

اسلام ناب

تأليف:

م- عبداللهى

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	اسلام ناب
عنوان عربی کتاب:	دراسة علمية لأحاديث المهدي (التنقيح الثاني)
تأليف:	آيت الله العظمى علامه سيد ابوالفضل ابن الرضا برقي قمي (۱۳۳۰ - ۱۴۱۴ هـ. ق مطابق با ۱۲۸۷ - ۱۳۷۰ شمسی)
ناشر:	انتشارات عقیده www.aqideh.com
سال چاپ:	۱۳۹۲ هـ. ش / ۱۴۳۵ هـ. ق
تیراژ:	۳۰۰۰ نسخه

مجموعه موحدين

www.mowahedin.com

contact@mowahedin.com

ترجمه، نظارت علمی و فنی:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین.....	۱
مقدمه‌ی ناشر.....	۵
تَوَسُّل.....	۳
شفاعت.....	۲۹
امامت.....	۳۳
امامت پیامبران.....	۳۳
امامت غیر انبیاء، امامت بندگان خوب خدا.....	۳۶
امامت کفار.....	۳۷
امامت کتب آسمانی.....	۳۸
امامت لوح محفوظ.....	۳۹
امام به معنی جاده و راه.....	۴۱
عزاداری.....	۶۳
نذر و قربانی در اسلام.....	۶۹
استخاره.....	۷۵
داستان جالب از استخاره.....	۷۷
استخاره نمودن علامه طباطبائی.....	۷۸
نظر علامه فرید تنکابنی درباره استخاره.....	۸۳

- نظر آقای دستغیب درباره استخاره..... ۸۴
- قرعه کشی ۸۵
- استخاره مورد تأیید خداوند، چگونه است؟..... ۸۶
- نمونه ای تاریخی از استخاره..... ۸۷
- پرسش و پاسخ..... ۸۹**
- آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾..... ۸۹
- آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾..... ۹۴
- اولی الامر..... ۹۷
- آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾..... ۱۰۰
- فناء فی الله..... ۱۰۳
- تناسخ..... ۱۰۴
- وحدت وجود..... ۱۰۶
- بینایی چشم یعقوب به وسیله پیراهن یوسف..... ۱۰۸
- آیه تطهیر..... ۱۰۹
- آیا در آخر زمان بندگان صالح زمین را به ارث می برند؟..... ۱۱۱
- آیه: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا﴾..... ۱۱۳
- آیه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى﴾..... ۱۱۵
- آیه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ﴾..... ۱۱۶
- بقیه الله..... ۱۱۹
- راسخون در علم چه کسانی هستند؟..... ۱۲۱
- آیا قبل از قیامت کسی به دنیا باز می گردد؟..... ۱۲۴
- آیه: ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾..... ۱۲۶
- آیه: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً﴾..... ۱۲۷

آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾.....	۱۲۹
مُهر.....	۱۳۱
امام زمان.....	۱۳۶
چگونگی ولادت آن حضرت.....	۱۴۰
تاریخ ولادت.....	۱۴۲
چگونگی رشد.....	۱۴۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گرانقدر پیامبر دوستی و رحمت.

دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.

آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتَک و جاهلان مُتَنَسِّک، بر قامت رعنای دین حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالارانِ دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول،

مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه‌ی پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه‌ی ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه‌ی زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده‌ی شیعه‌ی امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه‌ی غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهادت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را بر بادِ قلاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت پرستی می‌رود توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره‌ی این بزرگواران بود - در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌داند و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی ست برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تأسی از شیوه‌ی دین‌پژوهی و عیار سنجی مدعیان دینی و در سایه‌ی آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهای یابند.

تلاش‌های خستگی ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه‌ی امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آن‌ها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده‌ی پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه‌ی مقلد، روحانی‌گرا، مرجع‌محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید،

به آنان نشان دهد که چگونه از دلِ شیعه‌ی غالیِ خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشناییِ توحید بردند.

۴- با نشر آثار و افکار این موحدینِ پاک‌نهاد، ثمره‌ی پژوهش‌های بی‌شائبه‌ی آنان را از تیغِ سانسور و مُحاقِ جهل و تعصبِ زمامدارانِ دین و فرهنگِ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه‌آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستانِ مسلمان در ایران فراهم کند.

چشم انداز

تردید نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه‌ی فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاکِ پیامبرِ مهر و رحمت صلی الله علیه و آله مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کارانِ مجموعه‌ی موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگانِ جهادِ علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگانِ راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویتِ جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادتِ مخلوق باشد. باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه‌ی دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره‌ی خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشید دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گرد برخاسته
 نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر، گرچه بیناست مرد
 تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان به
 حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن
 آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی
 در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن
 آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز،
 این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با
 شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دلِ شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و
 اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و
 بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام،
 حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفه‌ی بارگاه حق تعالی نمودند،
 و به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و
 گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند، نور خدا
 در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکشان قرار دادند. این افراد، که
 همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در
 سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که
 نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان،
 مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن
 است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده
 است، کاملاً منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این
 وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به

انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفحه‌ای است از نفحات حق و نوری است از جانب پرودگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری‌شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافضلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی* می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا این که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَوْسُّلُ

الحمد لله الذي دلّ على استغنائه افتقار الموجودات، وعلى قدرته وعلمه أحكام المصنوعات، المتعالى عن مشابهة الجسمانيات، المنزه بجلال قدسه عن مناسبة الناقصات؛ نحمده حمداً يملأ أقطار الأرض والسموات، ونشكره شكراً على نعمة المتظاهرات المتواترات، ونستعينه على دفع البأساء وكشف الضراء في جميع الحالات. والصلوة والسلام على نبيه محمد مبلّغ الآيات والبيّنات، المكمل بطريقته وشريعته سائر الكمالات.

سپاس و ستایش سزاوار خداوند عظیم الشانی است که درهای لطف و مهربانی خود را بر بندگان گشوده و مطیع و عاصی را اجازه داده تا هر موقع که بخواهند بدون واسطه با او مکالمه نموده و عرض حاجات نمایند.

خداوند در آیه ۶۰ سوره غافر می‌فرماید:

﴿... اَدْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾

یعنی: «... بخوانید مرا تا اجابت کنم برای شما...».

و دستور داده تا بندگان مستقیم با خودش مناجات و عرض حاجات کنند و خواسته‌های خود را با خود او در میان گذارند؛ نه امیری گذاشته و نه حاجب و درباری، نه وزیری گماشته و نه وکیلی خداوند در آیه ۱۶، سوره ق، می‌فرماید که از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است. هر کس که در هر جا باشد می‌تواند با او سخن گوید و او به اسرار هر دل و هر زبانی آگاه است نه احتیاج به مترجم دارد و نه به واسطه و رشوه‌ای. خداوند فطرت خداشناسی را در بشر قرار داده است و در آیه ۶۵ سوره عنکبوت مشاهده می‌نماییم که مشرکان نیز در سختی‌ها خداوند را به یاری می‌طلبیدند و فقط

او را ندا می نمودند ولی در هنگام راحتی و آسایش، متأسفانه به گمان خود، بت‌ها را وسیله بین خود و خدا تصور می نمودند.

خداوند در آیه ۶۵ سوره عنکبوت می فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^(۱۵)

یعنی: «هنگامی که در کشتی سوار می شوند خدا را خالصانه می خوانند، ولی هنگامی که به خشکی آنان را، می رساند و نجاتشان دهد به ناگاه شرک می ورزند».

و همچنین خداوند در آیه ۱۸، سوره یونس درباره‌ی مشرکان می فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتَبِّئُوهُ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۱۸)

یعنی: «و به جز خداوند چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه به آنان سود می دهد و می گویند: اینها شفاعتگران ما نزد خدا هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی که در آسمان‌ها و زمین نمی داند آگاه می کنید؟ او پاک و برتر است از آنچه با او شریک می سازند».

در این آیه مشاهده می نماییم که مشرکان در زمان پیامبر، خداوند متعال را به یکتایی قبول داشتند و همچنین از آیات دیگر به دست می آید که آنها خداوند را خالق آسمان‌ها و زمین و رازق بندگان می دانستند، ولی به جای اینکه مستقیماً او را ندا نمایند و از او حاجت بخواهند به گمان خود، بت‌ها را واسطه و شفیع تصور می نمودند و خداوند در بسیاری از آیات قرآن، اعمال و گفتار آنان را شرک نامیده است و می دانیم که شرک‌ورزی بزرگ‌ترین گناه می باشد.

از اعمال و گفتار شرک‌آمیز در جامعه ما ایران، قبرپرستی و توسل به انبیاء و انسان‌های صالح است که از دنیا رحلت نموده‌اند که در این فصل از کتاب به یاری خداوند متعال برای روشن شدن موضوع، سؤالاتی را مطرح می نماییم و به آنها پاسخ می دهیم.

سؤال: روح انبیاء و شهدا بعد از مرگشان به کجا می‌رود؟ آیا در قبرشان است،

یا در میان مردم؟ و یا در بهشت روحانی در عالم برزخ؟

جواب: خداوند در آیه ۱۶۹ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (۱۶۹)

یعنی: «و هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مردگان هستند، بلکه زندگانند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که گفته شده است شهداء زنده هستند. حال باید سؤال نمود که در کجا زنده‌اند؟ اگر دقت نماییم می‌بینیم در خود آیه (۱۶۹ سوره آل عمران) فرموده است: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (۱۶۹) یعنی: «نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

حال باید سؤال نمود که (نزد پروردگارشان) یعنی در کجا؟ جواب این است که (نزد پروردگارشان) یعنی در بهشت پروردگارشان. چنان چه در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره یس آمده است که بعد از شهید شدن آن مردی که از پیامبران دفاع نمود به او گفته شد که داخل بهشت شو.

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلَيْتُ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ (۲۶) ﴿بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ (۲۷)

یعنی: «گفته شد که داخل بهشت شو. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند (۲۶) در مقابل چه چیزی پروردگارم مرا آمرزید و مرا از اکرام شوندگان قرار داد (۲۷)».

از این آیه به دست می‌آید که شهداء بعد از مرگشان به بهشت روحانی منتقل می‌شوند و تا قیامت در آن بهشت قرار دارند و آن بهشت، بهشتی است روحانی که در عالم برزخ قرار دارد.

و در آیه ۱۰۰، سوره المؤمنون آمده است:

﴿... وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (۱۰۰)

یعنی: «... و پیش رویشان حائلی است (که نمی‌گذارد) تا روزی که برانگیخته شوند (بازگردند)».

انبیاء و شهداء که در بعد از مرگشان در بهشت برزخی قرار می گیرند از دنیای ما غافل هستند. در این مورد در آیه ۱۱۷ سوره مائده مشاهده می نماییم که عیسی علیه السلام که از مقربین است به خداوند عرض می نماید:

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (۱۱۷)

یعنی: «... و بر اعمال اتمم مادامی که در میان آنها بودم شاهد بودم، ولی از هنگامی که مرا میراندی تو بر آنها مراقبی و تو بر هر چیزی شاهدی».

از این آیه شریفه به دست می آید که عیسی هنگامی که در میان امتش بوده است از اعمال کسانی که در اطرافش بوده اند تا حدی آگاه بوده است همچنان که ما نیز از اعمال کسانی که در اطراف ما هستند تا حدی آگاهی داریم ولی از هنگامی که از این دنیا رحلت نموده از آن به بعد دیگر از اعمال امتش با خبر نیست.

آن کس که همیشه و در همه جا حاضر و به هر چیزی آگاه است خداوند است. و یا مثلاً مشاهده می نماییم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز بعد از رحلتش از این جهان غافل می باشد. خداوند در آیه ۴۶ سوره یونس در این باره می فرماید:

﴿وَأَمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ﴾ (۴۶)

یعنی: «و اگر به تو نشان دهیم برخی از آنچه را که به کفار وعده داده ایم یا تو را بمیرانیم پس به سوی ما است بازگشت آنها سپس خداوند بر آنچه که انجام می دهند شاهد است».

در این آیه مشاهده می نماییم که فرقی بین زنده بودن پیغمبر و مشاهده شکست کفار با مرده بودن او و ندیدن شکست کفار قائل شده است.

درباره غفلت انبیاء از دنیای ما، در بعد از رحلتشان دلایل دیگری وجود دارد؛ من جمله آیه ۱۰۹ سوره مائده است که در آن می فرماید:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾ (۱۰۹)

یعنی: «روزی که الله، پیامبران را جمع می کند و از آنان می پرسد چه مقدار مورد اجابت قرار گرفتید؟ می گویند: نمی دانیم. خدایا، تنها تو هستی دانای غیبها».

نوح از انبیاء بود و می دانست چه کسانی به او ایمان آوردند و سوار کشتی شدند و همچنین لوط می دانست چه کسانی به او ایمان آوردند و دچار عذاب الهی نشدند و همچنین هود و صالح و شعیب و دیگر انبیاء در زمان خودشان تا حدی می دانستند چه مقدار مورد اجابت قرار گرفتند و اینکه در قرآن می بینی می گویند نمی دانند چه مقدار مورد اجابت قرار گرفته اند اشاره به بعد از مرگشان است. و همچنین در آیه ۲۵۹ سوره بقره درباره غفلت یکی از انبیاء بعد از مرگش از دنیا، آمده است:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾﴾

مضمون این آیه این است که «یکی از پیامبران الهی بر قریه ای عبور کرد مشاهده نمود آن قریه ویران شده و سقف ها و دیوارهای آن به هم ریخته و کسی در آن زندگی نمی کند. گفت: چگونه اهل اینجا را خدا پس از موتشان زنده می کند؟

خدای تعالی او را قبض روح نمود و میراند، سپس بعد از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب نمود که چه مدت در این محل مانده ای؟ گفت: روزی یا مقداری از یک روز.

خطاب رسید بلکه صد سال در اینجا درنگ کرده ای. پس نظر کن به خوردنی و آشامیدنی خود که از قدرت خدا تغییری نکرده و نظر کن به الاغت که خاک شده و اجزای آن متفرق گشته و باید تو را برای مردم آیتی قرار دهیم و نظر کن به استخوان های الاغ که چگونه آن را جمع و به آنها گوشت می پوشانیم و چون این مطلب برای او روشن شد، گفت: دانستم که خدا بر هر چیز تواناست».

این آیه شریفه نه تنها اثبات معاد است بلکه نشان می دهد که پیغمبر خدا از دنیا رفته و در مدت صد سال که از دنیا رفته بود نه از بدن خود خبر داشت و نه از الاغش و حتی مدت موت خود را نمی دانست.

و همچنین در آیه ۲۰ سوره کهف مشاهده می‌نماییم که اصحاب کهف که از اولیای خدا بودند، مدت ۳۰۹ سال در آن غار قبض روح شده و پس از آن زنده شدند و در این مدت که قبض روح شده بودند از حال خود خبر نداشتند.

در قرآن آیاتی است که در آنها سخن از شهادت دادن انبیاء در قیامت است و شهادت پیامبران در قیامت از اعمال کسانی است که در دنیا با آنها زندگی می‌کرده‌اند و تا حدی از آنها آگاه بوده‌اند ولی از کسانی که با خبر نبودند نمی‌توانند برایشان شهادت بدهند و این نکته را هم باید در نظر داشته باشیم که محمد ﷺ در زمان حیاتش از کسانی که دور از او بوده‌اند و او آنها را نمی‌دیده است با خبر نبوده است و سایر انبیاء نیز چنین بوده‌اند. خداوند در آیه ۱۰۱ سوره توبه می‌فرماید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ ۖ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى اللَّفْاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ...﴾

یعنی: «در اطراف شما از اعراب منافق هستند و از اهل مدینه بر نفاق باقی مانده‌اند تو از آنها آگاهی نداری...».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که پیامبر ﷺ در زمان حیاتش به منافقان مدینه و منافقان اطرافش آگاهی نداشته و اگر مشاهده می‌نماییم که پیغمبر همسرش را به افشا نمودن رازی که به آن زن گفته بوده آگاه می‌کند در اثر خبری بوده که خداوند توسط جبریل به پیغمبر داده است و پیغمبر مؤمن به غیب بوده است نه عالم به غیب. و در آیات مشاهده نمودید که انبیاء بعد از مرگشان از دنیا غافلند، ولی به صورت مجمل در آخرت می‌توانند بگویند که در دنیا چه کسانی با آنها مخالفت نموده‌اند و این آگاهی به انبیاء اختصاص ندارد و هرکسی در زمان حیاتش تا حدی از اوضاع اطرافش با خبر است.

خداوند در آیه ۴۱ سوره نساء، درباره شهادت دادن پیامبر در قیامت می‌فرماید:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾

یعنی: «پس چگونه است که از هر امتی در روز قیامت گواهی بیاوریم و تو را بر اینها گواه بیاوریم».

اگر در این آیه دقت شود مشاهده می‌نماییم که کلمه «هَؤُلَاءِ» وجود دارد که برای اشاره به نزدیک است و اشاره به کسانی است که در زمان پیامبر می‌زیسته و در اطراف او بوده‌اند و در تفسیر «الدر المنثور» سیوطی در ذیل این آیه آورده است:

(وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ...﴾ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مَا دُمْتُ فِيهِمْ، فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ». یعنی: «ابن جریر از ابن مسعود نقل نموده که پیامبر ﷺ درباره آیه ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ...﴾ گفت: مادامی که در میان آنها بودم بر آنها گواه بودم ولی از هنگامی که مرا میراندی تو بر آنها مراقبی».

مشاهده می‌نماییم این روایت مانند آیه ۱۱۷ سوره مائده است که نشان می‌دهد عیسی نیز که از مقربین است بعد از وفاتش از اعمال امتش غافل است و به خداوند عرض می‌نماید:

﴿... وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

یعنی: «... و تا هنگامی که در میان آنها بودم بر آنها گواه بودم. آنگاه که مرا میراندی تو بر آنها مراقبی و تو بر هر چیزی شاهدهی».

ببینید چگونه آیات و روایات نشان می‌دهند که انبیاء بعد از رحلتشان از دنیا غافلند؟

برخی از شیعیان و برخی از اهل سنت، افراد صالحی را که از دنیا رفته‌اند به گمان خود ندا می‌نمایند و گمان می‌نمایند که آن صالحان در همه جا حضور دارند و آنان را اجابت می‌نمایند و شفیع آنان می‌شوند. ولی باید بدانیم که فقط الله است که در همه جا حضور دارد و به احوال ما آگاه است و از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است. حال اگر کسی این صفت حضور در همه جا را برای غیر خدا قائل شود برای خدا در این صفتش که مخصوص خود اوست شریک قائل شده و شرک ورزیده است. در آیه ۴، سوره حدید در وصف خداوند آمده است.

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

یعنی: «... و او با شماست هر جا که باشید و الله به آنچه که انجام می‌دهید بیناست». و در خطبه ۴۶ نهج البلاغه آمده است که علی به هنگام رفتن به جنگ به سوی شام به خداوند تبارک و تعالی عرض می‌نماید:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ، لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا، وَالْمُسْتَصْحَبَ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا». یعنی: «پروردگارا، تو مصاحب در سفر و جانشین در خانه می‌باشی و این صفت در غیر از تو جمع نمی‌شود، زیرا کسی که جانشین باشد مصاحب (در همان لحظه) نیست و کسی که مصاحب باشد جانشین (در همان لحظه) نیست».

این خطبه و آیات قرآن نشان می‌دهند که فقط خداوند است که در همه جا حضور دارد و غیر از او کسی این صفت را ندارد، حتی رسول گرامی اسلام. و در هنگامی که علی این دعا را نموده، یعنی در هنگام رفتن به سوی اهل شام، پیامبر سال‌ها قبل از این واقعه رحلت نموده بوده است و روح او در همه جا نبوده است و علی نیز فقط خداوند را حاضر و ناظر در همه جا می‌داند.

پس کسانی که به گمان خود محمد ﷺ و علی و عباس و عبدالقادر گیلانی را ندا می‌نمایند برای خدا در صفت بودنش در همه جا، شریک قائل شده و شرک می‌ورزند.

درباره این افراد در آیات ۵ و ۶ سوره احقاف آمده است:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾

یعنی: «چه کسی گمراه‌تر است از کسی که افرادی را بخواند که اگر تا روز قیامت نیز آنان را بخواند پاسخش نمی‌گویند و غافل از فریاد فریاد زدگانند (۵) و چون مردم محشور گردند دشمن آنان (مشرکین) باشند و به عبادتشان انکار ورزند (۶)».

سؤال: آیا مشرکان، به الله اعتقاد داشتند؟

جواب: بلی، مشرکان، الله را خالق آسمان‌ها و زمین و رازق بندگان می‌دانستند. در سختی‌ها به الله پناه می‌بردند، ولی در آسایش به بت‌های ساختگی خود پناه می‌بردند تا به گمان خود، بتان نزد الله شفیع آنان شوند.

خداوند در آیه ۳۸ سوره زمر می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾

یعنی: «و اگر از مشرکان پرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق نمود البته خواهند گفت، الله».

و در آیه ۶۳ سوره عنکبوت می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾

یعنی: «و اگر از مشرکان پرسی چه کسی از آسمان آب فرستاد و زمین را بعد از مردنش زنده کرده، البته خواهند گفت، الله».

و در آیه ۶۵ سوره عنکبوت یعنی دو آیه بعد از آیه ۶۳ که ذکر شد، می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾﴾

یعنی: «پس هنگامی که در کشتی سوار شدند، الله را خالصانه یاد کردند، ولی هنگامی که آنها را به سلامت به خشکی رساند، آنگاه شرک آوردند».

در آیاتی که ذکر نمودیم به روشنی معلوم است که مشرکان، الله را قبول داشتند و او را خالق و رازق می‌دانستند و در سختی‌ها به او پناه می‌بردند، ولی در هنگام رفاه و آسایش به بت‌های ساختگی‌شان پناه برده و آنان را شفیعان خود نزد الله تصور می‌نمودند. خداوند در آیه ۱۸ سوره یونس در این باره می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (١٨)

یعنی: «مشرکان به جای خدا می‌پرستند آنچه را که نه ضرری به آنها می‌رساند و نه نفعی و می‌گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو: آیا خدا را آگاه می‌کنید به آنچه که خودش در آسمان‌ها و زمین از آن اطلاع ندارد؟ الله منزّه و برتر است از آنچه به او شرک می‌آورند». جای بسی تأسف است که با وجود این آیات روشن، باز برخی از افراد جامعه ما مبتلا به قبرپرستی و توسل به غیر خدا هستند.

سؤال: آیا در قرآن به زیارت نمودن قبور امر شده است؟

جواب: خیر، در زمان حضرت محمد ﷺ با این که قبر انبیایی که قبل از محمد ﷺ بودند وجود داشته است، ولی حتی یک آیه در قرآن یافت نمی‌شود که در آن به مسلمین گفته شده باشد در زمین سیر نمایند و قبر انبیاء را زیارت نمایند، بلکه مؤمنین امر شده‌اند که در زمین سیر نمایند و عاقبت ستمگران را ببینند و عبرت بگیرند که مثلاً چگونه کاخ‌های آنها ویران شده است و چگونه اثری از آنان یافت نمی‌شود و همچنین امر شده‌اند که در زمین گردش نمایند و در مورد پیدایش بشر تحقیق نمایند و در زمین سیر کنند و به آسمان و زمین و کوه و دشت و دریا بنگرند و به قدرت پروردگار بیشتر پی ببرند، ولی حتی یک آیه در قرآن یافت نمی‌شود که در آن مؤمنین تشویق شده باشند به زیارت قبور انبیاء بروند، ولی آیاتی در وجوب حج خانه خدا وجود دارد و حتی سوره‌ای هم به نام حج وجود دارد که بر مستطیع واجب است به حج خانه خدا برود.

ابراهیم و قاسم از فرزندان رسول الله ﷺ بودند که قبل از رحلت ایشان فوت نموده بودند، ولی پیامبر برای هیچ یک از آنها ضریحی و گنبد و بارگاهی نساخت و همچنین برای همسرش خدیجه که سال‌ها قبل از ایشان از دنیا رحلت نموده بود هیچ ضریحی و یا گنبد و بارگاهی نساخت، بلکه به امر خداوند با بت‌پرستی و قبرپرستی مبارزه می‌نمود.

در وسائل الشیعه «کتاب الصلوة» أبواب «أحكام المساكن» آورده‌اند.

... قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي هَدْمِ الْقُبُورِ وَكُسْرِ الصُّورِ». یعنی: «...»

علی گفت: رسول خدا ﷺ مرا مأمور نمود در خراب کردن قبرها و شکستن بت‌ها.

اگر دقت نماییم مشاهده می‌نماییم که در این روایت قبر در کنار بت ذکر شده است و در آن زمان‌ها قبرها بت شده بودند که علی به دستور رسول خدا مأمور می‌شود آنها را خراب نماید.

همچنین در وسائل الشیعه «أبواب مكان المصلي» آورده‌اند:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي قِبْلَةً وَلَا مَسْجِدًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَعَنَ الْيَهُودَ حَيْثُ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». یعنی: «... رسول خدا فرمود: قبر مرا قبله‌ای و مسجدی قرار ندهید؛ چون خداوند عزوجل یهود را لعنت نمود به دلیل این که قبر انبیائشان را مساجد قرار دادند».

همچنین در وسائل الشیعه «أبواب مكان المصلي» آورده‌اند:

«... أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يُصَلَّى عَلَى قَبْرِهِ، أَوْ يَقْعُدَ عَلَيْهِ أَوْ يُبْنَى عَلَيْهِ». یعنی: «... رسول خدا نهی نمود که بر قبرش نماز بخوانند یا بر آن بنشینند یا بر آن بنا کنند».

در صحیح البخاری «کتاب الصلوة» آورده‌اند:

[...عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ، وَأُمَّ سَلَمَةَ ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوْلَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِيكَ الصُّورَ، أَوْلَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»] یعنی: «... از عایشه نقل شده است که ام حبیبه و ام سلمه یاد نمودند از کنیسه‌ای که در حبشه دیده بودند که در آن تصاویری بود، پس آن‌را برای پیامبر ﷺ ذکر نمودند. پیامبر فرمود: آنان قومی هستند که هرگاه بنده صالحی در میانشان فوت می‌کند بر قبرش مسجدی بنا می‌کنند و آن صورت‌ها را تصویر می‌نمایند. آنان بدترین مخلوقات نزد خدا در قیامت هستند».

در وسائل الشیعه ابواب «أحكام المساكن» از ابی عبدالله نقل نموده که فرمود:

«... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا تَبْنُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تَصُورُوا سَقُوفَ الْبُيُوتِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَرِهَ ذَلِكَ». یعنی: «... ابی عبدالله (الصادق) فرمود: بر قبرها بنا نکنید و سقف خانه‌ها را تصویر نکشید، زیرا این چیزها را رسول خدا خوش نداشت».

در مسند زید بن علی بن الحسین در چگونگی غسل دادن پیامبر آورده‌اند:

حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، قَالَ: «لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اخْتَلَفَ أَصْحَابُهُ، أَيْنَ يُدْفَنُ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «إِنْ شِئْتُمْ حَدِّثْكُمْ، فَقَالُوا: حَدِّثْنَا، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى كَمَا اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ، وَإِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ إِلَّا دُفِنَ مَكَانَهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ...»، یعنی: «... (از علی نقل شده که) گفت: «هنگامی که رسول خدا رحلت نمود اصحاب اختلاف کردند که در کجا دفن شود؟ آنگاه علی گفت: اگر بخواهید برای شما نقل می‌کنم. گفتند: بگو. گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که میگفت: خدا یهود و نصاری را لعنت نمود که قبور انبیاءشان را مساجد قرار دادند هیچ پیغمبری از دنیا نرفت مگر اینکه در همان مکان که از دنیا رفته بود دفن شد».

در رد قبرپرستی، روایات زیادی وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نماییم.

رسول خدا ﷺ در همان مکانی که رحلت نمود دفن شد؛ یعنی در حجره عایشه او را دفن نمودند و تا عایشه زنده بود یعنی پنجاه سال، هیچ کس نیامد درب حجره او که در را باز کن می‌خواهیم قبر رسول خدا ﷺ را زیارت نماییم. این بدعت‌ها در قرن‌های بعد به تدریج پیدا گردید؛ چون مسلمین با فرقه‌های مختلف از یهود و نصاری و گبران و مجوسان و بودائی‌ان تماس گرفتند و در ممالک آنان مقابر فراعنه و شاهان از قبیل کورش و داریوش و اهرام مصر را دیدند، این کارها میانشان رواج گرفت و به نام بزرگان و شاهزادگان قبور زیاد شد؛ من جمله قبر شاهزاده حمزه، شاهزاده جعفر، شاهزاده جلال الدین، شاهزاده عبدالعظیم و غیره و متولیان و خدامان هم برای نفع خود هر چه توانستند به این کارها تشویق نمودند و دشمنان قرآن برای این کارهای بیهوده، جعل حدیث نمودند و فضیلت زیارت را بهتر از صد حج و یا هزار حج جلوه دادند و زیارت نامه نوشتند و غالیان و کذابان و جعالان و مفت‌خوران این اخبار را نشر دادند.

سؤال: مگر در قرآن نمی فرماید: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵] «به سوی خدا وسیله ای بجوئید».

جواب: آری، ولی باید ببینیم وسیله چیست؟ مفسرین و لغویین وسیله را به معنی «ما يتوسل به من الطاعات والعلم» یعنی: «آنچه از طاعات و علم که بدانها توسل کنند» معنی نموده اند و در نهج البلاغه خطبه ۱۰۹ در تعریف «وسيله» از قول علی آمده است:

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ: الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ، وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ، وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ، وَحُجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَضَانِ الدَّنْبَ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَاءٌ فِي الْأَجَلِ، وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ، وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ».

یعنی: «همانا بهترین چیزی که درخواست کنندگان از خدای عزیز به آن توسل جویند ایمان به خدا و به رسول او و جهاد در راه خداست که موجب عظمت اسلام است و کلمه‌ی اخلاص «لا إله إلا الله» که امری است فطری. و به پا داشتن نماز که علامت دین است و پرداختن زکات که فریضه‌ای است واجب. و روزه‌ی ماه رمضان که وسیله‌ای است برای جلوگیری از عذاب الهی و حج و عمره که فقر را ریشه کن می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد و صدقه پنهان که خطایا را می پوشاند و صدقه آشکار که مرگ بد را دفع می کند».

در این خطبه مشاهده می نماییم که وسیله‌ها را ذکر می نماید که تمام این وسیله‌ها چیزی است که خداوند در قرآن به آنها امر نموده است. ولی بت، وسیله نیست و بت پرستی و قبرپرستی شرک است. وسیله باید مشروع باشد و بت پرستان نیز به گمان خود، بت‌ها را وسیله می دانستند. در این باره در آیه ۳ سوره زمر می فرماید:

﴿... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...﴾

یعنی: «... (بت پرستان می گفتند:) بت‌ها را عبادت نمی کنیم جز این که ما را به خدا نزدیک می سازند...».

و خداوند در آخر همین آیه (۳ زمر) می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾

یعنی: «... خداوند این کسانی را که دروغ پرداز ناسپاس هستند، هدایت نمی‌کند».

سؤال: دعا در قرآن چگونه تعلیم داده شده است؟

جواب: خداوند در قرآن امر نموده است که مردم در دعا مستقیماً با خودش

تماس بگیرند و او را ندا نمایند و فرموده: ﴿... أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾ یعنی

«... بخوانید مرا تا اجابت کنم برای شما...».

با این که در زمان حضرت محمد ﷺ انبیای بزرگی چون ابراهیم و موسی و

عیسی علیهم‌السلام از جهان رفته بودند، شما حتی یک آیه در قرآن پیدا نمی‌کنید که در آن

گفته شده باشد ابراهیم را ندا کنید و به او توسل جویید و یا سایر انبیاء را ندا کنید و

به آنان متوسل شوید.

خداوند در آیه ۱۸۶ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ...﴾

یعنی: «هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند، بگو: من نزدیکم و دعای دعاکننده را

هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم...».

و دعاهای قرآن که خداوند در قرآن به مردم تعلیم داده، همگی با نام خدا آغاز

می‌شوند یعنی دعا کننده باید مستقیم در دعا خدا را ندا نماید.

دعاهای قرآنی زیاد است که برای نمونه آیه ۱۶ سوره آل عمران را که نمونه‌ای از

دعای قرآنی است ذکر می‌نمایم:

﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

یعنی: (بندگان خوب خدا) می‌گویند: «پروردگارا، ما ایمان آوردیم، پس گناهان ما را بر ما

بیخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار».

در این آیه می‌بینیم که دعا این‌گونه تعلیم داده شده که دعا کننده مستقیماً خدا را

ندا نماید و تمام دعاهای قرآنی نیز این گونه‌اند که در آن دعا کننده مستقیماً خدا را

ندا می نماید.

برخی از کسانی که معتقد به توسل به انبیاء هستند به اولاد یعقوب استناد می کنند که به پدرشان گفتند: ﴿يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ [یوسف: ۹۷] «ای پدر ما، برای گناهان ما طلب آمرزش کن، ما خطا کار بودیم». و می گویند: پس اشکال ندارد، ما اکنون نزد پیغمبر رفته و به او متوسل شویم.

جواب: آن گاه که اولاد یعقوب از او خواستند که برایشان طلب آمرزش کند در آن وقت یعقوب زنده بود و آنها را می دید و صدایشان را می شنید، ولیکن در زمان ما، پیامبر زنده نیست و انبیاء همگی مرده اند و در بهشت برزخی زنده اند و از دنیای ما غافل می باشند. خداوند در آیه ۳۰ سوره زمر خطاب به رسول گرامی اسلام می فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾

یعنی: «تو می میری و آنها نیز خواهند مرد».

پیامبران قبل از محمد ﷺ، همگی مرده بودند و محمد ﷺ نیز طبق این آیه و برخی آیات دیگر، اکنون مرده است و از ما خبری ندارد و ندا نمودن او، الهه گرفتن و شرک می باشد.

خداوند در آیات ۱۹۴ و ۱۹۵ سوره اعراف می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَمْثَالِكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [۱۹۴] أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنْظَرُونَ﴾ [۱۹۵]

یعنی: «همانا کسانی را که به غیر از خدا می خوانید بندگانمانند شما هستند پس آنان را بخوانید. اگر راست گوید باید پاسخ شما را بدهند (۱۹۴) آیا آنها پاهایی دارند که به وسیله آن راه بروند یا دست هایی که با آن چیزی را بگیرند، یا چشم هایی که با آن ببینند، یا گوش هایی که با آن بشنوند؟ بگو: شریکانتان را بخوانید و چاره اندیشی کنید و به من مهلت ندهید (۱۹۵)».

علی بن موسی (الرضا) وقتی زنده بود می‌توانست سنگی را از زمین بلند کند و یا می‌توانست راه برود، ولی حالا که جسدش خاک شده، آیا دستی دارد که چیزی را بگیرد و یا پایی که با آن راه برود؟ و یا گوشی و چشمی؟

اگر او، و علی بن ابی‌طالب و دیگر رفته‌گان از این دنیا در زمان ما بودند و زنده بودند و نزدشان می‌رفتیم و از آنان می‌خواستیم برای ما طلب آمرزش نمایند، اشکال نداشت، ولی حال که در این دنیا نیستند صدا زدن آنها، الهه گرفتن آنها و شرک می‌باشد. بت‌پرستان نیز گمان می‌نمایند روح بزرگانشان در مجسمه یا قبر آنهاست و به وسیله‌ی آن روح در مجسمه و یا قبر به گمان خود، به خدا توسل می‌جویند.

و در صفحات قبل مشاهده نمودیم که رسول گرامی اسلام، علی را که از بت‌شکنان بود مأمور نمود که بت‌ها را بشکند و قبرها را با خاک مساوی گرداند.

یکی از موحدین و یکتاپرستان می‌گفت: مشرکان در زمان پیامبر از برخی از مؤمنان در این زمان موحدتر بودند. آنان طبق آیه ۶۵ سوره عنکبوت در سختی‌ها خدا را ندا می‌نمودند، ولی برخی از مؤمنان زمان ما، در سختی‌ها علی و عباس و حسین و عبدالقادر گیلانی را به فریاد می‌طلبند. خداوند در آیه ۶۵ سوره عنکبوت می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾﴾

یعنی: «هنگامی که در کشتی سوار شوند، خدا را خالصانه یاد نمایند، ولی هنگامی که آنان را به خشکی رساند، آنگاه شرک می‌ورزند».

در کتابی دیدم که نویسنده‌ی آن، آیه ۷۹ سوره اعراف را دلیل بر شنوا بودن مردگان گرفته بود. خداوند در آیه مذکوره می‌فرماید:

﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمُ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحِينَ ﴿٧٩﴾﴾

یعنی: «(صالح بعد از هلاک شدن قومش) از آنان روی برگرداند و گفت: ای قوم من، همانا دستورات پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شما را نصیحت نمودم، ولیکن نصیحت کنندگان را دوست ندارید».

و می‌گویند صالح با مردگان سخن گفته و این دلیل بر آن است که مردگان می‌شنوند. در جواب باید گفت که اگر به آیه دقت نماییم، در ابتدای آیه گفته شده است:

﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ﴾. یعنی: «از آنان روی برگرداند». اگر صالح علیه السلام می‌خواست با آنان سخن گوید باید رویش را به طرف آنان می‌نمود، نه این که رویش را از آنان برگرداند.

دیگر این که خطاب قرار دادن کسی همیشه دلیل بر این نیست که آن کس می‌شنود، زیرا در آیات ۹۱ و ۹۲ سوره صافات مشاهده می‌نماییم که ابراهیم علیه السلام با بت‌ها سخن می‌گوید خداوند در آیات ۹۱ و ۹۲ سوره صافات می‌فرماید:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿٩٢﴾﴾

یعنی: «(ابراهیم) به سوی بت‌های مشرکان رفت و گفت چرا نمی‌خورید (۹۱) شما را چه شده که سخن نمی‌گویید (۹۲)».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که ابراهیم علیه السلام به ظاهر با بت‌ها سخن گفته است، در صورتی که می‌دانیم بت‌ها شعور ندارند و در حقیقت سخن ابراهیم علیه السلام با بت‌ها حدیث نفس با خودش بوده است.

و یا این که در آیه ۸۴ سوره یوسف مشاهده می‌نماییم که همانند صالح که از قومش روی گرداند و آن جملات را گفت، یعقوب علیه السلام نیز از پسرانش روی بر می‌گرداند و می‌گوید:

﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ ...﴾

یعنی: «و از آنها روی برگرداند و گفت: ای دریغ بر یوسف...».

سخن یعقوب حدیث نفس با خودش بوده است همانند ابراهیم که به ظاهر با بت‌ها سخن گفته است و می‌دانسته که بت‌ها شعور ندارند و سخن او را درک

نمی‌کنند.

و آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارند که به غافل بودن مردگان از دنیای ما دلالت دارند که برای رعایت اختصار از ذکر آن آیات خودداری می‌نماییم.

در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه درباره مردگان می‌گوید:

«... أَصْبَحَتْ مَسَاكِينُهُمْ أَجْدَاثًا، وَأَمْوَالُهُمْ مِيرَاثًا، لَا يَعْرِفُونَ مَنْ أَتَاهُمْ، وَلَا يَحْفَلُونَ مَنْ

بَكَاهُمْ، وَلَا يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ...». یعنی: «... مردگان خانه‌هایشان، قبرهایشان شد و اموال آنها تقسیم گردید، کسی را که بر سر گورشان آید نمی‌شناسند و به کسی که بر آنها گریه کند توجه ندارند و هر کس آنها را صدا بزند جواب ندهند...».

و در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه آمده است:

«... فَهُمْ حَيْرَةٌ لَا يُجِيبُونَ دَاعِيًا، وَلَا يَمْنَعُونَ ضَيْمًا، وَلَا يَبَالُونَ مَنْدَبَةً، إِنْ جِدُوا لَمْ

يَفْرَحُوا، وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا، جَمِيعٌ وَهُمْ أَحَادٌ، وَجَيْرَةٌ وَهُمْ أَبْعَادٌ، مُتَدَانُونَ لَا يَتَزَاوَرُونَ». یعنی: «... مردگان همسایگانی هستند که هرگاه آنان را ندا کنند جواب ندهند و ظلم و ستمی را جلوگیری ننمایند و به نوحه‌سرایی متوجه نشوند، اگر در حق ایشان نیکی شود، شاد نگردند و اگر قحطی شود یأس ندارند. اطراف یکدیگرند ولی تنها هستند و همسایه‌اند در حالی که از هم دورند با این که نزدیکند به دیدار هم نروند».

سؤال: «برخی می‌گویند ما گناهکاریم؛ نزد خدا آبرویی نداریم باید ائمه را

شفیع کنیم تا شفاعت ما را بنمایند».

جواب: اولاً: در صفحات قبل مشاهده نمودیم که انبیاء که برترین مخلوقات

هستند بعد از مرگشان از دنیای ما غافل هستند چه برسد به دیگران. ثانیاً: خداوند از رگ گردن بر طبق آیات قرآن به ما نزدیک‌تر است. و «أرحم الراحمین» است. یعنی از همه به بندگانش مهربان‌تر است. ثالثاً: خداوند در آیات ۱۳۵ و ۱۳۶ سوره آل‌عمران از صفات مؤمنین این را بر می‌شمارد که هر گاه گناهی انجام دهند بعد از آن خدا را یاد نموده و از او طلب آمرزش می‌نمایند:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن
رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿١٣٦﴾﴾

یعنی: «مؤمنان هرگاه کار زشتی انجام دادند یا به خود ظلم نمودند خدا را یاد کرده و برای
گناهانشان طلب آمرزش نمایند و غیر از خدا چه کسی گناهان را بیامرزد و اصراری بر
گناهان ندارند در حالی که می‌دانند (۱۳۵) آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان
است و بهشت‌هایی است که زیر آنها نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند ماند، نیک
است پاداش عمل کنندگان (۱۳۶)».

در این آیات مشاهده می‌نماییم که مؤمنان بعد از انجام گناه باید خدا را یاد نمایند
و از او طلب آمرزش کنند و امیدوار به عفو خداوند باشند و اصراری به انجام گناهی
که انجام داده‌اند نداشته باشند.

رابعاً، خداوند به همه دستور داده که در شبانه روز پنج وقت نماز بخوانند و کسی
نمی‌تواند به بهانه این که گناهکار است نماز را ترک کند و در نماز است که بگوییم:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾﴾

یعنی: «خدایا، تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جویم (۵) ما را به راه راست
هدایت نما (۶)».

مشاهده می‌نماییم گناهکار هم که وظیفه دارد نماز بخواند. در نمازش باید
مستقیم از خدا بخواهد که او را به راه راست هدایت نماید و این بدین معنی است
که گناهکار نباید از خدا ناامید شود، زیرا خداوند از او خواسته که نماز بخواند و در
نماز است که مستقیم خدا را بخواند و از او یاری بجوید.

خامساً، می‌دانیم که آدم و حوا بعد از آن گناهی که مرتکب شدند، خداوند را یاد
نمودند و گفتند:

﴿... رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٢﴾﴾

یعنی: «... پروردگارا، ما به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی از
زیانکاران خواهیم بود».

آدم و حوا نگفتند ما گناه کرده ایم و نزد خدا آبرویی نداریم، بلکه این دعا را نیز خداوند به آنان آموخت و در آیه ۳۷ سوره بقره مشاهده می‌نماییم که بعد از آموختن این دعا که ذکر شد و گفتن آن توسط آدم و حوا، خداوند توبه آنان را پذیرفت. اصولاً انبیاء فرستاده شده‌اند که بندگان را با خدا نزدیک کنند، نه این که خودشان حجاب و الهه‌ای گردند.

برخی می‌گویند: در حدیث آمده است که «پیغمبر بر بالای چاه بدر ایستاد و به کشته شدگان جنگ بدر گفت: آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داد یافتید؟ سپس گفت: آنها اکنون می‌شنوند آنچه را که می‌گویم».

جواب: اول اینکه، این حدیث مخالف آیات قرآن است و خداوند در آیه ۲۲ سوره فاطر می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ ۚ﴾

یعنی: «... تو (ای محمد) نمی‌توانی کسانی را که در قبرها هستند بشنوانی».

دوم اینکه در صحیح بخاری، جلد ۵، باب قتل ابوجهل، حدیثی است که موافق با قرآن می‌باشد:

[حَدَّثَنِي عَبْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ ذَكَرَ عِنْدَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَفَعَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِكَأَيِّ أَهْلِهِ فَقَالَتْ: وَهَلْ إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ لَيُعَذَّبُ بِحَظِيَّتِهِ وَذَنْبِهِ وَإِنَّ أَهْلَهُ لَيَكُونُ عَلَيْهِ الْآنَ. قَالَتْ: وَذَلِكَ مِثْلُ قَوْلِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ عَلَى الْقَلْبِ وَفِيهِ قَتْلَى بَدْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَهُمْ مَا قَالَ إِنَّهُمْ لَيَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ إِنَّمَا قَالَ إِنَّهُمْ الْآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقٌّ ثُمَّ قَرَأْتُ: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى...﴾] [یعنی:

نزد عایشه حدیث ابن عمر نقل شد که گفته بود: «مرده به وسیله گریه خانواده‌اش در قبر عذاب می‌کشد». عایشه گفت: رسول خدا این گونه حدیث را نگفت بلکه گفت مرده به وسیله گناهانش در (برزخ) عذاب می‌کشد و خانواده‌اش برای او گریه می‌کنند. همچنین عایشه گفت که پیغمبر بر چاه بدر ایستاد و در آن کشته شدگان بدر بودند. پیغمبر نگفت

آنچه را می‌گویم می‌شنوند بلکه گفت آنها می‌بینند آنچه را برای آنها گفتم حق بوده عذاب الهی را می‌بینند). سپس عایشه این آیه‌ها را قرائت نمود:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى...﴾ یعنی: «... (ای محمد ﷺ) تو نمی‌توانی مرده‌ها را بشنوانی».

﴿... وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ یعنی: «... (ای محمد) تو کسانی را که در قبرها هستند نمی‌توانی بشنوانی».

بینید در این روایت چگونه توضیح می‌دهد که پیغمبر با مردگان سخن نگفته و از قرآن دلیل می‌آورد که پیغمبر نمی‌تواند مردگان را بشنواند.

و در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه مشاهده نمودیم که فرموده است:

«... أَصَبَحَتْ مَسَاكِينُهُمْ أَجْدَاثًا، وَأَمْوَالُهُمْ مِيزَاتًا، لَا يَعْرِفُونَ مَنْ أَتَاهُمْ، وَلَا يَحْفِلُونَ مَنْ بَكَاهُمْ، وَلَا يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ...». یعنی: «... (مردگان) قبرهایشان خانه‌هایشان شد و اموالشان تقسیم گردید کسی را که بر سر گورشان آید نمی‌شناسند و به کسی که بر آنها گریه کند توجه ندارند و هر کس آنان را صدا بزند جواب ندهند...».

سؤال: برخی می‌گویند امام رضا و امام زاده‌ها شفا می‌دهند نظر شما چیست؟

جواب: بت پرستان در زمان رسول خدا ﷺ و بت پرستان هند و جاهای دیگر نیز می‌گویند که بت‌هایشان شفا می‌دهند و این سخن اختصاص به شیعه ندارد. اگر هزاران نفر به مشهد بروند و شفا پیدا نکنند صدایش را در نمی‌آورند و اگر در راه، ماشین آنها تصادف کند و زخمی شوند و از دنیا بروند کسی درباره شفادهی صدایش را در نمی‌آورد، ولی اگر یک نفر حالش خوب شود آن را معجزه امام رضا می‌دانند آخر کسی که در دنیای ما نیست و در عالم برزخ است چه شفایی می‌دهد؟ از خداوند حاجت نخواسته و پرداخته‌اند به مرده.

یکی از بستگان ما که بیمار بود و اعتقادی به توسل داشت به مشهد برده شد تا به گمان خود، امام رضا از خدا بخواهد تا او را شفا بدهد و بعد از دو روز مراجعت از مشهد فوت نمود حال اگر حالش خوب شده بود کما این که بسیاری از کسانی که مستقیم از خداوند حاجت می‌خواهند حالشان خوب می‌شود این را به حساب رفتن

به مشهود و به گمان خود متوسل به امام رضا شدن می‌دانستند و حال که حالش خوب نشد و فوت نمود بستگانش سکوت کردند. و دست دیگری نیز درکار است و آن این است که کسانی که در گمراه بودن مردم منافعی دارند سعی می‌کنند برای گرم بودن بازارشان هرچند وقت یکبار دروغ‌هایی را رواج دهند تا مردم به زیارت بروند و پول داخل ضریح بریزند و خدامان و مفت‌خواران دکانشان کساد نشود و چه بسا وابستگان این خدامان در نشر این اکاذیب یاور خدامان می‌باشند. و از نظر قرآن امام رضا که بت گشته و سایر بت‌ها نه نفعی دارند و نه ضرری و نه شفا می‌دهند و نه کور می‌کنند و کسانی که متوسل به آنان شوند مشرک می‌گردند و شرک از بزرگ‌ترین گناهان است.

خداوند در آیه ۱۸ سوره یونس می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾﴾

یعنی: «مشرکان» به جز خدا می‌پرستند آنچه را که نه ضرری به آنها می‌رساند و نه نفعی را و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو: آیا خدا را آگاه می‌کنید به آنچه در آسمان‌ها و زمین از آن اطلاعی ندارد؟ خداوند منزّه و برتر است از آنچه به او شرک می‌آورند».

خداوند در آیه ۱۸۶ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾﴾

یعنی: «و هرگاه بندگان من از تو در باره من سؤال کنند بگو: من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم. پس (آنان) باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند».

و در آیه ۶ سوره فصلت می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ ۗ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ۖ﴾

یعنی: «بگو من بشری چون شما هستم جز این که به من وحی می‌شود که معبود شما معبود واحدی است. پس مستقیماً به او توجه کنید و از او آمرزش بخواهید و وای بر مشرکین». و صدها آیه در قرآن در توجه دادن بشر به خداوند سبحان و نفی الهه‌ها و بت‌ها وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نماییم.

سؤال: کیفیت سلام بر پیامبر در نماز چگونه است؟

جواب: مکرر گفته‌ایم که پیامبران و شهدا بعد از مرگشان از دنیای ما غافل می‌باشند و از آیات و روایات نیز این مطلب به دست می‌آید که چند نمونه از آنها را در این فصل ذکر نمودیم. پس دلیلی ندارد که به مرده سلام کنیم. در کتاب «الموطأ» باب «التشهد فی الصلوة» روایت می‌کند که:

«مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يَتَشَهَّدُ فَيَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ، التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ، الزَّكَايَاتُ لِلَّهِ، السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ».

مشاهده می‌نماییم که در این روایت جمله‌ی «السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ» آمده است.

دیگر این که در مسند عبدالله بن مسعود آمده است که پیامبر تشهد را به من تعلیم می‌داد همانند این که سوره‌ای از قرآن را به من می‌آموزد، می‌گفت:

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» وَهُوَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْنَا، فَلَمَّا قُبِضَ قُلْنَا: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ».

در آخر این روایت مشاهده می‌نماییم که می‌گوید:

«فَلَمَّا قُبِضَ قُلْنَا: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ». یعنی: «بعد از این که پیامبر رحلت نمود گفتیم: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ».

و در صحیح بخاری (کتاب الاستئذان، باب الأخذ بالیدین) نیز نظیر این روایت آورده شده است از روایات این گونه به دست می‌آید که در نماز جماعت هنگامی که به رسول الله ﷺ اقتدا می‌نمودند به او سلام می‌نمودند و او نیز جواب سلام می‌داده است. و از این دو روایتی که مشاهده نمودید به دست می‌آید که بعد از فوت پیامبر در نماز به او سلام نمی‌نمودند و این دو روایت و روایاتی نظیر آن موافق با قرآن می‌باشد. برخی می‌گویند: ما وقتی در نماز می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» منظورمان این نیست که او را حاضر و ناظر می‌دانیم و به او سلام می‌کنیم، بلکه مانند این است که جمله‌ای را از روی کتابی می‌خوانیم.

ولی به نظر ما برای این که ایجاد شبهه نشود و عده‌ای سوء تعبیر ننمایند لازم است جمله «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» را در نماز نگوییم بلکه به جای آن جمله «السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ» بگوییم و اگر هم سلامی هم نگوییم اشکال ندارد. نکته‌ی دیگر این که در نماز جماعت در پایان نماز، نمازگزاران به کسی که در دست راست و چپشان نشسته است سلام می‌گویند و این عمل معقولی است، ولی در نماز فرادا دیگر منطقی نیست که یک نفر نمازگزار به کسی که در طرف چپ و راستش وجود ندارد سلام بگوید و روایاتی در تأیید این گفته ما وجود دارند؛ من جمله در کتاب «الموطأ» باب «التشهد في الصلاة» آورده‌اند:

«حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يَتَشَهَّدُ فَيَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ، التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، فَإِذَا قَضَى تَشَهُدَهُ، وَأَرَادَ أَنْ يُسَلِّمَ، قَالَ: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَى الْإِمَامِ، فَإِنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَحَدٌ عَنْ يَسَارِهِ رَدَّ عَلَيْهِ».

از این روایت به دست می‌آید که در نماز جماعت نیز اگر در طرف چپ یا راست ما، کسی نباشد نباید سلام کنیم، زیرا در آخر روایت آمده است: «فَإِنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَحَدٌ عَنْ يَسَارِهِ رَدَّ عَلَيْهِ». یعنی: «پس اگر سلام گفت کسی که سمت چپ اوست به او جواب دهد».

و پر واضح است اگر در سمت چپ و یا راست نمازگزار در نماز جماعت کسی نباشد نمازگزار نباید به چپ و راست سلام بگوید و در نماز فرادا نیز سلام در آخر نماز به چپ و راست معنی ندارد.

و پیامی از قرآن و روایات موافق با قرآن که در این فصل مطرح شد این است که باید مستقیماً در دعاهایمان خدا را ندا نماییم و به او پناه ببریم و دل ما همیشه به یاد او باشد و او را زیاد یاد کنیم و او در همه جا حضور دارد و از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و «أرحم الراحمین» است. و انبیاء و شهدا از دنیای ما غافل هستند و ندا نمودن آنها همان الهه گرفتن آنها و شرک است.

خداوند در آیه ۲۰ سوره جن می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾

یعنی: «بگو: همانا پروردگارم را می‌خوانم و شریکی برای او قائل نمی‌شوم».

شفاعت

شفاعت از ماده «شفع» به معنی «زوج» و «جفت» می‌باشد و در اصطلاح به معنی درخواست بعضی از صالحین از خداوند برای گذشتن از عقاب گناهکاران و مورد عفو قرار دادن معصیت‌کاران است.

در این فصل از کتاب درباره شفاعت در قیامت سخن می‌رانیم. خداوند در آیه ۲۵۴ سوره بقره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾﴾

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاق کنید از آنچه به شما روزی داده‌ایم قبل از آن که روزی بیاید که در آن نه خرید و فروشی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران ستمگرند». این آیه دلالت دارد بر این که در قیامت مال و ثروت دنیا وجود ندارد و دوست کسی بودن فایده ندارد و شفاعت در قیامت طبق این آیه یا مطلقاً وجود ندارد یا آن گونه که برخی می‌پندارند که صالحین از خود اختیار شفاعت نمودن دارند نمی‌باشد. در این دنیا امکان دارد که در محاکم قضایی بتوان با پول، قاضی را خرید، ولی در قیامت پول و پارتی وجود ندارد؛ در قیامت حاکم مطلق خداوند است و خداوند در آیه ۴۱ سوره الرعد می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ۗ وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ ۗ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤١﴾﴾

یعنی: «خداوند حکم می‌کند برای حکم او ردکننده‌ای نیست و او سریع‌الحساب است».

در قیامت، حاکم مطلق خداوند است. در آیه ۱۶ سوره غافر می‌فرماید: ﴿... لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ۖ﴾ یعنی: «... فرمانروایی امروز از چه کسی است...» و در همین آیه خودش

جواب می دهد: ﴿لِلَّهِ الْوَحْدِ الْقَهَّارِ﴾ یعنی: «ازخدای واحد قهار است».

شفاعت همه در اختیار خداوند است. خداوند در آیه ۴۴ سوره زمر می فرماید:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

یعنی: «بگو: در اختیار خداست، شفاعت همه، برای اوست ملک آسمانها و زمین سپس به سوی او بازگردانیده خواهید شد».

در قیامت هیچ کس از خود اختیاری ندارد و همه تحت فرمان خداوند هستند.

خداوند در آیات ۱۰۸ تا ۱۱۱ سوره طه می فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ ﴿١٠٨﴾ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ ۖ عَلِمًا ﴿١١٠﴾ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾

یعنی: «در آن روز همه از منادی پیروی می کنند که در کارش کژی نیست و صداها در برابر خدای رحمان به خاموشی گراید و جز صدای آهسته نشنوی (۱۰۸) در آن روز شفاعت سودی ندارد مگر کسی را که اذن داده است خدای رحمان برای او و راضی شده است برای او سخنی (۱۰۹) آنچه را پیش رو و آنچه را پشت سرشان است می داند و آنان به او احاطه ندارند (۱۱۰) و سرها در برابر خداوند زنده ی پاینده، فرود آید و هر کس بار ستمی برداشته باشد نا امید گردد (۱۱۱)».

اگر منظور از این آیات شفاعتی هم در قیامت باشد آن شفاعت طبق همین آیات با اجازه خداوند انجام می گیرد و اگر در این آیات دقت نماییم مشاهده می نمایم که دوبار به رحمانیت خداوند اشاره شده است و به راستی هیچ کس از خداوند به بندگان مهربان تر نیست که برود شفاعت کسی را نزد خداوند بنماید و به غیر از خداوند هیچ کس از حال بندگان آگاه نیست و از اعمالی که در دنیا انجام داده اند و نیت های بندگان آگاه نیست که بخواهد با آگاهی از این امور در قیامت شفیع شود و شفاعت بندگان را نزد خداوند بنماید.

پس مشاهده می‌نماییم طبق آیات قرآن هیچ‌کس توانایی و اجازه شفاعتی در قیامت ندارد مگر آن کس را که خداوند تعیین و به او اجازه شفاعت دهد و در آخر آیه ۱۱۱ مشاهده می‌نماییم که خداوند می‌فرماید: ﴿... وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ یعنی: «... و هر کس بار ستمی برداشته باشد نومید گردد».

پس باید فقط خداوند را ذکر نماییم و اوامر او را اجرا نماییم و امیدوار به لطف و بخشش او باشیم.

و اگر منظور از آیات ۱۰۸ تا ۱۱۱ سوره طه، شفاعتی هم در قیامت نباید امیدوار به این باشیم که خداوند به پیامبر اجازه دهد که برای ما نزد خداوند در قیامت شفاعت بنماید بلکه باید تقوی پیشه نماییم که نجات در تقوی می‌باشد.

ای برادر، بدان که در قیامت از دست بهترین بنده‌ی خدا که رسول گرامی اسلام می‌باشد نیز کاری ساخته نیست خداوند در آیات ۱۹ و ۲۰ سوره الزمر می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ ﴿١٩﴾ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ﴿٢٠﴾

یعنی: «آیا کسی که فرمان عذاب او ثابت شده آیا پس تو او را که در آتش است می‌رهانی (۱۹) لیکن آنان که از (نافرمانی) پروردگارشان بترسند برای ایشان غرفه‌هایی است که بالای آن غرفه‌ها بنا شده است و از زیر آنها نهرها جاری است، وعده‌ای است که خدا نموده و خداوند وعده را خلاف نمی‌کند».

از آیه ۱۹ که به صورت استفهام انکاری بیان شده است به دست می‌آید که حتی رسول گرامی اسلام ﷺ نیز در قیامت برای کسانی که لایق آتش هستند کاری نمی‌تواند بکند. و از آیه ۲۰ به دست می‌آید که رستگاری و نجات از آتش در تقوی داشتن میسر است.

امامت

امامت به معنی رهبری و پیشوایی است و در قرآن مجید به امامت پیغمبران و غیر پیغمبران اشاره شده است که به ذکر آن می‌پردازیم.

امامت پیامبران

پیامبران، مقام رهبری (امامت) داشته‌اند و چون پیامبر بوده‌اند و خداوند به آنان وحی می‌نموده و آنان را انتخاب نموده است، لذا در امامتشان دچار خطا و اشتباه نمی‌شدند و اگر خداوند پیامبری را از آنان می‌گرفت و به آنان وحی نمی‌فرستاد در هر کارشان من‌جمله امامتشان نیز امکان داشت دچار خطا و یا پیروی از شیطان شوند و امامتشان مصون از خطا نبود.

در قرآن مجید به امامت ابراهیم، موسی، هارون، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام اشاره شده است و می‌دانیم همگی اینها پیامبران الهی بوده‌اند. و در آیات ۴۸ تا ۷۲ سوره انبیاء، ابتدا خداوند داستان انبیای فوق را ذکر می‌نماید و در آیه ۷۳ می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾ (۷۳)

یعنی: «آنان (ابراهیم، موسی، هارون، لوط، اسحق، یعقوب) را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌نمودند و به ایشان انجام کارهای نیک و برپایی نماز و دادن زکات را وحی نمودیم و ما را عبادت می‌کردند».

انبیاء، چون پیامبر بودند و خداوند آنان را به این مقام انتخاب نمود و به آنان وحی فرستاد و مورد مراقبت خداوند بودند امامتشان مانند هر کار دیگرشان با ارزش بود و اگر خداوند آنان را از پیامبری خلع می‌نمود و دیگر به آنان وحی نمی‌فرستاد

همچون انسان‌های معمولی می‌شدند و امامتشان نیز مانند امامت غیر پیامبران می‌شد و ارزش چندانی نداشت.

مقام پیامبری مقامی است که هیچ‌کس نمی‌تواند با متقی شدن و دعا و کوشش و ریاضت به دست آورد و مقامی است که خداوند به هرکس که می‌خواست عطا می‌نمود و خداوند انبیای زیادی را مبعوث نموده که آخرین آنها محمد ﷺ می‌باشد. پیامبر کسی است که خداوند او را انتخاب نموده و یاری کرده است و در کارهایش مصون از خطا بوده است و شیطان نمی‌توانسته او را بفریبد و یقیناً کسی بوده که عمداً خطایی انجام نمی‌داده و اگر سهواً خطایی انجام می‌داده پیک وحی او را راهنمایی می‌نموده است و پیامبری مقامی است بس والا، ولی امامت بدون نبوت، مقامی است که هرکس می‌تواند به آن برسد و در مقایسه با نبوت، کم ارزش‌تر و اصولاً قابل مقایسه با هم نمی‌باشند.

و لذا، در قرآن مشاهده می‌نماییم که ایمان به امامت جدا از نبوت وجود ندارد، ولی ایمان به نبوت و انبیاء چیزی است که در قرآن ذکر شده است و مؤمنان باید به انبیاء ایمان داشته باشند.

خداوند در آیه ۲۸۵ سوره بقره می‌فرماید:

﴿عَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾﴾

یعنی: «پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شد ایمان آورد و مؤمنان همگی ایمان دارند به خدا و ملائکه‌اش و کتاب‌هایش و پیامبرانش، گفتند: فرق نمی‌گذاریم میان هیچ یک از پیامبرانش و گفتند: شنیدیم و فرمانبرداری کردیم آموزش تو را می‌خواهیم ای پروردگار ما، و به سوی توست بازگشت».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که ایمان به پنج چیز ذکر شده است.

- ۱- ایمان به خدا
- ۲- ایمان به ملائکه

۴- ایمان به پیامبران الهی

۳- ایمان به کتب آسمانی

۵- ایمان به روز قیامت

و همچنین در آیه ۱۷۷ سوره بقره مشاهده می‌نماییم که خداوند، نیک را آن کسی می‌داند که به همین پنج چیز ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، می‌فرماید:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَنَّى السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبُيُوتِ وَالصَّرَافِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾

«نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورده باشد، و مال (خود) را با وجود دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و گدایان و در (راه آزادی) بردگان بدهد، و نماز را بر پای دارد و زکات را بدهد، و وفاکنندگان به پیمانشان چون پیمان بندند و (کسانی که) در فقر و سختی و زیان و بیماری و به هنگام نبرد؛ شکیانند. اینها کسانی هستند که راست گفتند، و آنها پرهیزگاراند».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که ایمان به پنج چیز واجب شده است و اثری از ایمان به امامت امامان شیعه وجود ندارد و اگر خداوند تبارک و تعالی افرادی را بعد از حضرت محمد ﷺ به امامت مؤمنین تعیین می‌نمود یقیناً نام و نشان آنها را در قرآن ذکر می‌نمود و یا لااقل ایمان به امامت آنها را در قرآن در کنار ایمان به انبیاء ذکر می‌نمود، ولی می‌بینیم در قرآن اثری از امامت افراد خاصی وجود ندارد و اصولاً امامت بدون داشتن مقام نبوت، مقام آن چنان مهمی نیست همچنین در آیه ۱۳۶ سوره نساء مشاهده می‌نماییم که خداوند گمراه را کسی می‌داند که به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران الهی و به روز قیامت کافر باشد و اگر امامانی از جانب

خداوند متعال در زمان و یا بعد از حضرت محمد ﷺ برای مردم انتخاب شده بودند یقیناً در این آیه ایمان به آنها ذکر می‌شد و گمراه را کسی می‌دانست که به امامت آنها کافر باشد ولی می‌بینیم اثری از امام و امامت امامان شیعه در آیه ۱۳۶ سوره نساء و در هیچ آیه‌ای از قرآن وجود ندارد در آیه ۱۳۶ سوره نساء می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (۱۳۶)

یعنی: «...و هر کس که به خدا و ملائکه‌اش و کتبش و پیامبرانش و به روز قیامت کافر باشد پس گمراه شده، گمراهی دور از راه حق».

امامت غیر انبیاء، امامت بندگان خوب خدا

یک انسان در اثر ایمان و تقوا و دعا و تلاش می‌تواند به امامت متقیان برسد و خداوند در آیه ۷۴ سوره فرقان در این باره می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (۷۴)

یعنی: «(بندگان خوب خدا) کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا، از همسران و فرزندان ما، نور چشمی برای ما قرار بده و ما را امام متقیان قرار بده».

از این آیه به دست می‌آید که رسیدن به مقام امامت متقیان امکان‌پذیر است و می‌توان با ایمان و تقوا و دعا و تلاش بدان مقام نایل آمد و لذا در تفاسیر اهل سنت و شیعه به این موضوع اشاره شده است و در جلد ۱۵ تفسیر نمونه که از تفاسیر شیعی است در ذیل این آیه می‌نویسد:

«... اما این مانع از گسترش مفهوم این آیه نخواهد بود که مؤمنان دیگر نیز هر کدام در شعاع‌های مختلف امام و پیشوای دیگران باشند».

نکته دیگر این که کسی که به مقام امامت متقیان می‌رسد خداوند به او ابلاغی نمی‌دهد که مثلاً از امروز امام متقیان شده‌ای بلکه همان رسیدن او به امامت متقیان «جعل» (قرار دادن) است که خداوند در آیه به آن اشاره‌ای می‌نماید.

درست است که جمله ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ در آیه وجود دارد ولی همان‌گونه که در آیه ۴۱ سوره القصص درباره امامت کفار نیز کلمه «جعل» آمده است و فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى الْثَارِطِ﴾.

یعنی: «آنان را امامانی قرار دادیم که به آتش دعوت می‌نمودند».

در این آیه نیز کلمه جعل وجود دارد و پرواضح است که خداوند کسی را به جبر امام کافرین نمی‌کند و یا به او حکم و ابلاغی نمی‌دهد که امام کافرین شده است بلکه همان رسیدن او به مقام امامت کافرین «جعل» (قرار دادن) او توسط خداوند به این مقام است و همین گونه است رسیدن متقین به مقام امامت متقین.

دیگر این که کسی که به امامت متقین برسد مصون از خطا نمی‌باشد زیرا پیامبر نیست که به او وحی شود و وحی به خاتم النبیین حضرت محمد ﷺ ختم شده است و در خطبه ۱۳۲ نهج البلاغه آمده است: «... أُرْسِلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَتَنَازُعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ، فَقَفَى بِهِ الرُّسُلُ، وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيُ». یعنی: «...خداوند متعال، محمد ﷺ را در زمانی فرستاد که مدت‌ها بود پیامبری روی زمین نیامده بود و مردم به جان یکدیگر افتاده بودند. خداوند با فرستادن محمد ﷺ، برنامه پیامبران دیگر را تعقیب کرد و وحی را به او ختم نمود».

و لذا در طول تاریخ مشاهده می‌نماییم که انسان‌های باتقوا نیز گمراه شده‌اند؛ من جمله «بلعم باعورا» که از زاهدان و دانشمندان بنی اسرائیل بوده که در اثر پیروی از شیطان گمراه شده و در آیه ۱۷۶ سوره اعراف داستان او آمده است.

امامت کفار

یک انسان می‌تواند در اثر پیروی از شیطان و خدعه و فریب و تلاش در مسیر شیطانی به امامت کفار برسد و این‌گونه امامان در طول تاریخ زیاد بوده‌اند و فرعون و لشکریانش مصادیقی از امامان کفر می‌باشند که در آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره القصص داستان آنان آمده است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾
فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ
أَيِّمَةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِكِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾﴾

یعنی: «فرعون و سپاهیان‌ش در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند (۳۹) تا او و سپاهیان‌ش را فرو گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم بنگر که فرجام کار ستمگران چگونه بود (۴۰) و آنان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می‌نمودند و روز قیامت یاری نخواهند شد (۴۱)».

در آیه ۴۱ مشاهده می‌نماییم که فرموده است: «آنان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می‌نمودند». و پر واضح است که خداوند فرعون و لشکریان‌ش را به جبر امام کفار قرار نداده است و همچنین حکم یا ابلاغی به آنان نداده است که شما امام کفار شده‌اید، بلکه همان رسیدن آنان به مقام امامت کفار جعلی است که در آیه به آن اشاره نموده است و چون خداوند مؤمنین و کفار و هر کس را در هر راهی، چه خیر و چه شرّ یاری می‌نماید لذا رسیدن آنان را به مقام امامت، جعل (قرار دادن) از جانب خود می‌داند.

امامت کتب آسمانی

در قرآن مجید به کتاب موسی علیه السلام (تورات) و همچنین به قرآن، امام گفته شده است خداوند در آیه ۱۲ سوره احقاف می‌فرماید:

﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً...﴾

از این قسمت از آیه به دست می‌آید که قبل از قرآن، تورات امام بوده است و از بخش دیگر آیه که در این جا به صورت نقطه‌چین است به دست می‌آید که قرآن نیز امام می‌باشد و در روایات اهل سنت به امام بودن قرآن اشاره شده است و همچنین در خطبه ۱۴۶ نهج البلاغه به امام بودن قرآن اشاره می‌نماید و بنابه شکایت از آیندگان می‌گوید:

«... كَانَتْهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ...». یعنی: «(در آینده کسانی می آیند که از قرآن پیروی نمی کنند) و مانند این است که آنها امام قرآن هستند و قرآن امام آنها نیست...».

امامت لوح محفوظ

خداوند در آیه ۱۲ سوره یس می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءَاتَاهُمْ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾﴾

یعنی: «ما، مردگان را زنده می کنیم و آنچه را پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم و همه چیز را در امام مبین احصاء کرده ایم».

منظور از «امام مبین» در این آیه «لوح محفوظ» است در تفاسیر اهل سنت و شیعه به این مطلب اشاره شده است و در تفسیر نمونه که از تفاسیر شیعی است در جلد ۱۸ صفحه ۳۳۸ می نویسد. «... و به هر حال در این که منظور از «امام مبین»، «لوح محفوظ» است شکی نیست».

اگر در آیات قرآن نیز تدبیر کنیم باز به این نتیجه می رسیم که منظور از «امام مبین»، «لوح محفوظ» می باشد.

در آیه ۱۲ سوره یس می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءَاتَاهُمْ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾﴾

﴿١٢﴾

و در آیه ۲۹ سوره نبا می فرماید:

﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾﴾

اگر دقت نماییم ظاهر دو آیه شبیه به هم هستند به جز این که در آیه ۲۹ سوره نبا، به جای کلمه «إِمَامٍ مُّبِينٍ» کلمه «كِتَابًا» آمده است و این نشان می دهد که «إِمَامٍ مُّبِينٍ» همان کتابی است که خداوند می فرماید هر چیز را در آن به شمارش در می آوریم. و در آیه ۴۹ سوره کهف نیز به این کتاب اشاره نموده و فرموده است:

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَوَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾

یعنی: «و کتاب اعمال نهاده می شود و مجرمین را می بینی که از دیدن آنچه در آن است ترسان می شوند و می گویند، ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگ را رها نکرده است و همه را برشمرده است و بدین وسیله آنچه را که کرده اند حاضر و آماده می بینند و پروردگار تو به کسی ظلم نمی کند».

در این آیه مشاهده می نمایم که کتاب اعمال (لوح محفوظ) همه چیز را احصاء (شمارش) کرده است و در آیه ۱۲ سوره یس نیز «امام مبین» در آن وجود دارد و همان گونه که مشاهده نمودید خداوند فرموده: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ یعنی: «و هر چیز را در امام مبین احصاء می نمایم»، و نشان می دهد که «امام مبین» همان کتاب اعمال است که در آن احصاء می شود و به آن لوح محفوظ نیز گفته می شود و بدین جهت به آن «امام مبین» می گویند که در قیامت مقابل همه نهاده می شود و ابهامی در آن نمی باشد و همچنین در آیه ۷۱ سوره اسراء نیز مشاهده می نمایم که نامه اعمال امت ها نیز «امام» گفته شده است. خداوند در آیه ۷۱ سوره اسراء می فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾

یعنی: «روزی که هر گروهی را با نامه اعمالشان بخوانیم پس هر که نامه عملش به دست راستش داده شود پس آنان نامه ی خود را بخوانند و به مقدار ذره ای ستم نشوند».

برخی تصور نموده اند که منظور از «امام» در این آیه پیشوایان می باشند، ولی اگر دقت نمایم از کلمه «کتاب» که به معنی نامه عمل است درمی یابیم که منظور از «امام» نیز نامه عمل می باشد. اگر منظور از امام در این آیه پیشوایان از جنس بشر باشند و خداوند هر امتی را با امامشان بخواند پس هر امتی را با پیامبرانش می خواند، زیرا

پیامبران امام امتشان بوده‌اند و در آیات ۴۸ تا ۷۳ سوره انبیاء مشاهده نمودیم که خداوند تبارک و تعالی، ابراهیم، موسی، هارون، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام را که پیامبر بوده‌اند امام (پیشوا) دانسته و یقیناً حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز امام مسلمانان است پس اگر قرار باشد پیشوایان امت‌ها را بخواند پیامبرانشان را که امام امتشان بوده‌اند می‌خواند، زیرا امامت انبیاء با ارزش است چون پیامبر بوده و به آنان وحی می‌شده است و خطا انجام نمی‌داده‌اند ولی همان گونه که قبلاً نیز توضیح دادیم منظور از کلمه «امام» در آیه ۷۱ سوره اسراء:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾﴾

نامه اعمال امت‌ها می‌باشد زیرا در آیه کلمه «کتاب» به معنی نامه اعمال که توضیح کلمه «امام» است به کار برده شده است و در تفاسیر اهل سنت و شیعه من جمله تفسیر «مجمع البیان» به نامه اعمال بودن «امام» در این آیه اشاره شده است.

امام به معنی جاده و راه

در قرآن مجید، «امام» به معنی جاده و راه نیز به کار برده شده است و خداوند در آیات ۵۹ تا ۷۸ سوره حجر، داستان قوم لوط و اصحاب «ایکه» را نقل می‌نماید و در آیه ۷۹ می‌فرماید:

﴿فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لِيَأْمَامِرِ مُبِينٍ ﴿٧٩﴾﴾

یعنی: «پس ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه)، شهرهای ویران شده‌شان) بر سر راه نمایان است».

و در تفاسیر شیعه و اهل سنت نیز به این مطلب اشاره نموده‌اند.

در جلد ۱۱ تفسیر نمونه که از تفاسیر شیعی است در صفحه ۱۲۱ در این باره می‌نویسند: در تفسیر جمله‌ی ﴿وَإِنَّهُمَا لِيَأْمَامِرِ مُبِينٍ﴾، مشهور و معروف همین است که اشاره به شهر لوط و شهر اصحاب «ایکه» می‌باشد و کلمه «امام» به معنی راه و

جاده است (زیرا از ماده «ام» به معنی قصد کردن گرفته شده؛ چون انسان برای رسیدن به مقصد از راه‌ها عبور می‌کند).
خواننده گرامی این بود امامت در قرآن.

زینده است در پایان این مبحث خلاصه‌ای از مطالب قبل را ارائه دهیم:

از آیات قرآن به دست می‌آید که پیامبران امام «پیشوا» بوده‌اند و چون پیامبر بوده‌اند و خداوند به آنان وحی می‌نموده است و مورد تأیید و یاری خداوند بوده‌اند در کارهایشان من جمله در امامتشان دچار خطا نمی‌شده‌اند و لذا امامتشان با ارزش بوده است. افراد صالح نیز می‌توانند با دعا و کوشش به مقام امامت متقیان برسند و همان رسیدن به امامت متقیان اجابت شدن دعای ایشان می‌باشد، ولی اینگونه افراد مصون از خطا نمی‌باشند و امامتشان برعکس مقام پیامبری، مقامی است که می‌توان با دعا و کوشش به دست آورد و در مقایسه با مقام پیامبران، مقام کم ارزشی است و اصلاً قابل مقایسه نمی‌باشد.

در قرآن به امامت کفار نیز اشاره شده است و فرعون و لشکریانش مصادیقی از امامان کفر می‌باشند.

در قرآن به امامت تورات و امامت قرآن اشاره شده است و در حقیقت قرآن امامی برای هر زمان می‌باشد.

در قرآن، راه و جاده نیز امام گفته شده است.

این بود خلاصه‌ای از مبحث امامت در قرآن، و با دقت در آیات قرآن درمی‌یابیم که اثری از امامت افراد خاص در زمان حضرت محمد ﷺ و بعد از آن وجود ندارد و خداوند تبارک و تعالی افراد معینی را برای امامت مسلمین تعیین ننموده است در قرآن نام انبیاء بزرگ آمده است، نام ابراهیم و محمد و موسی و عیسی و یوسف و یعقوب و هود و یونس و نوح و اسماعیل و الیاس علیهم السلام وجود دارد، حتی نام لقمان که حکیمی بوده است و قرن‌ها قبل از زمان محمد ﷺ می‌زیسته است، ولی نام هیچ

یک از کسانی که برخی آنان را امامان از جانب خدای متعال بعد از حضرت محمد ﷺ می‌دانند در قرآن وجود ندارد.

در قرآن سوره‌ای به نام «انبیاء» وجود دارد، ولی سوره‌ای به نام «ائمہ» وجود ندارد و یا سوره‌ای به نام «ولایت» وجود ندارد و اگر خداوند متعال افرادی را از جانب خود بعد از حضرت محمد ﷺ برای امامت مسلمین قرار می‌داد آیا نباید نامشان را در قرآن ذکر می‌نمود؟ و یا سوره‌ای را به نام سوره ائمه قرار می‌داد؟ نه تنها اثری از اینها در قرآن نیست بلکه در قرآن ایمان به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و روز قیامت و انبیاء واجب شده است و اثری از ایمان به امامان شیعه در قرآن وجود ندارد.

برخی می‌گویند رکعات نماز نیز در قرآن نیامده است، در جواب باید گفت: نماز جزء فروع دین است و با این وصف که جزء فروع دین است مقدمه آن که وضو است در قرآن آمده است و شرح داده شده است و اوقات نماز در قرآن آمده است و نماز جمعه و نماز شب در قرآن ذکر گردیده است و از آیه ۱۰۲ سوره نساء به دست می‌آید که پیامبر نماز را با مؤمنان به صورت جماعت در سفر جنگی برپا نموده است و پیش‌نماز آنان نیز در آن نماز بوده است و همچنین به دست می‌آید که برای هر گروه از مسلمانان یک رکعت نماز به جا آورده و به دست می‌آید که رکعت نماز کامل بیش از یک رکعت در هر نمازی است و ده‌ها آیه در قرآن وجود دارد که مؤمنان را امر نموده است که نماز بخوانند و ...

ولی امامت که به قول طرفدارانش از اصول مذهب است چیزی از آن در قرآن وجود ندارد و امامت افراد خاصی در قرآن نیامده است و امامتی که خداوند در قرآن مطرح نموده است و آیات آن را در این فصل مشاهده نمودید با امامت افراد خاصی از جانب خدا از زمین تا آسمان تفاوت دارد و اصلاً اشاره‌ای به امامت افراد معینی از جانب خدا در قرآن نشده است علی نیز در نامه‌ای که به معاویه نوشته امام بعد از

رسول گرامی اسلام را کسی دانسته که مهاجرین و انصار او را انتخاب نموده باشند و امام را منتخب از سوی مردم دانسته نه منتصب از سوی خدای متعال.

در مکتوب ششم نهج البلاغه می‌فرماید:

«إِنَّهُ بَايَعِيَ الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًى...». یعنی: «همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من هم با همان شرایطی که با آنان بیعت کردند بیعت نمودند، بنابراین نمی‌توان گفت هرکس حاضر بوده انتخاب کرده و هرکس خارج از مدینه بوده می‌تواند مخالفت کند. شوری، مخصوص مهاجرین و انصار است و اگر آنان روی فردی توافق کردند و او را به امامت برگزیدند خدا هم می‌پذیرد...».

از جمله‌ی اخیر در این نامه به‌دست می‌آید که جانشین حضرت محمد ﷺ باید توسط شورای مهاجرین و انصار انتخاب شود و جانشینی پیامبر، انتصابی از جانب خداوند متعال نیست و همچنین به‌دست می‌آید که علی انتخاب ابوبکر و عمر و عثمان را از سوی مهاجرین و انصار مورد رضایت خداوند متعال دانسته است.

درباره‌ی جانشینی بعد از رسول گرامی اسلام آن گونه که در تواریخ من‌جمله سیره ابن هشام ترجمه رسولی محلاتی جلد دوم صفحه ۴۳۰ آمده است: «... پس از رحلت رسول خدا ﷺ، مردم به چند دسته شدند: گروهی از انصار خود را به سعد بن عباد رسانده و در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند. علی بن ابی طالب و زبیر و طلحه به خانه فاطمه رفتند، مابقی مهاجرین نیز با اسید بن حضیر و قبیلہ بنی عبدالاشهل به نزد ابوبکر رفتند. در این حال شخصی به نزد ابوبکر و عمر آمده و گفت: گروه انصار به نزد سعد بن عباد رفته و در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده‌اند. اگر شما خواهان خلافت هستید پیش از آن که کارشان سر بگیرد خود را به آنها برسانید...».

خلاصه این که ابوبکر و عمر همراه مهاجرینی که به نزد ابوبکر آمده بودند تا او را جانشین پیامبر کنند به سقیفه بنی ساعده می‌روند، در آنجا گفت و گو انجام می‌شود و به این نتیجه می‌رسند که ابوبکر را جانشین پیامبر کنند.

اگر خداوند تبارک و تعالی، علی را جانشین پیامبر قرار داده بود، یقیناً بعد از رحلت پیامبر ﷺ، مهاجرین و انصاری که خداوند از آنان تعریف نموده و آنان را در قرآن به خوبی یاد نموده و وعده بهشت به آنان داده، علی را به جانشینی پیامبر بر می‌گزیدند، ولی از تاریخ به دست می‌آید که بعد از رحلت حضرت محمد ﷺ معلوم نبوده است که جانشین پیامبر چه کسی است.

همچنین مجاهدان که در زمان ابوبکر با مرتدان جنگ نمودند و با جهاد فی سبیل الله از جان و مال خود گذشتند اگر علی جانشین پیامبر بود یقیناً راضی نمی‌شدند که دیگری جای او بنشیند و چند دستگی و اختلاف بزرگی پیش می‌آمد، ولی در عمل مشاهده می‌نماییم که مردم با رضایت با ابوبکر بیعت کردند و مشکلی پیش نیامده است.

در کتاب «وقعه صفین» صفحه ۴۱۵ از منشورات کتابخانه آقای مرعشی نجفی در نامه ابن عباس به معاویه آمده است:

«... وَإِنَّمَا الْخِلَافَةُ لِمَنْ كَانَتْ لَهُ فِي الْمَشُورَةِ وَمَا أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ وَالْخِلَافَةُ وَأَنْتَ طَلِيقُ وَابْنُ طَلِيقٍ وَالْخِلَافَةُ لِلْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَلَيْسَ الطُّلَقَاءُ مِنْهَا فِي شَيْءٍ. وَالسَّلَامُ». یعنی: «... خلافت بی گمان از برای کسی است که بر سر او مشورت شده باشد. ای معاویه، تو کجا و خلافت کجا؟ که تو آزاد شده هستی پسر آزاد شده، و خلافت از آن مهاجران نخستین است و اسیران آزاد شده را در آن هیچ حقی نباشد. والسلام».

از این نامه ابن عباس به معاویه به دست می‌آید که انتخاب خلیفه در اسلام شورایی می‌باشد و پس از حضرت محمد ﷺ، جانشین او باید از میان مهاجرین نخستین انتخاب شود.

دیگر این که در صفحه ۲۹ کتاب «وقعه صفین» در نامه علی به معاویه آمده است: «... وَاعْلَمْ أَنَّكَ مِنَ الظُّلَمَاءِ الَّذِينَ لَا تَحِلُّ لَهُمُ الْخِلَافَةُ...». یعنی: «... (ای معاویه) بدان تو از اسیران آزاد شده هستی؛ آن کسانی که خلافت برای آنان روا نباشد...».

از این نامه نیز به دست می‌آید که خلافت برای مهاجرین اولیه که خداوند متعال در قرآن از آنان تعریف نموده و اسیر آزاد شده نیز نبودند سزاوار و بلامانع بوده است. با مطالعه تاریخ اسلام به دست می‌آید که پیامبر کسی را جانشین خود نساخته است؛ من جمله در کتاب «فرق الشیعه نوبختی» که از کتب شیعی است در صفحه ۴ و ۵ ترجمه محمدجواد مشکور آمده است: «گروهی به بیعت ابوبکر بن ابی قحافه گراییدند و گفتند که پیغمبر هرگز کسی را به جانشینی خود نامزد نفرموده و انتخاب امام را به اختیار امت واگذار کرد تا هر که را خواهند و از وی خوشنود باشند برگزینند. گروهی از ایشان گفتند که چون پیامبر در شب وفات خود ابوبکر را به جای خویش با اصحاب امر به نماز فرمود، آن را دلیل شایستگی و استحقاق وی به خلافت دانستند و گفتند پیغمبر او را برای امر دین ما اختیار کرد و ما او را برای کار دنیای خود انتخاب می‌کنیم و او را در خور خلافت شمردند...».

از این متن تاریخی که در کتاب «فرق الشیعه نوبختی» آمده است به دست می‌آید که بعد از حضرت محمد ﷺ معلوم نبوده که چه کسی امام مسلمین است و همچنین به دست می‌آید که پیغمبر در شب وفاتش ابوبکر را به جای خود پیش‌نماز نموده است و به این موضوع در تواریخ معتبر من جمله تاریخ طبری نیز اشاره شده است.

دیگر این که می‌دانیم که مهاجرین و انصار با ابوبکر بیعت نمودند و همچنین می‌دانیم که ابوبکر از مهاجرین نخستین بوده است که در قرآن از آنان تعریف شده است. خداوند در آیه ۱۰۰ سوره توبه می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (١٠)

یعنی: «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از خدا خشنودند و برای آنها بهشت‌هایی آماده نموده که زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ».

مهاجرین و انصار نخستین، کسانی بودند که خداوند در قرآن از آنان تعریف نموده است و رضایت خود را از آنان اعلام داشته است و وعده بهشت به آنان داده است اگر بعد از این آیه گناهکار می‌شدند و گناهشان آن حدی بود که لایق جهنم می‌شدند، آیا خداوندی که به گذشته و حال و آینده آگاه است از آنان تعریف می‌نمود؟

و همچنین در آیات ۹ و ۱۰ سوره حشر، درباره مهاجرین و انصار می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَ نَفْسِهِ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۹) وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (۱۰)

یعنی: «و آن کسانی که قبل از مهاجرین (در مدینه) جای گرفتند و ایمان آوردند (انصار)، هر کس را به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل هایشان حسدی نمی‌یابند و هر چند خودشان احتیاج مبرمی به آن داشته باشند آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هر کس از خست نفس خود مصون ماند اینانند که رستگارانند (۹) و کسانی که بعد از ایشان (مهاجرین و انصار) بیایند می‌گویند: (باید بگویند) پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آوردند هیچ گونه کینه‌ای مگذار. پروردگارا، همانا تو رؤوف و مهربانی (۱۰)».

می‌دانیم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی، از مهاجرین نخستین بودند که در قرآن از مهاجرین نخستین تعریف شده و از مؤمنین خواسته شده که آنان را برادران دینی خود دانسته و برای آنان دعا کنند و هیچ‌گونه کینه‌ای نسبت به آنان نداشته باشند. و همچنین از آیه ۹ و ۱۰ سوره حشر به دست می‌آید که مسلمانان باید برای مهاجرین و انصار دعا کنند و می‌دانیم که مهاجرین و انصار با ابوبکر بیعت نمودند. در کتاب «حلیة الأولیاء» جزء ثالث، صفحه ۱۳۷ طبع بیروت از حافظ ابونعیم بسند خود از محمد بن حاطب از علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) نقل کرده است که فرموده است:

«گروهی از اهل عراق به نزد من آمدند و درباره ابوبکر و عمر و عثمان سخنانی ناپسند گفتند. چون سخنان آنها پایان می‌پذیرد، آن گاه امام به ایشان می‌فرماید: ممکن است شما مرا خبر دهید؟ آیا شما از زمره مهاجران نخستین هستید که خدا درباره آنها فرموده: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸] «آنان را از خانه‌ها و اموالشان بیرون راندند در حالی که فضل و خشنودی خدا را می‌جویند و خدا و رسول او را یاری می‌کنند و آنها در ایمان راستگو هستند».

اهل عراق گفتند: نه، ما از آن گروه نیستیم.

دوباره امام پرسید: پس آیا شما از زمره انصار هستید که خدا در حقشان گفته: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹] «پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و در ایمان استوار شدند و کسانی را که سوی آنها مهاجرت کردند دوست می‌دارند و هیچ‌گونه حسدی از آنچه به مهاجرین داده شده در دل خود نمی‌یابند و هر چند به آن نیاز داشته باشند آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند».

اهل عراق گفتند: نه، ما از انصار هم نیستیم.

سپس امام فرمود: شما خود انکار کردید که در زمره یکی از این دو دسته باشید. من نیز گواهی می‌دهم که شما از دسته (سوم) هم نیستید که خدای عزوجل درباره ایشان (در آیه ۱۰

سوره حشر) فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾﴾ «و کسانی که پس از (مهاجرین و انصار) آیند می گویند: پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل ما نسبت به آنان کینه ای قرار مده. پروردگارا، تو رئوف و مهربانی».

بیرون روید که خدا هرچه سزاوار آن هستید با شما بکند».

در این روایت مشاهده می نماییم که علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) با استناد به آیات ۸ و ۹ و ۱۰ سوره حشر از ابوبکر و عمر و عثمان تعریف نموده و کسانی را که از آنان بدگویی می کردند سرزنش می نماید.

زیبنده است متن عربی روایت فوق را نیز نقل نماییم:

«روی أبونعیم الحافظ بسنده عن مُحَمَّدِ بْنِ حَاطِبٍ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: "أَتَانِي نَفَرٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ، فَقَالُوا فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، فَلَمَّا فَرَعُوا، قَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ: أَلَا تُخْبِرُونَنِي أَنَّكُمْ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: فَأَنْتُمْ الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحشر: ۹] قَالُوا: لَا، قَالَ: أَمَّا أَنْتُمْ فَقَدْ تَبَرَّأْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْ أَحَدٍ هَذَيْنِ الْفَرِيقَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكُمْ لَسْتُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾﴾».

زید، نیز که پسر علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) است در سؤالی که درباره ابوبکر و عمر از ایشان شده و در کتاب «الملل والنحل» اثر شهرستانی جلد اول صفحه ۱۵۵ آمده، فرموده است:

«رَحِمَهُمَا اللَّهُ وَغَفَرَ لَهُمَا، مَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَتَبَرَّأُ مِنْهُمَا وَلَا يَقُولُ فِيهِمَا إِلَّا

خَيْرًا». یعنی: «خداوند آن دو را رحمت کند و بیمارزد نشنیدم که هیچ یک از افراد خانواده‌ام از آنها بیزاری بجوید و جز نیکی درباره آن دو چیزی بگوید».

و می‌دانیم زید مورد تأیید علمای شیعه است.

روایاتی از رسول گرامی اسلام نقل شده که در آن روایات از ابوبکر و عمر تعریف نموده است، من جمله در صحیح البخاری «كتاب الصلوة» درباره ابوبکر آمده است: «... عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِبٌ رَأْسُهُ بِحِزْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَاثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَّنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِي قُحَافَةٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا...». یعنی: «از ابن عباس روایت شده که رسول خدا در بیماری که منجر به فوت او شد خارج شد و با پارچه سرش را بسته بود پس بر منبر نشست و خدا را ستایش کرد و ثنا گفت، سپس گفت: بی‌دریغ‌تر از ابوبکر در جان و مالش نسبت به من از مردم کسی نیست و اگر می‌خواستم خلیلی برای خود بگیرم ابوبکر را خلیل می‌گرفتم...».

و در صفحات قبل نیز مشاهده نمودیم که حضرت محمد ﷺ در بیماری که منجر به مرگ او شد ابوبکر را جانشین خود برای پیش‌نمازی قرار داد.

علی نیز نه تنها از ابوبکر و عمر تعریف می‌نمود بلکه نام دو تن از اولادش را ابوبکر و عمر نهاد که در کتاب منتهی الامال شیخ عباس قمی در فصل ذکر اولاد امیرالمؤمنین مسطور است، حتی علی دخترش ام‌کلثوم را که مادر او فاطمه‌زهرا بود به نکاح عمر درآورده است و زید بن عمر نتیجه این ازدواج است و در کتاب منتهی الامال که از کتب شیعی است در ذکر اولاد علی می‌نویسد:

«حضرت امیرالمؤمنین را ذکور و اناث به قول شیخ مفید بیست و هفت تن فرزند بود چهار نفر از ایشان حسن و حسین و زینب کبری ملقب به عقیله و زینب صغری است که مکنه به ام‌کلثوم مادر ایشان حضرت فاطمه زهرا است.

حکایت تزویج او با عمر در کتب مسطور است و بعد ضجیع (زوجه) عون بن جعفر و پس از او زوجه محمد بن جعفر گشت و در دیگر کتب شیعه مانند تهذیب الأحکام شیخ طوسی و وسائل الشیعه حر عاملی نیز وقوع این تزویج تصریح شده است.

چنان که در وسائل الشیعه (کتاب المیراث) می‌خوانیم «محمد بن الحسن (الطوسی) یاسناده... عن جعفر عن أبيه، قَالَ: مَا تَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ وَابْنُهَا زَيْدٌ بَنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ لَا يُدْرَى أَيُّهُمَا هَلَكَ قَبْلُ، فَلَمْ يُورَثْ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخَرِ وَصَلَّى عَلَيْهِمَا جَمِيعًا». یعنی: «شیخ محمد بن حسن طوسی به اسناد خود از جعفر از پدرش نقل کرده است که فرموده: ام کلثوم دختر علی و پسرش زید بن عمر بن خطاب در یک لحظه مردند و معلوم نشد کدام یک قبل از دیگری وفات یافتند، ناچار هیچ کدام از دیگری میراث نبردند و بر هر دو نماز میت گزارده شد».

در جامعه شیعی ما این قدر که برخی نسبت به عمر بدبین هستند نسبت به یزید نیستند در صورتی که اجداد آتش پرست ما را عمر مسلمان نموده است و داستانی ساخته‌اند که عمر برای این که علی را برای بیعت ببرد به درب خانه علی می‌رود و فاطمه درب را باز می‌کند درب به شکم فاطمه می‌خورد و محسن بچه‌ای سقط می‌شود و غافل از این هستند که اگر واقعاً چنین بود علی هیچ گاه نام دو تن از اولادش را عمر اکبر و عمر اصغر نمی‌گذاشت و دخترش ام‌کلثوم را که مادرش فاطمه الزهرا است به نکاح عمر در نمی‌آورد و از ابوبکر و عمر در هر مناسبتی تعریف نمی‌نمود، نه تنها علی، بلکه فرزند او حسن نیز نام دو تن از فرزندان را ابوبکر و عمر نهاد که در کتاب منتهی الامال، جلد اول صفحه ۲۴۰ و ۲۴۳ مسطور است و می‌دانیم که کتاب «منتهی الامال» از کتب شیعی است.

و همچنین امام چهارم شیعیان یعنی علی بن الحسین، نام یکی از فرزندان را عمر نهاد که این عمر به عمر اشرف ملقب است و در کتاب «منتهی الامال» جلد ۲ صفحه ۴۵ به آن اشاره شده است و عمر اشرف جد مادری سید رضی و سید

مرتضی علم الهدی می باشد و در کتب اهل سنت نیز نام های فرزندان علی، ابوبکر و عمر ذکر گردیده است.

در تأیید مهاجرین و انصار روایات بیشتری در کتب شیعه و همچنین در کتب اهل سنت وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می نمایم.

سؤال: حقیقت داستان غدیر چیست؟

جواب: برخی معتقدند که مسئله ی غدیر خم اصلاً اتفاق نیفتاده و ساختگی است و اگر به سیره ابن اسحاق که قدیمی ترین سیره ای است که نوشته شده است و نزدیک ترین سیره به زمان پیامبر می باشد مراجعه نمایم می بینیم که اثری از غدیر خم در آن وجود ندارد. همچنین در سیره ابن هشام که از قدیمی ترین کتب سیره است ذکری از غدیر خم وجود ندارد و همچنین در برخی دیگر از کتب تاریخ اسلام اثری از غدیر خم وجود ندارد.

در کتاب «السيرة النبوية» تألیف ابن هشام و تاریخ طبری و برخی دیگر از کتب، داستانی را درباره نزاع بین علی بن ابی طالب و خالد بن ولید آورده اند که زیبنده است آن را مورد توجه قرار دهیم:

در کتاب «السيرة النبوية» تألیف ابن هشام ترجمه رسولی محلاتی جلد ۲ صفحه ۳۷۳، در این باره آمده است:

«چنان که پیش از این گفتیم رسول خدا علی بن ابی طالب را به نجران (یکی از شهرهای یمن) فرستاده بود تا صدقات آنجا را جمع آوری کرده و جزیه نصاری آن شهر را نیز گرفته به نزد رسول خدا آورد و هنگامی که علی بن ابی طالب از آنجا باز می گشت مصادف با آمدن آن حضرت به مکه بود از این رو علی نیز احرام بسته و برای دیدار رسول خدا پیش از همراهان خود به مکه آمد و آن حضرت را در حالی که احرام داشت ملاقات کرد ولی هنگامی که به نزد همسرش فاطمه دختر رسول خدا رفت دید فاطمه از احرام بیرون آمده از این رو پرسید: ای دختر رسول خدا، چه شده که از احرام بیرون آمده ای؟

پاسخ داد: برای آن که رسول خدا به ما دستور داد نیت عمره کنیم و از احرام خارج شویم.

علی بن ابی طالب به سوی رسول خدا بازگشت و پس از فراغت از گزارش اخبار سفر خویش، رسول خدا به او فرمود: اکنون برخیز و به مسجد برو طواف کن و سپس مانند دیگران از احرام خارج شو.

عرض کرد: یا رسول الله، من مانند شما احرام بسته‌ام.

فرمود: اکنون مانند دیگران از احرام بیرون آی.

عرض کرد: یا رسول الله، هنگامی که من می‌خواستم احرام ببندم گفتم بار خدایا، به همان نحو که پیغمبر و بنده و رسول محمد صلی الله علیه و آله و سلم احرام بسته من هم به همان نحو احرام می‌بندم.

رسول خدا از او پرسید: آیا قربانی با خودت آورده‌ای؟

گفت: نه.

پس رسول خدا او را در قربانی خود شریک ساخت و مانند آنحضرت تا هنگام فراغت از حج بر احرام خویش باقی ماند و رسول خدا شتران قربانی را برای خود و علی بن ابی طالب هر دو تن قربانی کرد.

هنگامی که علی بن ابی طالب از همراهان خود جدا شد و برای دیدار رسول خدا جلوتر از آنها به مکه آمد، مردی را به جای خود بر آنها امیر ساخت و آن مرد نیز پس از رفتن علی بن ابی طالب حله‌هایی را که از نجران آورده بودند میان همراهان خود تقسیم کرد و چون به نزدیکی مکه رسیدند علی برای دیدار آنها از مکه بیرون آمد و مشاهده کرد حله‌ها را پوشیده‌اند، گفت: وای بر تو، این چه کاری بود کردی؟

پاسخ داد: خواستم تا با پوشاندن این حله‌ها بر ایشان، آنها هنگام ورود به مکه لباس نو و زیبایی به تن داشته باشند.

علی گفت: آنها را پیش از آن که به نزد رسول خدا برویم از تنشان بیرون آر و بدین ترتیب علی بن ابی طالب حله‌ها را از تن آنها بیرون آورد و در بارها گذاشت.

این جریان سبب شد که لشکر از علی بن ابی طالب بر رسول خدا شکایت کنند. ابن اسحاق از ابی سعید خدری حدیث کند که چون مردم شکایت علی بن ابی طالب را به رسول خدا کردند آن حضرت در میان ما برخاسته خطبه‌ای خواند و فرمود: ای مردم، از علی شکایت نکنید که او در خدا، یا فرمود: در راه خدا سخت‌تر از آن است که کسی بتواند از او شکایت کند».

این بود داستان طرفداری رسول خدا از علی بن ابی طالب.

به نظر می‌رسد اگر این داستان صحیح باشد و در محل غدیر خم نیز پیامبر از علی تعریف کرده باشد مسئله غدیر خم مربوط به ابن داستان است. همان‌گونه که گفته شد در سیره ابن اسحاق و ابن هشام که از قدیمی‌ترین و معتبرترین سیره‌هایی است که نوشته شده اثری از غدیر خم نیست بلکه در سیره ابن هشام این داستان را که مشاهده نمودید ذکر نموده است.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست علی را جانشین خود گرداند در حجة الوداع و یا در مدینه این عمل را انجام می‌داد. دیگر این که امروزه ثابت شده که بدترین طریق نقل اطلاعات از طریق شفاهی است.

این‌جانب بارها مشاهده نموده‌ام که در ناحیه‌ای از تهران حادثه‌ای رخ داده و افرادی آن حادثه را مشاهده نموده‌اند ولی پس از گذشت چند ساعت از آن حادثه در همان روز گزارشات ضد و نقیضی از آن حادثه داده‌اند حال شما در نظر بگیرید در زمان رسول خدا که نه روزنامه بوده نه مجله و نه دستگاه‌های خبرگزاری، چگونه می‌توانستند سینه به سینه جانشینی علی را به نسل‌های بعد منتقل نمایند؟

خداوند دانای حکیم اگر می‌خواست علی را جانشین رسول گرامی اسلام بنماید، در قرآن این مهم را به صراحت بیان می‌فرمود تا این که بدین طریق مسلمانان تا قیامت بدانند که پس از رسول خدا علی جانشین او بوده است و خداوند قادر است قرآن را از تحریف مصون بدارد کما این که از تحریف مصون داشته و در قرآن به عدم تحریف قرآن اشاره نموده است.

و در روایات بسیاری مشاهده می‌نماییم که علی از ابوبکر و عمر تعریف نموده است؟ من جمله در کتاب «الغارات ثقفی شیعی» چاپ «مؤسسه دارالکتب الإسلامی» صفحه ۱۲۸ و ۱۲۹ آمده است: «... فَلَمَّا قَضَىٰ مِنْ ذَلِكَ مَا عَلَيْهِ قَبَضَهُ اللَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ وَرَحْمَتُهُ وَرِضْوَانُهُ... ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أَمْرًا مِنْهُمْ صَالِحِينَ عَمِلًا بِالْكِتَابِ وَأَحْسَنًا السَّيَرَةِ وَلَمْ يَتَعَدَّيَا السُّنَّةَ ثُمَّ تَوَفَّاهُمَا اللَّهُ، فَرَحِمَهُمَا اللَّهُ...». یعنی: «... چون رسول خدا انجام داد از فرایض آنچه بر عهده او بود خدای عزوجل او را وفات داد صلوات خدا و رحمت و برکات او بر او باد. سپس مسلمین دو نفر امیر بایسته از خودشان را جانشین او نمودند و آن دو امیر به کتاب و سنت عمل کرده و سیره خود را نیکو نموده و از سنت و روش رسول خدا تجاوز نکردند سپس خدای عزوجل آندو را قبض روح نمود. خداوند آندو را مورد مرحمت قرار دهد...».

و همچنین علی نام دو تن از فرزندان را عمر اصغر و عمر اکبر نهاده است و نام یک تن از فرزندان را ابوبکر نهاده است که در کتب اهل سنت و همچنین «منتهی الامال شیخ عباس قمی» که از کتب شیعی است آمده است.

همچنین مشاهده نمودیم که حسن بن علی نام دو تن از فرزندان را ابوبکر و عمر نهاده است و علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) نام یکی از فرزندان را عمر نهاده است که به عمر اشرف ملقب است. حال اگر علی از جانب خدا جانشین پیامبر شده بود و ابوبکر و عمر خلافت او را غصب نموده بودند آیا نامشان را بر روی فرزندان می‌گذاشت؟

و از مسلمات تاریخی است که علی دخترش «ام کلثوم» را که از فاطمه داشت به ازدواج عمر درآورده است که در سیره ابن اسحاق و «منتهی الامال» و برخی دیگر از کتب معتبر آمده است.

و همچنین در مکتوب ششم نهج البلاغه مشاهده نمودید که علی در نامه‌ای به معاویه انتخاب ابوبکر و عمر و عثمان را از سوی شورای مهاجرین و انصار مورد رضایت خداوند دانسته است. و بسیاری دلایل وجود دارد که علی جانشین پیامبر از

سوی خداوند نبوده است. و در زمان خودش مردم و حتی شیعیانش که با او در جنگ جمل و صفین و نهروان همراه بودند او را جانشین پیامبر از سوی خدا و رسول او نمی دانستند. در تواریخ نمونه های زیادی است که نشان می دهد حتی شیعیان علی نیز او را جانشین پیامبر از جانب خدا نمی دانستند و ما از کتاب «وقعه صفین» که از کتب معتبر شیعی است و درباره جنگ های علی با معاویه است دلیل می آوریم.

در کتاب «وقعه صفین» از منشورات کتابخانه آقای شهاب الدین مرعشی نجفی، صفحه ۱۷ در خطبه زحر بن قیس که از شیعیان علی بوده است آمده است: «... إِنَّ النَّاسَ بَايَعُوا عَلِيًّا بِالْمَدِينَةِ مِنْ غَيْرِ مُحَابَاةٍ لَهُ بَيْعَتُهُمْ لِعِلْمِهِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَنِ الْحَقِّ...». یعنی: «... مردم در مدینه با علی به خاطر دانش او به کتاب خدا و سنت های حق بیعت کردند بی آنکه او خود خواستار بیعت ایشان باشد...».

در این خطبه که زحر بن قیس مردم را تشویق به جنگ با اهل شام نموده مشاهده می نماییم که یادی از غدیر خم و یا صحبتی از جانشینی علی وجود ندارد و اگر علی جانشین پیامبر بود زحر بن قیس که از شیعیان او بود حتماً در این خطبه ذکر می نمود.

دیگر این که در صفحه ۸۵ کتاب «وقعه صفین» مشاهده می نماییم که ابومسلم خولانی که از زاهدان شام بود با مردمی از روستاهای شام پیش از حرکت علی به صفین نزد معاویه می رود و به او می گوید: «يَا مُعَاوِيَةُ! عَلَامَ تُفَاتِلُ عَلِيًّا وَلَيْسَ لَكَ مِنْهُ صُحْبَتِهِ وَلَا هِجْرَتِهِ وَلَا قَرَابَتِهِ وَلَا سَابِقَتِهِ». یعنی: «ای معاویه، بر چه پایه ای با علی پیکار می کنی که نه تو را صحبت و نه خویشاوندی (با پیامبر) و نه هجرت و نه سابقه ای چون او باشد؟»

دیگر اینکه در صفحه ۱۱۲ کتاب «وقعه صفین» مشاهده می نماییم که هاشم بن عتبّه که از شیعیان و پرچم داران جنگ صفین است در سخنرانی که ایراد می کند می گوید:

«... وَأَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ رَحِمًا وَأَفْضَلُ النَّاسِ سَابِقَةً وَقَدَمًا وَهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكَ مِثْلَ الَّذِي عَلِمْنَا وَلَكِنْ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الشَّقَاءُ وَمَالَتْ بِهِمُ الْأَهْوَاءُ وَكَانُوا ضَالِّينَ...». یعنی: «... و تو ای امیر مؤمنان، نزدیک‌ترین مردم از نظر خویشاوندی به پیامبر خدا و برترین مردم از نظر سابقه و تقدم در اسلام هستی و آنان نیز در حق تو همین را که دانسته‌ایم می‌دانند و لیکن شقاوت گریبانگیرشان شده و هوای نفس ایشان را از راه حق منحرف کرده و ستمکار شده‌اند...».

از سخنان «ابومسلم خولانی» و «هاشم بن عتبہ» نیز به دست می‌آید که آنان به سبب خویشاوندی که علی با پیامبر داشته است و به سبب مجاهد بودن و مهاجر بودنش و به سبب این که در کودکی به پیامبر ایمان آورده بوده است از او تبعیت می‌نمودند و او را امام از سوی خداوند برای مردم بعد از رسول گرامی اسلام نمی‌دانستند.

دیگر این که در صفحه ۱۷۱ کتاب «وقعه صفین» آمده است:

قَالَ: «حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْأَشْعَثَ يَوْمَ الْفَرَاتِ وَقَدْ كَانَ لَهُ غَنَاءٌ عَظِيمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَقَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ بِيَدِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَكَارِهًا قِتَالَ أَهْلِ الصَّلَاةِ وَلَكِنْ مَعِيَ مَنْ هُوَ أَقْدَمُ مِنِّي فِي الْإِسْلَامِ وَأَعْلَمُ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَهُوَ الَّذِي يَسْخَى بِنَفْسِهِ». یعنی: «روز فرات، نیروی بزرگی از عراقیان همراه اشعث بودند و او به دست خود چند تن از مردان شامی را بکشت و می‌گفت: به خدا سوگند، از کشتن نمازگزاران سخت کراهت داشتم ولی همراه من کسی است (علی) که سابقه‌اش در اسلام بیش از من و علمش به قرآن و سنت بیش از من است و هموست که خود جانبازی می‌کند».

دیگر این که در صفحه ۲۳۸ کتاب «وقعه صفین» آمده است که مالک اشتر در قناصرین خطبه‌ای خوانده است و مردم را به جنگ با معاویه تشویق نموده است و در بخشی از این خطبه می‌گوید:

«... مَعَنَا ابْنُ عَمِّ نَبِيِّنَا وَسَيْفُ اللَّهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، وَلَمْ يُسَبِّحْهُ بِالصَّلَاةِ ذَكَرٌ حَتَّى كَانَ شَيْخًا لَمْ يَكُنْ لَهُ صَبَوَةٌ وَلَا نَبَوَةٌ وَلَا هَفَوَةٌ فَفِيهِ فِي دِينِ اللَّهِ عَالَمٌ بِحُدُودِ اللَّهِ ذُو رَأْيٍ أَصِيلٍ وَصَبْرٍ جَمِيلٍ وَعَقَافٍ قَدِيمٍ». یعنی: «... همراه ما،

پسر عموی پیامبر است. شمشیری است از شمشیرهای الهی علی بن ابی طالب که با پیامبر خدا نماز کرد پیش از او هیچکس از مردان نماز نکرده بود و آن گاه که بزرگسال شد هرگز عملی کودکانه و کوتاهی و لغزشی از او سر نزد. دانا به دین خدا و دانا به حدود الهی و صاحب اندیشه‌ای استوار و صبری زیبا و پاکدامنی دیرینه».

از این خطبه مالک اشتر که در تشویق مردم به جنگ با معاویه ایراد نموده است به دست می‌آید که در آن زمان‌ها سخنی از جانشینی علی مطرح نبوده است و اگر علی از جانب خدا جانشین پیامبر ﷺ بود و پیامبر اعلام نموده بود کسانی که به نفع علی مردم را تشویق به جنگ با معاویه می‌نمودند جانشینی او را ذکر می‌نمودند.

دیگر این که در جنگ‌های جمل و صفین برخی از شیعیان در حق بودن جهادشان شک داشتند و جنگ نمی‌نمودند تا اینکه اتفاقی می‌افتاده و حدیثی از پیغمبر ﷺ را که شنیده بودند به وقوع می‌پیوسته و در نتیجه حق بر آنها روشن می‌گشته و درکارزار وارد می‌شدند. مثلاً بعد از قتل عمار ولوله‌ای در سپاه شام و در سپاه علی می‌افتد و معاویه از این جریان نگران می‌شود^(۱) زیرا مردم این حدیث را به خاطر داشتند که پیغمبر فرموده بود: «تقتلك الفئة الباغية» یعنی: «ای عمار»، تو را مردمان ستم پیشه می‌کشند».

و در کتب تاریخ مشاهده می‌نماییم که برخی از افراد همچون خزیمه بن ثابت که در لشکر علی بوده و برای جنگ نمودن تردید داشته به محض کشته شدن عمار وارد معرکه می‌شود و می‌جنگد تا کشته می‌شود^(۲).

و همچنین خزیمه کسی بود که در جنگ جمل نیز حضور داشت ولی دست به شمشیر نمی‌برد و همچنین ابوالهیثم بن التیهان تا در صفین عمار کشته نشده بود دست به شمشیر نبرد ولی به محض کشته شدن عمار وارد معرکه می‌شود و بالاخره

۱- وقعة صفین، صفحه ۳۴۵.

۲- أنساب الأشراف بلاذري، جلد ۲، صفحه ۳۱۳.

کشته می‌شود^(۱). زیرا این حدیث را شنیده بود که پیغمبر فرموده بود: «عمار را گروه ستم پیشه می‌کشند».

از این مطلب به دست می‌آید که در آن زمان‌ها حدیث کشته شدن عمار در ذهن شیعیان بیش‌تر از جانشینی علی جای داشته است و یا به عبارتی علی اصلاً از سوی خداوند جانشین پیامبر ﷺ نبوده است. و روایات و دلایل بیشتری وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نماییم.

وقتی علی بن ابی‌طالب از جانب خدا جانشین پیامبر نشده است معلوم است که فرزندان او نیز از جانب خداوند جانشین او نمی‌باشند و لذا در کتاب مروج الذهب مسعودی که از تواریخ شیعه است مشاهده می‌نماییم که بعد از ضربت خوردن علی، شیعیان نزد وی می‌روند و می‌گویند: «ای امیرمؤمنان، اگر تو را از دست دهیم و امید است از دست ندهیم، با حسن بیعت کنیم؟

گفت: نه دستور می‌دهم و نه منع می‌کنم. شما بهتر می‌دانید».

و این نشان می‌دهد که در آن زمان‌ها، ۱۲ امامی برای شیعیان مشخص نبوده است. و همچنین در اصول کافی «کتاب الحجة» «باب الإِشارة والنص علی أبي الحسن الرضا» آمده است.

«أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَیِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَحْدُثَ حَدَثٌ وَلَا أَلْفَاكَ، فَأَخْبِرْنِي مِنَ الْإِمَامِ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: ابْنِي فَلَانٌ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ». یعنی: «داود بن سلیمان گوید: به موسی بن جعفر عرض کردم: می‌ترسم پیش آمدی کند و من شما را نبینم. بفرمایید: امام بعد از شما کیست؟ فرمود: فلان پسر من یعنی ابوالحسن».

و در مورد حضرت صادق - حتی اصحاب خاص آن حضرت نیز امام بعد از او را نمی‌شناختند من جمله «ابو حمزه ثمالی» که از اصحاب خاص آن حضرت بوده امام بعد از حضرت صادق را نمی‌شناخته است چنان که در کتاب «خرائج راوندی» صفحه

۱- أنساب الأشراف بلاذري، جلد ۲، صفحه ۳۱۹.

۳۲۸ و کتاب «بحارالانوار» چاپ اسلامیة جلد ۴۷ صفحه ۲۵۱" آمده: چون وفات حضرت صادق را از اعرابی شنید صیحه زد و دست بر زمین کوبید و آن گاه از اعرابی پرسید: شنیدی وصیتی کرده باشد؟ اعرابی گفت: او به فرزندش عبدالله و فرزند دیگرش موسی و به منصور دوانیقی وصیت کرده و آن گاه ابوحزمه گفت: الحمدلله الذي لم يضلنا».

دیگر از اصحاب خاص آن حضرت «محمد بن علی الأحول» معروف به مؤمن الطاق است و او با همه ارادتی که به حضرت صادق داشته، امام بعد از او را نمی‌شناخته است چنان که در کتاب «خرائج راوندی» صفحه ۳۳۰ و کتاب «بحار الأنوار» جلد ۴۷ صفحه ۲۶۲ از هشام بن سالم روایت می‌کند که گفت:

«پس از وفات حضرت صادق، من و ابو جعفر احول (مؤمن الطاق) در مدینه بودیم و مردم پیرامون عبدالله بن جعفر (پسر حضرت صادق) اجتماع کرده بودند بدین عنوان که وی امام بعد از پدرش می‌باشد پس من و مؤمن الطاق بر او وارد شدیم و از آن جهت که مردم در روایت آورده‌اند که امر امامت با پسر بزرگتر است مادامی که در او عیبی نباشد ما از او مسائلی پرسیدیم که از پدرش می‌پرسیدم پس از او سؤال کردیم که زکات در چقدر واجب می‌شود؟

عبدالله گفت: در هر دویست درهم پنج درهم.

گفتیم: در صد درهم چقدر؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند، مرجئه هم چنین چیزی نمی‌گویند (عبدالله متهم بود که در مذهب مرجئه است) پس عبدالله دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا سوگند من نمی‌دانم مرجئه چه می‌گویند.

پس از نزد او بیرون آمدیم در حالی که سرگردان بودیم و نمی‌دانستیم به کجا روی آوریم؟ من و ابوجعفر احول در گوشه‌ای از کوچه‌ها نشستیم و نمی‌دانستیم که

چه کسی را قصد کنیم و به کجا روی آوریم؟ و می‌گفتیم: «إلى المرجنة؟ إلى القدريّة؟ إلى الزيدية؟ إلى الخوارج....».

پس شخصی چون مؤمن الطاق و هشام بن سالم که ندانند امام بعد از حضرت صادق کیست یکی از دلایلی است که می‌رساند خداوند ۱۲ امامی را از جانب خود معین ننموده است و لذا در کتاب «فرق الشیعه» که از کتب معتبر شیعه است در صفحه ۹۹ و بعد ترجمه «محمدجواد مشکور» مشاهده می‌نماییم که بعد از فوت حضرت صادق، شیعیانش شش دسته شده‌اند:

گروهی از ایشان گفتند که جعفر بن محمد زنده است و نمرده و نمیرد.
گروهی گفتند که پس از جعفر بن محمد، پسرش اسماعیل بن جعفر امام بود.
و مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انکار کرده گفتند این سیاستی بود که پدرش ساخته و از بیم مردمان او را پنهان کرده است.

گروه سوم گفتند که پس از جعفر بن محمد، نوه او محمد بن اسماعیل که مادرش کنیز بود امام است، زیرا در روزگار جعفر بن محمد، پسرش اسماعیل بدان کار نامزد بود و چون درگذشت، جعفر، پسر او محمد را جانشین خود ساخت، امامت حق محمد است و به جز او دیگری را شایسته نیست.

گروه چهارم از یاران جعفر بن محمد گفتند: پس از وی پسرش محمد بن جعفر که مادرش کنیز بود و حمیده نام داشت امام است باید دانست که موسی و اسحاق دو پسر دیگر جعفر با محمد از یک مادر بودند.

آورده‌اند که محمد بن جعفر در هنگام کودکی روزی به نزد پدر آمد همچنان که به سوی او می‌دوید دامن جامه‌اش پای‌گیر او شد و با روی به زمین خورد پدر او را از زمین بلند کرده بوسه بر سر و روی او داد و خاک از چهره زدود و گفت: از پدرم شنیدم که گفت اگر تو را فرزندی باشد که مرا مانند، نام من به روی او بگذارید زیرا او به مانند من و پیغمبر است و بر سنت او می‌باشد. این دسته امامت را در محمد بن

جعفر (ملقب به دیباج) و فرزنداناش داند و به نام پیشوای خود یحیی بن ابی سمیط، سمیطیه نامیده شده‌اند.

گروه پنجم گفتند که پس از جعفر بن محمد، پسرش عبدالله بن جعفر (ملقب به افطح) امام است چون وی در هنگام مرگ پدر مهترین فرزند او بود و در مجلس آن حضرت می‌نشست دعوی امامت و جانشینی پدر کرد. پیروان او حدیثی از ابوعبدالله جعفر بن محمد روایت کرده‌اند که گفته است امامت در بزرگترین فرزند امام است. از این رو بسیاری از کسانی که پیش از این به امامت جعفر بن محمد قائل بودند به پسرش عبدالله گراییدند.

گروه ششم از ایشان گفتند که (پس از جعفر بن محمد) پسرش موسی بن جعفر امام است. باری، گروهی که به موسی بن جعفر گرویده بودند با وی خلاف نجسته و تا بار دوم که به زندان افتاد به امامت او استوار ماندند، اما از آنگاه که به زندان افتاد در کار او اختلاف کرده درباره امامت او در گمان شدند؛ چون در زندان هارون الرشید درگذشت، بر پنج دسته گردیدند...

در این فصل از کتاب، بیشتر از کتب شیعه دلیل آوردیم و از کتب اهل سنت نیز به دست می‌آید که در آن زمان‌ها، ۱۲ امامی معین نبوده است. در فرق الشیعه نوبختی و برخی دیگر از کتب شیعه نشان داده شده است که بعد از فوت هر امامی از امامان شیعیان، شیعیان سرگردان شده و به دنبال یافتن جانشینی برای آن امامشان بوده‌اند.

علاوه بر این روایات و دلایلی که ما، در این فصل از کتاب برای اثبات مدعای خود آوردیم، روایات و دلایل دیگری نیز در تأیید ادعای ما وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نماییم. و در فصل پرسش و پاسخ در این کتاب، سؤالاتی را درباره امامت مطرح نموده‌ایم و به آنها پاسخ گفته‌ایم که خوانندگان گرامی می‌توانند به آن فصل مراجعه نمایند.

عزاداری

یکی از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها در تاریخ بشریت، رحلت پدر مسلمانان، حضرت ابراهیم علیه السلام است. خداوند در آیه ۷۸ سوره حج، ابراهیم علیه السلام را پدر مسلمانان نام نهاده است و فرموده است:

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾

یعنی: «و در راه خدا چنان که حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید اوست که شما را برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است، آیین پدرتان ابراهیم (نیز چنین بوده است) او (خدا) بود که قبلاً شما را مسلمان نامیده و در این (قرآن نیز همین مطلب آمده است)».

با این که ابراهیم علیه السلام پدر امت اسلام و مسلمانان است ولی پیامبر در سالگرد فوتش برای او مجلس سالگردی برقرار نکرده و سینه نزده و روضه‌خوانی بر پا ننموده است، زیرا این اعمال مشرکان و بت‌پرستان بوده و با تعالیم توحیدی مغایر بوده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سالگرد فوت ابراهیم علیه السلام مجلس ختمی بر پا ننموده است و همچنین برای هیچ کدام از فرزندان که قبل از خودش رحلت نمودند مراسم روضه‌خوانی و سینه‌زنی بر پا ننموده است. ضربه‌زدن به بدن و گونه‌ها و خراشیدن چهره و فریاد و اوایلا کشیدن در هنگام مصیبت از سنت‌های دوران جاهلیت بوده که خداوند در قرآن از آن نهی نموده است.

شیخ کلینی در کتاب کافی به سند خود از ابو عبدالله صادق گزارش کرده است که فرمود: «چون رسول خدا مکه را فتح نمود ابتدا مردان و سپس زنان به مکه آمدند تا با او بیعت کنند در آن هنگام خدای بزرگ این آیه شریفه را نازل نمود:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَنٍ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيْنَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (١٣)

یعنی: «ای پیامبر، هنگامی که زنان مؤمن به سویت آمدند تا با تو بیعت کنند که هیچ چیز را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و زنا نکنند و اولادشان را نکشند و بر کسی از پیش خود افترا نهند و در هیچ کار نیکی از تو نافرمانی نکنند با آنها بیعت کن و برای ایشان از خدا آمرزش بخواه زیرا که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است».

در آن هنگام ام حکیم، دختر حارث ابن هشام که همسر عکرمه فرزند ابی جهل بود، پرسید: ای رسول خدا، آن کار نیکی که خدا به آن فرمان داده تا درباره آن از تو نافرمانی نکنیم کدام است؟

پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَلْطِمَنَّ خَدًّا وَلَا تَحْمِشَنَّ وَجْهًا وَلَا تَتَنَفَّنَ شَعْرًا وَلَا تَشْقُقَنَّ جَبِيًّا وَلَا تُسَوِّدَنَّ ثَوْبًا وَلَا تَدْعِينَ بَوَيْلًا». یعنی: «هیچ گاه ضربه بر گونه نزنید و چهره را نخراشید و مویی را نکنید و گریانی را مدیریت و جامه را سیاه نکنید و فریاد واویلا مکشید».

«آن گاه رسول خدا بدین شرایط با آنها بیعت کرد»، (فروع کافی کتاب النکاح، ج ۵،

ص ۵۲۷، چاپ تهران)

شیخ کلینی به سند دیگری از عمرو بن مقدم گزارش کرده که گفت: از ابوجعفر باقر شنیدم که می گفت: آیا می دانید معنای این گفتار خدای تعالی چیست؟ ﴿وَلَا يَعْصِيْنَكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾ «در هیچ کار نیکی از تو نافرمانی نکنند».

پاسخ دادم: نه.

گفت: رسول خدا ﷺ به فاطمه علیها السلام فرموده: «إِذَا أَنَا مِتُّ فَلَا تَحْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَنْشُرِي عَلَيَّ شَعْرًا وَلَا تُنَادِي بِالْوَيْلِ وَلَا تُقِيمِي عَلَيَّ نَائِحَةً». یعنی: «هنگامی که من مُردم، گونه بر من نخراش و موی را پریشان مکن و فریاد واویلا بر مدار و نوحه خوانی برای من پیا مکن».

سپس ابوجعفر باقر فرمود: «این است کار نیکی که خداوند بزرگ دستور داده

است». (فروع کافی کتاب النکاح جلد ۵ ص ۵۲۷)

انسان وقتی عزیزی را از دست می‌دهد بی‌اختیار ناراحت می‌شود لذا در کتاب «مسکن الفواد» ترجمه عباس دزفولی صفحه ۹۰ مشاهده می‌نماییم که رسول خدا ﷺ هنگامی که یکی از فرزندان به نام طاهر از دنیا می‌رود چشمان آن حضرت پر از اشک می‌شود اصحاب عرض می‌نمایند: یا رسول الله، گریه می‌کنی؟

در جواب می‌فرماید: چشم می‌گرید و اشک جاری می‌شود و دل محزون می‌شود، ولی به خدا مصیبت نمی‌کنم یعنی سخنی که سبب عصیان است گفته نمی‌شود. در زندگی پیامبر ﷺ نمونه‌ای یافت نمی‌شود که آن حضرت بعد از فوت کسی یا در حال تشییع جنازه کسی نوحه‌خوانی کرده و یا سینه‌زنی به راه انداخته باشد و لذا در روایات مشاهده می‌نماییم که از نوحه و فریاد در هنگام تشییع جنازه نهی شده است. در کتاب «مسکن الفواد» از ابن مسعود روایت می‌کند:

«قال رسول الله ﷺ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ». یعنی: «پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: از ما نیست کسی که در مصیبت به صورت خود بزند و جامه خود را چاک نماید». و همچنین در همان کتاب، صفحه ۹۵ آمده است:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تُتْبَعَ جِنَازَةٌ مَعَهَا رَنَّةٌ». یعنی: «پیامبر خدا ﷺ از تشییع جنازه‌ای که با آن نوحه و فریاد باشد، نهی فرمودند». در صفحه ۹۶ از ام سلمه روایت می‌کند:

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: لَمَّا مَاتَ أَبُو سَلَمَةَ، قُلْتُ: غَرِيبٌ وَفِي أَرْضٍ غُرَبَةٍ، لَا بُكَيْنَةَ بُكَاءٍ يُتَحَدَّثُ عَنْهُ، فَكُنْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ لِلْبُكَاءِ عَلَيْهِ، إِذْ أَقْبَلَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الصَّعِيدِ تُرِيدُ أَنْ تُسْعِدَنِي، فَاسْتَقْبَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ: «أَتُرِيدِينَ أَنْ تُدْخِلِيَ الشَّيْطَانَ بَيْتًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْهُ؟»، فَكَفَفْتُ عَنِ الْبُكَاءِ فَلَمْ أَبْكِي». یعنی: «هنگامی که ابوسلمه (شوهر اولش) از دنیا رفت من با خود گفتم: در این سرزمین، من به این مصیبت گرفتار شدم گریه و عزاداری برای او بر پا می‌کنم که زبیده باشد و خود را برای آن آماده می‌کردم. اتفاقاً زنی که نوحه‌گر بود هم بر من وارد شد و می‌خواست مرا در آن مصیبت کمک کند.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا می‌خواهید دوباره شیطان را که خدای تعالی از این خانه بیرون رانده است برگردانید؟» من با این جمله‌ی رسول خدا از عزاداری خودداری کردم.

و این روایت دلالت دارد بر این که نوحه‌سرایی در مصیبت، میدانی است برای وسوسه‌ی شیطانی.

همچنین شیخ مفید در کتاب «ارشاد» آورده که حضرت حسین به خواهرش زینب فرمود: «یا أُختاه! إِنِّي أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ، فَأَبْرِي قَسَمِي. لَا نَشَقِّي عَلَيْكَ جَبِيًّا، وَلَا نَحْمِشِي عَلَيْكَ وَجْهًا، وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ». یعنی: «ای خواهر جان، من تو را سوگند دادم تو به سوگند من وفادار باش؛ چون کشته شدم گریبان بر من چاک مکن و چهره مخراش و در مرگ من واویلا و اثبورا مگو».

و همچنین شریف رضی در نهج البلاغه از حضرت علی آورده که فرمود:

«يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدَرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبِطَ أَجْرُهُ».

(نهج البلاغه باب المختار من حکم امیرالمؤمنین، شماره ۱۴۴، چاپ بیروت). یعنی: «صبر به اندازه مصیبت به انسان می‌رسد و کسی که در مصیبت بران خود بکوبد اجرش تباه می‌شود».

کلینی در «کافی» نیز به سند خود از امام موسی بن جعفر آورده که فرموده: «ضَرَبُ الرَّجُلِ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ». (الفروع من الکافی، ج ۳، ص ۲۲۵)

یعنی: «مردی که به هنگام مصیبت دست خود را بر رانش بکوبد موجب تباه کردن اجرش می‌شود».

و وظیفه مصیبت‌دیدگان این است که طبق آیات ۱۵۳ و ۱۵۶ سوره بقره با صبر و نماز از خدا یاری جویند و بگویند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

و در صفحه ۵۶ کتاب «مسکن الفؤاد» از یوسف بن عبدالله بن سلام نقل کرده که پیغمبر ﷺ هر وقتی شدت و مصیبتی بر خانواده‌اش وارد می‌شد ایشان را امر می‌کرد به نماز خواندن و این آیه را قرائت می‌کرد: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾

یعنی: «امر کن خانواده‌ات را به نماز و صبر را درباره آن بپذیر».

در صفحه ۵۷ کتاب «مسکن الفؤاد» [و الکافی، ج ۳، ص ۲۲۲] آمده است:

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ [الباقر] (ع)... قَالَ: أَشَدُّ الْجَزَعِ الصُّرَاخُ بِالْوَيْلِ وَالْعَوِيلِ وَلَطْمُ الْوَجْهِ وَالصَّدْرِ وَجَزُّ الشَّعْرِ مِنَ التَّوَاصِي، وَمَنْ أَقَامَ التَّوَاحَةَ فَقَدْ تَرَكَ الصَّبْرَ وَأَخَذَ فِي غَيْرِ طَرِيقِهِ وَمَنْ صَبَرَ وَاسْتَرْجَعَ وَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللَّهُ وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَهُوَ ذَمِيمٌ وَأَحْبَطَ اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَهُ». یعنی: «جابر از امام باقر نقل کرده که فرمود: سخت‌ترین بی‌تابی‌ها فریاد به واویلا و ناله کشیدن و لطمه به صورت زدن و به سینه کوبیدن و موی کندن است، کسانی که جلسه نوحه‌سرایی برپا می‌کنند صبر بر مصیبت نکرده‌اند و کسانی که صبر نکنند قضا و حکم الهی بر ایشان جاری می‌شود در حالی که مذمومند و اجر ایشان ضایع شده است».

همچنین علمای قدیم امامیه به پیروی از قرآن و سنت رسول‌خدا همگی اجماع کرده‌اند بر آن‌که ضربه زدن بر بدن و چهره و نوحه‌های باطل خواندن در هنگام اندوه و مصیبت همگی حرام‌اند و خداوند این قبیل کارها را بر مسلمانان روا نشمرده است. ابوجعفر طوسی در کتاب «مبسوط» می‌نویسد: «البكاء ليس به إجماعاً بأس وأما اللطم والخذش وجز الشعر والنَّوح فإنه كله باطل محرم إجماعاً». (المبسوط، جلد ۱، صفحه ۱۸۹ چاپ تهران). یعنی: «گریستن به اجماع علما، گناهی ندارد اما ضربه‌زدن بر بدن و پیکر و چهره و خراشیدن و چیدن (یا تراشیدن مو به هنگام مصیبت) و نوحه‌های باطل خواندن در هنگام اندوه و مصیبت همگی به اجماع فقها باطل و حرام شده‌اند».

و همچنین محمد بن ادریس حلی در کتاب «السرائر» می‌نویسد: «البكاء ليس به بأس وأما اللطم والخذش وجز الشعر والنوح بالباطل فإنه محرم إجماعاً». (السرائر، جلد ۱، ص ۱۷۳، چاپ قم). یعنی: «گریستن گناهی ندارد ولی ضربه‌زدن بر پیکر و چهره و خراشیدن و چیدن یا (تراشیدن مو هنگام مصیبت) و نوحه‌های باطل خواندن در هنگام اندوه و مصیبت همگی به اجماع فقها حرام شده‌اند».

و همچنین شیخ محمدحسین نجفی در کتاب «جواهر» می‌نویسد: «نعم لا يجوز اللطم وجز الشعر إجماعاً». (الجواهر، ج ۴، ص ۳۶۷، چاپ بیروت). یعنی: «آری، ضربه‌زدن بر پیکر و چیدن موی برای مصیبت وارد شده به اجماع فقها جایز نیست».

دیگر این که می‌دانیم رحلت رسول گرامی اسلام ﷺ مصیبت بزرگی برای مؤمنین است، با این وصف حتی یک آیه در قرآن نیامده که در آن دستور داده شده باشد که بعد از فوت پیامبر برای او روضه‌خوانی کنید و سینه‌زنی به راه بیندازید.

و پیغمبر ﷺ نیز برای شهدای جنگ بدر و جنگ احد و دیگر جنگ‌ها سینه‌زنی راه نینداخت و روضه‌خوانی برپا نکرد و همان‌گونه که در آیه‌ی قرآن و روایات مشاهد نمودید نوحه‌سرایی و روضه‌خوانی و سینه‌زنی و قمه‌زنی و از این قبیل کارها در اسلام نهی شده است.

ولی متأسفانه مشاهده شده است که تا این تاریخ روضه‌خوانی و سینه‌زنی و مجالس سوگواری در ایران روز بروز پر رونق‌تر شده است و مداحان از هیچ بدعت و شرک و خرافاتی فروگذار نکرده‌اند. امیدواریم این کتاب باعث آگاهی مردم و نجات افرادی باشد که در شرک و خرافات غوطه‌ور هستند و توشه‌ای نیز برای آخرت ما باشد.

نذر و قربانی در اسلام

نذر، عبارت از آن است که کسی جهت انجام مقصودی که از خدا خواسته با خدای خود شرط کند که اگر حاجت وی برآید به عملی برای خدا اقدام نماید یا فعلی را ترک کند.

مقدس اردبیلی در کتاب «زبدة البیان» (صفحه ۴۹۳)، چاپ المرتضویه) در تعریف نذر می‌گوید: «النذر هو عقد المرء على نفسه فعل شيء من البر بشرط ولا ينعقد ذلك إلا بقوله: «لله عني كذا» ولا يثبت بغير هذا اللفظ». یعنی: «نذر، عبارت از عقدی است که به وسیله آن، انسان چیزی را بر خود واجب می‌کند، البته از اعمال و کارهای خوب و آنچه در جهت نیکی باشد با شرایط خاص و انعقاد شرعی آن با لفظ «برای خدا بر عهده من فلان نذر» می‌باشد که با غیر این لفظ شرعاً منعقد نمی‌شود».

و در وسائل الشیعه، جلد ۱۶، کتاب النذر، ص ۲۱۹ آمده است: وعن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن إسماعيل عن محمد بن الفضيل عن أبي الصباح الكناني قال: «سألت أبا عبد الله، رجل قال: عني نذر قال: ليس النذر بشيء حتى يسمى لله صياماً أو صدقة أو هدياً أو حجاجاً». یعنی: «کنانی می‌گوید: از حضرت صادق درباره مردی که بگوید بر من فلان نذر است سؤال نمودم، ایشان گفتند تا نام خدا را نبرد نذر صحیح نخواهد بود».

نذر از عبادات است و عبادات فقط باید برای خدا باشد و در قرآن مجید سوره مریم آیه ۲۶ مشاهده می‌نماییم که خداوند به مریم عليها السلام تعلیم می‌دهد که به قومش بگوید:

﴿... إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ۝﴾

یعنی: «ای مریم به قومت بگو) برای خداوند رحمان روزه (سکوت) نذر دارم پس امروز با بشری سخن نگویم».

و از، لام اختصاص که در این آیه بر سر کلمه «رحمن» آمده به دست می‌آید که نذر را بدون قید و شرط اختصاصاً برای خدا کرده و نذر برای غیر خدا شرک است. ولی متأسفانه دیده می‌شود برخی از عوام برای حضرت عباس و حضرت حسین نذر می‌کنند در صورتی که می‌دانیم نذر پیمانی است که فقط با خداوند و برای او باید منعقد شود و اگر کسی برای غیر خدا نذر نماید مشرک می‌شود زیرا عبادت غیر خدا را نموده است. و علاوه بر این، حضرت عباس و حضرت حسین که از این جهان رحلت نموده‌اند حضور ندارند تا صدای ما را بشنوند و یا ما را ببینند و اگر کسی بگوید آنها در همه جا حاضرند مشرک در صفت خدا که حضور در همه جا است شده است. و ما در فصل اول این کتاب در این باره بسی سخن رانده‌ایم.

برخی از عوام بر روی شله زرد نذری خود می‌نویسند «یا حسین» که این کار آنها شرک در شرک است و می‌دانیم خداوند در سوره مائده آیه ۳ فرموده که از چیزهایی که غیر از خداوند بر آنها بانگ زده شده است نخورید (چون شرک است) برخی از عوام گمان می‌نمایند کسی که برای حسین گریه کند یا در روز عاشورا خرجی دهد حسین در روز قیامت شفیعش خواهد شد در صورتی که طبق آیات قرآن در روز قیامت همه کارها به دست خدا است و هیچ کس در آن روز از خود اختیار و قدرتی ندارد و در فصل شفاعت گفتیم که طبق آیات قرآن، پیامبر نیز برای نجات کسانی که مستحق آتش می‌شوند کاری نمی‌تواند بکند.

خداوند در آیه ۳۵ سوره آل عمران از نذر سخن می‌گوید و می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾﴾

یعنی: «همسر عمران گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم برای تو نذر می‌کنم تا آزاد شده باشد، پس از من قبول کن همانا تویی شنوای دانا».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که همسر عمران مستقیماً خدا را ندا می‌نماید و می‌گوید خدایا برای تو نذر کردم و می‌گوید خدایا از من قبول کن و در آخر می‌گوید همانا تویی شنوای دانا.

نذر پیمانی است بین مخلوق و خالق و باید برای خدا باشد و خداست که نذر را قبول می‌کند و خداست که در همه جا حاضر است و به اسرار دل همه آگاه است و شنواست.

نذر از عبادات است و باید برای خدا باشد. نذر پیمانی است بین مخلوق و خالق و اگر کسی انبیاء و شهدا را نیز مانند خدا در همه جا حاضر و ناظر بداند و با آنها پیمان نذر ببندد به دو شرک مبتلا می‌گردد: یکی این که نذر را که از عبادات است و باید برای خدا باشد برای غیر از خدا قرار می‌دهد.

دوم این که صفت خدایی را که حاضر بودن در همه جا و آگاه بودن به هر چیز است را به مخلوق می‌دهد.

یکی دیگر از اقسام شرک، ذبح و قربانی برای غیر خداست و ذبح و قربانی باید برای خدا باشد و نام غیر خدا در وقت ذبح و نحر ذکر نشود.

خداوند در آیه ۱۷۳ سوره بقره می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾

یعنی: «حرام کرده است بر شما مردار را و خون را و گوشت خوک را و آنچه را که در وقت قربانی بر آن غیر خدا بانگ بردارند...».

و منظور از ﴿مَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ در این آیه این است که مشرکان به نام بت‌ها و معبودهای غیر خدا قربانی می‌کردند و در موقع قربانی می‌گفتند: «ای بت، این گوسفند را به نذر تو قربانی می‌کنیم و به واسطه تو به خدا تقرب می‌جوییم».

قربانی باید برای خدا باشد و در هنگام قربانی نمودن نام خدا هم برده شود و اگر برای خدا نباشد ولی در موقع قربانی نام خدا هم برده شود باز هم شرک خواهد شد.

خداوند در آیه ۱۶۲ سوره انعام می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

یعنی: «بگو نماز و قربانی و زندگی و مرگم برای خدایی است که پروردگار جهانیان است».

حکمت قربانی این است که برای خدا قربانی کنند و نام خدا را در موقع قربانی کردن ببرند و اغنیا برای رضای خدا از گوشت قربانی به مستمندان بدهند.

خداوند در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره حج می‌فرماید:

﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍّ فَإِذَا جَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾ لَّن يَنَالَهُ اللَّهُ خُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِن يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْنَكُمْ وَنَبِّئِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾﴾

یعنی: «و شتران را برای شما از (جمله‌ی) شعائر خدا قرار دادیم در آنها برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها در حالی که بر پای ایستاده‌اند ببرید و چون به پهلو غلتیدند از آنها بخورید و به تنگ‌دست و بینوا بخورانید این گونه آنها را برای شما رام کردیم تا که شکرگزار باشید (۳۶) هرگز گوشت‌ها و خون‌های آنها به خدا نخواهد رسید ولی تقوای شما است که به او می‌رسد این گونه خداوند آنها را برای شما رام کرد تا خدا را به پاس آن که شما را هدایت نموده به بزرگی یاد کنید و نیکوکاران را مژده بده (۳۷)».

برخی از عوام جلوی ماشین و یا جلوی عروس و حاجی و یا جلوی جسد میت قربانی می‌کنند که این اعمال بدعتی در اسلام می‌باشد. و دکتر شهابی که از استادان شیعه مذهب می‌باشد در کتاب «ادوار فقه» جلد دوم، صفحه ۲۰۵، در این باره می‌نویسد: «از جمله‌ی ﴿وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ با دقتی چنان به نظر می‌رسد که کشتارهای به عنوان جلو پای مسافر یا عروس یا داماد و امثال اینها اهلل برای غیر خدا باشد و لو ذکر نام خدا هم در موقع ذبح بشود و شاید که ﴿أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ را با اسم ﴿ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ نسبت عموم و خصوص من وجه باشد پس حلالی و مذکی موقعی است که اهلل برای خدا و ذکر نام خدا هم با آن باشد و اگر نام خدا باشد و اهلالی برای غیر خدا باشد یا اهلل برای خدا باشد و نام خدا (بسم الله) گفته نشد در تذکیه اشکال و لا اقل مشکوک خواهد بود».

شیخ صدوق در کتاب معانی الأخبار و بیهقی از زهری و او از رسول خدا ﷺ روایت کرده است: «أَنَّهُ نَهَى عَنْ ذَبَائِحِ الْجِنِّ قَالَ: وَذَبَائِحِ الْجِنِّ أَنْ يَشْتَرِيَ الدَّارَ، أَوْ يَسْتَخْرِجَ الْعَيْنَ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَيَذْبَحَ لَهَا ذَبِيحَةً لِلطَّيْرَةِ. وَكَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ لَنْ يَضُرَّ أَهْلَهَا الْجِنُّ، فَأَبْطَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذَا وَنَهَى عَنْهُ». یعنی: «(پیغمبر) از قربانی‌های جن نهی فرمود و مراد از قربانی جن این است که کسی خانه‌ای می‌خرد یا چشمه‌ای احداث می‌کند برای رفع تشاؤم گوسفندی بکشد. در جاهلیت می‌گفتند اگر گوسفندی در وقت خریدن خانه یا احداث چشمه قربانی شود اهل آن خانه و چشمه از آزار جن در امان خواهند ماند. رسول گرامی اسلام این کارها را باطل و نهی فرمود.»

قربانی باید برای خدا و با نام خدا باشد و قربانی برای غیر خدا شرک می‌باشد.

استخاره

یکی از خرافاتی که در جامعه‌ی ما ایران، به اسم اسلام رایج است و در واقع برخلاف اسلام می‌باشد، استخاره است؛ چه بسا از افرادی که در اثر استخاره نمودن با قرآن و یا تسبیح و خوب و یا بد آمدن، راهی را به پیروی استخاره پیموده‌اند که به زیان خودشان و خانواده و جامعه‌شان بوده است.

در گوشه‌ی مسجدی فرادا نماز می‌خواندم و عده‌ای در آن طرف مسجد در حال خواندن نماز جماعت بودند. بعد از تمام شدن نماز جماعت شنیدم خادم مسجد با صدای بلند به پیش نماز گفت: «خانمی می‌خواهد برایش استخاره کنید» پیش نماز هم قرآن را باز نمود و بعد از مدتی گفت: «خیر است ان شاءالله».

در ایران روزانه هزارها استخاره انجام می‌شود و برخی که معتقد به استخاره هستند راه زندگی‌شان را به گمان خود به وسیله استخاره پیدا می‌کنند. در صورتی که خداوند در هیچ جای قرآن نفرموده است که راه زندگی خود را با فال‌زدن به قرآن و یا تسبیح و نظایر آن معلوم کنید، بلکه فرموده که مؤمنین در کارها عقل خود را به کار اندازند و با یکدیگر مشورت نمایند.

خداوند در قرآن یکی از صفات مؤمنین را مشورت نمودن با یکدیگر بیان نموده است. و در سوره شوری، آیه ۳۸ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾

یعنی: «مؤمنین که قبول نمودند فرمان پروردگار خود را و بر پا داشتند نماز را، کارشان میانشان با مشورت انجام شود و از آن چه ایشان را روزی دادیم انفاق نمایند».

خداوند در قرآن انسان‌ها را به تعقل و تفکر امر نموده است و در بیش از پنجاه آیه از قرآن سفارش به تعقل و تفکر وجود دارد و حتی در آیه ۱۰۰ سوره یونس کسانی را که تعقل نمی‌کنند پلید نامیده است و می‌فرماید:

﴿... وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (۳۱)

یعنی: «... (خداوند) پلیدی را بر کسانی که تعقل نمی‌کنند قرار می‌دهد». و در آیه ۲۲ سوره انفال می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (۲۲)

یعنی: «همانا بدترین جنبندها در نظر خدا آن‌ها هستند که عقل خود را به کار نمی‌اندازند».

از این آیات و برخی دیگر از آیات قرآن به دست می‌آید که مؤمنین باید در کارها تعقل نمایند و با یکدیگر مشورت نیز بنمایند.

دیگر این که خداوند در آیه ۹۰ سوره مائده به «ازلام» اشاره نموده است و فرموده «ازلام» از عمل شیطان است از آن دوری نمایید و همچنین در آیه ۳ سوره مائده نیز از «ازلام» به بدی یاد نموده است و در تفسیر مجمع البیان که از تفاسیر شیعی است و در تفسیر طبری و برخی دیگر از تفاسیر در ذیل آیه ۳ سوره مائده گفته‌اند: «(ازلام) تیرهایی بوده که مشرکین دوران جاهلیت بر روی بعضی از آنها نوشته بودند «أمر ربی» (پروردگارم امر نمود) و بر روی برخی از تیرها نوشته بودند «نہانی ربی» (پروردگارم نهی نمود) و بر روی بقیه آن تیرها چیزی نمی‌نوشتند و تیرها را در قدحی ریخته و هنگامی که می‌خواستند به مسافرت بروند و یا کار مهمی را انجام دهند قدح را تکان می‌دادند و تیرها را مخلوط می‌کردند و دستشان را داخل قدح می‌بردند اگر تیری بیرون می‌آمد که بر روی آن نوشته شده بود «أمر ربی» آن کار را انجام می‌دادند مثلاً اگر می‌خواستند به مسافرت بروند به مسافرت می‌رفتند و اگر بر روی تیری که از قدح بیرون می‌آوردند نوشته شده بود «نہانی ربی» آن کار را انجام نمی‌دادند و اگر بر روی تیری که از قدح بیرون می‌آوردند چیزی نوشته نشده بود

مخیر بودند که آن کار را انجام دهند و یا انجام ندهند و یا در برخی از مواقع آن تیری را که روی آن چیزی نوشته نشده بود دوباره به قدح می‌انداختند و استخاره می‌نمودند». و در آیه ۹۰ سوره مائده مشاهده می‌نماییم که خداوند این عمل مشرکین را نیز عمل شیطانی دانسته است و می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحُمُرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾﴾

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانا شراب و قمار و بت‌ها و «ازلام» پلید است و از عمل شیطان است پس از آنها اجتناب کنید شاید که رستگار گردید.»

در اصول کافی باب «فضل قرآن» از حضرت صادق روایت کرده است «لا تتفأل بالقرآن». یعنی: «تفأل به قرآن نزن». یعنی: «قرآن را کتاب فال قرار مده». یعنی: «با قرآن استخاره نکن».

متأسفانه در زمان ما، نه تنها با قرآن استخاره می‌کنند بلکه با تسبیح نیز استخاره می‌نمایند.

داستان جالب از استخاره

آقای دستغیب یکی از علمای شیعه در کتاب استعاذه (پناهندگی به خدا) در صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸، داستانی نقل کرده که آن را در اینجا می‌آوریم:

«در اصفهان یکی از اعلام به مرض حصبه مبتلا شد، پس از مداوا و اوان پرهیز بود که باید مخصوصاً از زیاده‌روی در خوراک پرهیز کند وگرنه حصبه عود می‌کند. یکی از اعیان اصفهان از علما از آن جمله ایشان دعوت می‌کند سفره رنگین را پهن می‌کنند در آن انواع خوراکی‌ها موجود بود. در این حال این بزرگوار مرد می‌شود چه کند؟ اگر نخورد به خودش سخت می‌گذرد و هم به صاحب‌خانه برمی‌خورد و اگر بخورد خوف ضرر است. بالاخره با قرآن مجید استخاره کرد آیه شریفه ﴿ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ...﴾ آمد که مضمونش آن است که وحی تکوینی به

زنبور عسل رسید که «از هر میوه بخور...» این بزرگوار هم فوراً آستینش را بالا زد و از انواع خوردنی‌ها مشغول شد، خوردنی آن هم چه خوردنی، کسی که چند روز در پرهیز بود حالا به چنین سفره رنگینی رسیده اجمالاً در همان مجلس نعلکش آوردند و او را بیرون بردند و آخرش همان سفره به قیمت جانش تمام شد».

استخاره نمودن علامه طباطبایی

سید محمد حسین حسینی تهرانی، معروف به علامه حسینی که یکی از شاگردان علامه طباطبایی، صاحب تفسیرالمیزان است در کتاب «مهر تابان» از انتشارات باقرالعلوم در صفحات ۶۰ و ۶۱ درباره استخاره علامه طباطبایی می‌نویسد:

«و به همین علت مهاجرت علامه طباطبایی به قم و تحمل این همه مشکلات و دوری از وطن مألوف برای احیای امر معنویت و ادای رسالت الهی در نشر و تبلیغ دین و رشد افکار طلاب و تصحیح عقاید حقه نشان دادن راه مستقیم تهذیب نفس و تزکیه و اخلاق و طهارت و تشرف به لقاءالله و ربط با عالم معنی می‌باشد. چنانچه آن فقید سعید فرمودند: وقتی از تبریز به قم آمدم و درس اسفار را شروع کردم و طلاب بر درس گرد آمدند و قریب به یکصد نفر در مجلس حضور پیدا کردند حضرت آیت الله بروجردی (ره) اولاً دستور دادند شهریه طلابی را که به درس اسفار می‌آمدند قطع کنند بر همین اساس چون خبر آن به من رسید متحیر شدم که خدایا چه کنم؟ اگر شهریه طلاب قطع شود این افراد بی‌بضاعت که از شهرهای دورآمده‌اند و فقط ممر معاش آنها شهریه است چه کنند؟ و اگر به خاطر شهریه، اسفار را ترک کنم لطمه به سطح علمی و عقیدتی طلاب وارد می‌آید. من همین طور در تحیر به سر می‌بردم تا بالاخره یک روز که به حال تحیر بودم و در اتاق منزل از دور کرسی می‌خواستم برگردم چشمم به دیوان حافظ افتاد که روی کرسی اتاق بود آن را برداشتم و تفأل زدم که چه کنم؟ آیا تدریس اسفار را ترک کنم یا نه؟ این غزل آمد:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
 محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
 من که عیب توبه‌کاران کرده باشم بارها
 توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
 چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست
 کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
 عشق دردانه است و من غواص و دریا می‌کده
 سر فرو بردم در آنجا تا کجا بر سر کنم
 لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر ما نام فسق
 داوری دارم بسی یا رب که را داور کنم
 باری، دیدم عجیب غزلی است این غزل می‌فهماند که تدریس اسفار لازم و ترک
 آن در حکم کفر سلوکی است».

خواننده گرامی، علامه طباطبایی برای این که ببیند کتاب اسفار را درس بدهد و
 یا درس ندهد به کتاب حافظ تغال زده و غزلی آمده و نتیجه گرفته است که باید
 کتاب اسفار را درس بدهد. آخر در کجای قرآن گفته شده که برای پیدا نمودن راه به
 کتاب حافظ تغال بزنید؟ در قرآن فال زدن به قرآن نهی شده است چه برسد به دیوان
 حافظ با آن غزل‌هایش. قرآن را باید مطالعه نمود و معنی آن را فهمید و در زندگی
 به کار برد. باز نمودن قرآن و آیه‌ای آمدن و از آن نتیجه گرفتن که خوب است یا بد،
 عملی شیطانی و توهین و بازی گرفتن آیات قرآن است و دروغ بستن به خداست که
 از بزرگ‌ترین گناهان است؛ چه برسد به دیوان حافظ که شاعری آن را نوشته است.
 چون در جامعه ما ایران، برخی از افراد معتقد به فال حافظ هستند و علاقه‌ای به
 اشعار حافظ دارند بد نیست مختصری درباره حافظ و دیوانش سخن برانیم.

حافظ با این که حافظ قرآن بوده و حفظ داشتن قرآن خوب است، ولی متأسفانه عامل به قرآن نبوده است و به بی‌راهه رفته است که این گمراهی‌ها در اشعارش پیداست. درباره توبه می‌گوید:

به قصد توبه سحر گفتم استخاره کنم

بهار توبه شکن می‌رسد چه چاره کنم؟

گمراهی حافظ در این شعر نمایان است و احتیاج به توضیح ندارد. حافظ یک انسان سرگردانی بوده که نان را به نرخ روز می‌خورده گاهی خود را مسلمان نشان می‌داده گاهی منکر دین می‌شده. به قضا و قدر معتقد بوده و مداح پادشاهان ظالم بوده و هدفش از مداحی نمودن، گرفتن پول از پادشاهان بوده است.

حافظ می‌گوید:

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشہ عجب دارم

که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد

حافظ درباره سلطان اویس می‌گوید:

من از جان بنده سلطان اویسم

اگر چه یادش از چاکر نباشد

حافظ درباره سلطان منصور می‌گوید:

شاه منصور واقف است که ما

روی همت به هر که بنهیم

دشمنان را ز خون کفن سازیم

دوستان را قبای فتح دهیم

وام حافظ بگو که باز دهند

کرده‌ای اعتراف و ما گوهیم

حافظ از تیمور که کشته شده شاه منصور بود در دیوانش تجلیل کرده در صورتی که می‌دانیم که تیمور چقدر بی‌رحم و خونخوار بود.

خلاصه این که حافظ در دیوانش از بیش از بیست شاه و وزیر تعریف نموده است. حافظ نه تنها از پادشاهان زمان خود تعریف نموده بلکه از گبرانی که در زمان او نبوده‌اند تعریف نموده است؟ مثلاً خسرو پرویز که نامه پیغمبر را پاره نمود و از ایران برای دستگیری و کشتن آن حضرت مأمور فرستاد.

حافظ در مدح خسرو پرویز می‌گوید:

بده ساقی آن می که عکسش ز جام

به کیخسرو و جم فرستد پیام

روان بزرگان ز خود شاد کن

ز پرویز و از باربُدد یاد کن

این شعر نه تنها تعریف از کفار زمان پیغمبر یعنی خسرو پرویز و گبرانی چون کیخسرو و جم است بلکه در شعر گفته است «روان بزرگان زخود شاد کن، ز پرویز و از باربُدد یاد کن».

و ما در فصل اول این کتاب ثابت نمودیم که کسانی که از این جهان می‌روند بعد از مرگشان از دنیا غافلند و روحشان از کارهایی که در این جهان انجام می‌شود آگاه نیست.

حافظ در تعریف از «می» می‌گوید:

ساقیا برخیز و در ده جام را

خاک بر سر کن غم ایام را

ساغر می بر کفم نه تازه بر

بر کشم این دلق ازرق فام را

برخی می‌گویند منظور از «می»، در دیوان حافظ «می معنوی» است نه «می انگوری»، در جواب می‌گوییم حافظ در دیوانش می‌گوید:

بر سر آنم که ننوشم می و گنه نکنم

اگر موافق تدبیر من شود این تقدیر

اگر منظور از «می»، «می معنوی» بود، پس چرا حافظ تصمیم گرفت که آن «می» را ننوشد؟ دیگر این که «می معنوی» گناهی ندارد که حافظ تصمیم داشته آن را ننوشد.

حافظ در دیوانش آخرت را به مسخره گرفته و گفته است:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود

وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

حافظ ماه رمضان را به مسخره گرفته و گفته است:

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت

در ده قلدح که موسم ناموس و نام رفت

عمر عزیز برفت بیا تا قضا کنیم

عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

حافظ، قائل به جبر بوده و بد نامی خود را از قضا و قدر می داند و می گوید:

در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند

گر تو نمی پسندی تغییری ده قضا را

ای خواننده عزیز، آیا دیوان حافظ با آن همه مداحی و تعریفی که از پادشاهان ستمگر و «می» و یار و غیره که در آن است باید کتاب فال علامه طباطبایی قرار بگیرد و راه زندگیش را از دیوان حافظ به دست آورد؟

آیا خداوند چنین فرمانی داده؟ و چنانچه مشاهده نمودید تفأل به قرآن حرام است و خداوند در هیچ جا نفرموده که راه زندگیتان را با تفأل زدن به قرآن به دست آورید بلکه به ما دستور داده که قرآن را مطالعه کنیم و معنی آن را بفهمیم و در زندگی به کار ببریم، ولی متأسفانه مشاهده می نمایم در جامعه‌ی ما ایران، استخاره

رایج است و با قرآن و تسبیح و نظایر آن استخاره می‌کنند و از آن بدتر تفألی است که علامه طباطبایی با دیوان حافظ زده که آیا اسفار را درس بدهد و یا درس ندهد. در نقد غزلیات حافظ، نویسندگانی چون «محمدجواد خراسانی» در کتاب «البدعة والتحرّف» و «علامه برقی» در کتاب «حافظ شکن» و «ملا محمدطاهر قمی» در کتاب «تحفة الأخیار» نوشتاری دارند. همچنین برخی دیگر از نویسندگان که برای اختصار از ذکر نام و کتب آنها خودداری می‌نمائیم.

نظر علامه فرید تنکابنی درباره استخاره

علامه فرید تنکابنی در کتاب «اسلام چنان که بود» در صفحه ۱۹۴ درباره استخاره می‌نویسد:

«اعتقاد به این گونه امور که استخاره نیز در عداد آنها است چون مایه ضعف نفس و تزلزل عزم و اراده است در آیینی همچون اسلام که آیین کار و کوشش است و قوت ایمان و ثبات عزم و اراده مورد توجه مخصوص می‌باشد هیچگاه روا نباشد و قهراً مجاز نشده چنان که پیغمبر اکرم تفأل با قرآن را که جز استخاره چیزی نیست نهی فرموده و دستور داده مانند یهودیان کتاب خدا را مورد تفأل قرار ندهید. احادیثی که متضمن استخاره است در صورت صحت آنها حتماً منظورشان معنی لغوی آن است. یعنی در اقدام به هر کاری از خدا طلب خیر بکن.

چنان که ابن ادریس پس از این که روایات استخاره را به مناسبت این که روایتش فطوحی مذهب بودند رد می‌کند می‌گوید: «در صورت صحت آنها منظور آنها دعا و طلب خیر از خداوند در موقع شروع به کار است».

شیخ طریحی نیز در کتابش (مجمع البحرین) استخاره را عبارت از دعا و طلب خیر از خدا می‌داند و گر نه با استقسام با «ازلام» که اعراب در جاهلیت هنگامی که در انجام یکی از دو امر متحیر بودند معمول بود و در قرآن اکیداً از آن نهی شده چه فرق دارد چه این هم نوعی استقسام است منتهی با قرآن یا تسبیح».

نظر علامه تنکابنی را درباره استخاره مشاهده نمودیم.

نظر آقای دستغیب درباره استخاره

ما، در چند صفحه قبل داستانی از کتاب «استعاذه» نوشته‌ی آقای دستغیب که از علمای شیعه است را درباره استخاره آوردیم. همچنین وی در صفحه ۱۴۶ کتابش درباره استخاره نوشته است:

«چقدر عادت زشتی مسلمانان پیدا کرده‌اند؟ فلانی می‌خواهد معامله بکند استخاره می‌کند که اگر منفعت فراوانی می‌برد خوب بیاید. این که استخاره نشد».

در صفحه ۱۵۰ کتاب استعاذه نوشته است:

«بعضی از استخاره‌ها و فال گرفتن‌ها به قرآن غلط است اینها آتیه‌بینی است مثلاً زنی می‌خواهد دخترش را شوهر دهد استخاره می‌کند ببیند پیش آمدش چه می‌شود؟ درب خانه فلان آقا می‌رود می‌گوید بد است دلش آرام نمی‌گیرد جای دیگر می‌رود می‌گوید خوب است آن وقت می‌گوید این چه جور می‌شود یکی می‌گوید خوب، دیگری می‌گوید بد؟ اصلاً کدام روایت به تو دستور داده که این کار را بکنی؟».

در صفحه ۱۵۸ نوشته است:

«آنچه در زمان ما مرسوم است که بالای قرآن‌ها خوب و یا بد می‌نویسند و یا نزد عالمی می‌آیند که برای ما استخاره کن، علامه مجلسی می‌فرماید: «برای نمونه ما یک روایتی نداریم که یک نفر از شیعیان خدمت امام آمده باشد که آقا برای من با قرآن استخاره کنید، اصلاً بنا نبوده این کار را بکنند».

آقای دستغیب در صفحه ۷۰ نوشته است:

«هنگام امتحان مدارس که می‌شود مکرر جوان‌هایی می‌آیند که آقا یک استخاره بگیرید ببینید قبول می‌شویم یا نه؟ اجمالاً آنچه در شرع است می‌گوییم شما هم به غائبین برسانید این راه غلط را ترک کنید و دین را با خرافات آلوده نکنید».

نمونه‌هایی از نوشته آقای دستغیب در کتاب «استعاذه» را مشاهده نمودید. متأسفانه آقای دستغیب در کتاب «استعاذه» به نقد صحیح استخاره نپرداخته و به اصطلاح، یکی به نعل زده یکی به میخ، که ما، در این نوشتار آن قسمت از نوشته او را که صحیح بود آوردیم.

قرعه کشی

به نظر می‌رسد که قرعه‌کشی شرعاً اشکالی نداشته باشد و برخلاف عقل نیز نمی‌باشد. فرض بفرمایید فروشنده‌ای صد عدد کیف داشته باشد و هم زمان دویست نفر مشتری. اگر قرعه‌کشی کند و به آن صد نفری که قرعه به نامشان افتاده کیف‌ها را بفروشد ظاهراً اشکالی ندارد البته آن قرعه‌کشی که در زمان طاغوت رایج بود که دو تومان می‌دادند و بلیط بخت‌آزمایی می‌خریدند و احیاناً مبلغی برنده می‌شدند قمار بود و گناه بزرگی بود.

حال، این سؤال مطرح می‌شود که آیا در قرعه‌کشی، خداوند می‌تواند قرعه را به نام شخص معینی قرار دهد؟

جواب این است که خداوند بر هر کاری قادر است و در آیه ۴۴ سوره آل عمران مشاهده می‌نماییم که در قرعه‌ای که برای تعیین کفیل برای مریم انداختند خداوند اراده نموده که قرعه به نام زکریا بیفتد.

همچنین در آیه ۱۴۱ سوره الصافات مشاهده می‌نماییم که در قرعه‌ای که یونس در کشتی می‌اندازد قرعه به نام او می‌افتد و یقیناً افتادن قرعه به نام او به خواست خداوند بوده است زیرا او باید تنبیه می‌شده و مدتی در شکم ماهی می‌مانده است. ولی در قرعه و یا استخاره نمی‌توانیم بگوییم که چون خدا بر هر چیزی قادر است ما هم دعا می‌کنیم که قرعه و یا استخاره با قرآن و یا تسبیح و نظایر آن را آن گونه بیاورد که صلاح ما، در آن است زیرا خداوند در هیچ جا نفرموده که اگر راه زندگیتان را از این طریق بخواهید به دست آورید شما را یاری می‌کنم بلکه مشاهده نمودیم که «ازلام» که یک نوع استخاره در زمان جاهلیت بوده در قرآن نهی شده است. حضرت موسی عصایش را انداخت و به اذن خدا اژدها شد، حال ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که با درخواست از خدا می‌خواهیم که اگر عصایمان را ببندازیم اژدها شود.

محمد صلی الله علیه و آله، در جنگ بدر، مشتی خاک به سوی دشمن پرتاب نمود در نتیجه به اذن خداوند گرد و غبار عظیمی ایجاد شد. ما نمی‌توانیم ادعا نماییم که اگر خاکی را

به سوی دشمن پرتاب نماییم گرد و غبار عظیمی ایجاد می‌شود. و به وجود آمدن گرد و غبار به وسیله پرتاب خاک به سوی دشمن یک بار انجام شده که خداوند در قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾

پس ما نمی‌توانیم بگوییم که چون اراده خدا تعلق گرفته است بر این که قرعه به نام زکریا که پیامبر است بیفتد و یا قرعه به نام یونس که پیامبر است بیفتد پس ما هم اگر دعا کنیم و استخاره کنیم خداوند راه را به ما نشان می‌دهد، مضاعف بر این که در هیچ آیه از قرآن گفته نشده که به وسیله استخاره با قرآن و یا تسبیح و نظایر آن خدا راه را به شما نشان می‌دهد بلکه چنان چه مشاهده نمودید در قرآن از استخاره نمودن (ازلام) نهی نموده و آن را عملی شیطانی دانسته است.

استخاره مورد تأیید خداوند، چگونه است؟

چنانچه گفته شد دعا نمودن و طلب خیرکردن از خدا کاری است خداپسندانه و دعا‌های قرآن دلیل بر این مدعا است. همچنین آنچه در صحیفه سجادیه در دعای ۳۳ و در کتب اهل سنت من جمله صحیح البخاری آمده است دعایی است که دعا کننده در آن [بعد از ادای دو رکعت نماز نفل] از خدا می‌خواهد که اگر تصمیم من خیر است مرا در این کار موفق بدار و اگر برایم خیر نیست مرا موفق مدار.

البته دعا باید بعد از مشورت و تحقیق و تفکر و جوانب شرعی کار را در نظر گرفتن بعد از تصمیم نهایی با توکل به خدا انجام شود البته دعا به زبان غیر عربی نیز اشکال ندارد و اصل این است که دعا کننده بداند چه می‌گوید و معنی دعا را بداند و از صمیم قلب و خالصانه باشد و آن دعا این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ هَذَا الْأَمْرَ - ثُمَّ تَسْمِيهِ بِعَيْنِهِ - خَيْرًا لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَأَقْضِهِ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ

وَأَقْدِرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ». یعنی: «خدایا، من از تو به دانائیت خیر و نیکی درخواست می‌کنم و به توانائیت می‌خواهم که خیر را بهره من گردانی و احسان بزرگ تو را می‌طلبم زیرا تو توانایی و من نیستم تو می‌دانی و من نمی‌دانم تو به نهان‌ها دانایی. خدایا، اگر این را برایم خیر می‌دانی و برایم خیر در دین و دنیا قرار داده‌ای پس برایم آسان و برایم در آن مبارک گردان و اگر می‌دانی آن در دین و زندگی و پایان کارم برایم شر و بدی است پس آن را از من دور گردان و آنچه خیر من است برایم مقدر کن و مرا به آن خشنود نما». از این دعا به دست می‌آید که مؤمن بعد از مشورت و تحقیق و تفکر وقتی می‌خواهد وارد عمل بشود با توکل به خدا بهتر است این دعا و یا نظیر این دعا را بنماید که این گونه دعا طلب خیر (استخاره) از خداوند می‌باشد.

نمونه‌ای تاریخی از استخاره

در کتاب «رستم التواریخ» آورده‌اند که هنگامی که اصفهان در محاصره محمود افغان بود. سلطان حسین علما را جمع نمود که نظر دهند چه کند؟ عده‌ای استخاره کرده و گفتند ملک شما زوال‌ناپذیر است و تا ظهور مهدی ادامه دارد نرسید. عده‌ای از منجمین می‌آمدند و می‌گفتند که ستاره اصفهان مشتری است اقتران یافته و وبال افتاده و از وبال بیرون خواهد آمد و مقارنه نحسین شده بود بعد مقارنه سعدین می‌شود و ناگاه دشمنانت مانند بنات النعش متفرق و پراکنده می‌شوند و خدای تعالی این اساس را بر پا نموده که قوت طالع تو را بر عالمیان ظاهر گرداند. بعضی از علما می‌آمدند و به خدمتش می‌گفتند که عریضه بنویسید به خدمت امام غایب و آن را به مشمع نهید در آب روان نهید و روز و شب به قدر هزار عریضه اهل حریم پادشاهی نوشتند و به آب جاری انداختند. مشاهده می‌نماییم که هیچ یک از این خرافات و اکاذیب سودی نداشته و حکومت سلطان حسین به دست محمود افغان سرنگون می‌شود.

برخی از افراد اعتقاد چندانی هم به استخاره ندارند ولی با گفتارشان مروج استخاره می‌شوند؛ مثلاً برای دختری خواستگار می‌آید او را نمی‌پسندند پیغام

می‌دهند که استخاره کردیم بد آمد. این گفتار نه تنها دروغ است بلکه تأیید استخاره و باعث ترویج آن نیز می‌شود.

چه بسا از افرادی که در اثر خوب آمدن استخاره کار غلطی را انجام داده‌اند و بعداً به رنج و هلاکت افتاده‌اند و چه بسا افرادی که در اثر بد آمدن استخاره فرصت‌های خوبی را از دست داده‌اند و بعداً پشیمان شده‌اند.

استخاره نمودن [نامشروع] گناهی است بزرگ و عملی است شیطانی.

پرسش و پاسخ

آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾

از اینجا به بعد در این کتاب به یاری خداوند پرسش‌هایی را مطرح می‌نمایم و خود به آنها پاسخ می‌دهیم.

سؤال: در تفسیر نمونه، جلد ۴ صفحه ۲۶۶ و برخی دیگر از تفاسیر آورده‌اند که آیه شریفه: ﴿... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...﴾ در روز غدیر خم و به دنبال ولایت علی نازل گردید و معنی آیه شریفه این است: «...امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم...» نظر شما در این باره چیست؟

جواب: اگر به فرض نیز چنین می‌بود اول باید آیه ۶۷ سوره مائده بیاید و در آن گفته شود:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾

یعنی: «ای پیامبر، برسان آنچه را که به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده است». بعد آیه ۳ سوره مائده بیاید هر چند که آیه ۶۷ سوره مائده نیز برخلاف آنچه شیعیان می‌گویند درباره جانشینی علی نیست.

دیگر این که کلمه «الیوم» که مفسران شیعه آنرا «امروز» معنی نموده‌اند به معنی «امروز» نیست بلکه به معنی «امروزه» می‌باشد و اگر آنرا «امروز» معنی کنیم غلط می‌شود زیرا در آیه ۵ همین سوره مشاهده می‌نمائیم که فرموده است:

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ﴾

یعنی: «امروزه چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده است».

اگر ما «اليوم» را به معنی «امروز» بگیریم اشتباه می‌شود زیرا سال‌ها قبل از این آیه چیزهای پاک حلال شده بوده است و خداوند در آیه ۱۵۷ سوره اعراف می‌فرماید:

﴿... وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ...﴾

یعنی: «... (پیامبر) چیزهای پاکیزه را برای آنها حلال می‌نماید و چیزهای خبیث را بر آنها حرام می‌گرداند...».

همچنین در آیه ۱۷۲ سوره بقره که سال‌ها قبل از سوره مائده نازل شده است آمده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ...﴾

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از پاکیزه‌های آنچه به شما روزی داده‌ایم بخورید و خدا را شکرگزار باشید...».

پس به روشنی معلوم است که چیزهای پاکیزه (طیبات) قبلاً حلال شده بوده و در سوره مائده که تقریباً از آخرین سوره‌ها است که به پیغمبر نازل شده حلال نگردیده است. پس معنی کلمه «اليوم» در آیات سوره مائده برخلاف آنچه مفسران شیعه پنداشته‌اند «امروز» نیست بلکه «امروزه» می‌باشد.

همچنین آیه دیگری نیز داریم که نشان می‌دهد کلمه «اليوم» به معنی «امروزه» است.

در آیه ۲۹ سوره غافر مشاهده می‌نماییم که مؤمن آل‌فرعون می‌گویند.

﴿يَقَوْمُ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَهَرْنَا فِي الْأَرْضِ...﴾

یعنی: «ای قوم من، امروزه پادشاهی در زمین به دست شماست...»

در این آیه نیز مشاهده می‌نماییم که کلمه «اليوم» به معنی «امروزه» می‌باشد چون تنها در آن روزی که مؤمن آل‌فرعون این سخن را گفته است پادشاهی در دست قوم او که فرعون و لشکریانش بوده نبوده است بلکه از سال‌ها قبل، پادشاهی دست فرعون بوده است. پس به دست می‌آید که کلمه «اليوم» به معنی «امروزه» یا «در این زمانه» می‌باشد.

سؤال: پس معنی جمله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ در آیه ۳ سوره مائده چیست؟

جواب: منظور این است که امروزه موانع انجام فرایض دینی را از میان برداشته‌ام. و می‌دانیم که اگر احکام دین وجود داشته باشد ولی موانعی برای انجام آنها نیز وجود داشته باشد مثل این است که دین ناقص است و بدین منظور است که در آیه ۳۹ سوره انفال می‌فرماید:

﴿وَقَتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلَهُ لِلَّهِ...﴾

یعنی: «با آنها کارزار کنید تا فتنه‌ای نماند و تمام دین برای خدا باشد...».

در این آیه شریفه مشاهده می‌نماییم که از بین رفتن فتنه (موانع انجام فرایض دینی) باعث می‌شود تا تمام دین برای خدا باشد. و برای به دست آوردن معنی «فتنه» که در این آیه آمده است اگر به آیه ۲۱۷ سوره بقره توجه کنیم معلوم می‌شود که «فتنه» مانعی بوده که کفار مکه برای پیامبر و یارانش که در مدینه بوده‌اند برای رفتن به حج بوجود می‌آورده‌اند.

در آیه ۲۱۷ سوره بقره می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...﴾

یعنی: «از تو درباره ماهی که جنگ کردن در آن حرام است می‌پرسند بگو جنگ در آن گناهی بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و بازداشتن از مسجد حرام (حج) و بیرون راندن اهل آن از آنجا نزد خدا (گناهی) بزرگ‌تر و فتنه از کشتار بزرگ‌تر است...».

از این آیه به دست می‌آید که منظور از «فتنه» مانع شدن از رفتن مؤمنین به حج و اخراج اهل مکه بوده است.

و لذا در تفسیر «مجمع البیان» که از تفاسیر شیعی است و در تفسیر «جامع البیان» (طبری) و برخی دیگر از تفاسیر مشاهده می‌نماییم که در ذیل آیه ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ آورده‌اند:

«مَعْنَى ذَلِكَ: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ حَجَّكُمْ، فَأَفْرَدْتُمْ بِالْبَلَدِ الْحَرَامِ تَحْجُونَهُ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ دُونَ الْمُشْرِكِينَ لَا يُحَالِطُكُمْ فِي حَجِّكُمْ مُشْرِكٌ». یعنی: «معنای ﴿...أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ حج شما است که بدون مشرکین در بلد امن حج می‌کنید و مشرکین با شما نیستند».

و می‌دانیم با فتح مکه این موانع برداشته شده است و خداوند در آیه ۳ سوره مائده که ماه‌ها بعد از فتح مکه نازل شده است و تقریباً آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر نازل شده است موقعیت آن زمان را برای مؤمنین تشریح می‌کند و می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

یعنی: «... امروزه کسانی که کفر پیشه‌اند از دین شما ناامید شده‌اند پس از آنان نترسید و از من بترسید در این دوران (به وسیله برداشتن موانع عبادت) دینتان را برای شما کامل کرده‌ام و نعمتم را بر شما تمام نموده‌ام و دین اسلام را برای شما برگزیده‌ام...».

سؤال: ممکن است معنی جمله ﴿أَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾ را که بعد از

جمله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ آمده است بفرمایید؟

جواب: جمله ﴿أَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾ اشاره به فتح مکه است خداوند در

آیات ۱ و ۲ سوره فتح می‌فرماید:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۝ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝﴾

یعنی: «ما تو را پیروزی بخشیده‌ایم پیروزی درخشانی (۱) تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو در گذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت نماید (۲)».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که خداوند فتح و پیروزی را که در فتح مکه نصیب مؤمنین نموده است نعمت خود بر پیغمبر دانسته است.

و در آیه ۳ سوره مائده که مورد بحث ما است به این فتح که ماه‌ها قبل از نزول آیه ۳ سوره مائده انجام شده است اشاره می‌نماید و می‌فرماید: ﴿أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾ و معنی جمله ﴿رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ که بعد از جمله ﴿أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ آمده است معلوم است و خداوند دین اسلام را برای مؤمنین پسندیده است.

ببینید چگونه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند؟ و زینبده است آیه ۳ سوره مائده را از ابتدا تا انتهای آن ترجمه نماییم.

خداوند در آیه ۳ سوره مائده می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ ۗ الْيَوْمَ يَيسَّرُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ۚ فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳﴾﴾

یعنی: «حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد و حیوانی که خفه شده باشد و (به چوب) مرده و از بلندی افتاده و به (ضرب شاخ) مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را (زنده یافته خود) سر ببرید و همچنین آنچه برای بتان سر بریده شده باشد و قسمت کردن شما به وسیله تیرهای قرعه، همه این کارها نافرمانی است، امروزه کسانی که کفر پیشه‌اند از (کارشکنی در دین شما) نومید گردیده‌اند پس از ایشان نترسید و از من بترسید امروزه (به وسیله رفع موانع انجام فرائض) دینتان را برای شما کامل نموده‌ام و (به وسیله فتح مکه) نعمتم را بر شما تمام نموده‌ام و آیین اسلام را برای شما اختیار نموده‌ام (و از جمله الطاف دیگر من آن است)

که هر کس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد اگر از آنچه منع شده است بخورد در آن صورت خدا آمرزنده مهربان است».

آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾

برگردیم به آیه ۶۷ سوره مائده که می‌گویند درباره جانشینی علی می‌باشد. نمی‌دانم فصل امامت را در این کتاب مطالعه نموده‌اید یا نه؟ بد نیست ابتدا آن فصل را با دقت مطالعه نمایید. حال برای شما آیه ۶۷ سوره مائده را توضیح می‌دهیم.

خداوند در آیه ۶۷ سوره مائده می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (۶۷)

یعنی: «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد، همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

اگر خداوند می‌خواست علی را توسط این آیه جانشین پیامبر سازد مگر نمی‌توانست بگوید: «ای پیامبر، علی را جانشین خود گردان». تا هر کسی که قرآن را مطالعه می‌کند بداند که خداوند، علی را جانشین پیامبر ساخته است مگر خداوند ناتوان بود و یا از کسی می‌ترسید؟ و توانایی این را نداشت که قرآن را از حوادث روزگار مصون بدارد؟ کما این که مصون نگه داشته است.

پس مشاهده می‌نماییم معنی آیه چیز دیگری است و شیعه امامیه هیچ دلیل قرآنی ندارند و شیاطین انس در گذشته به گمان خود برای اثبات جانشینی علی به این آیه استناد نموده‌اند و همان استناد، برای شیعیان زمان ما حجت شده است. در صورتی که قرآن برای رفع اختلافات است و آیات آن صریح و روشن است مخصوصاً اگر قرار می‌بود در باب جانشینی کسی آیه بیاید، یقیناً با صراحت و روشنی بیان می‌شد.

در این آیه (۶۷ سوره مائده) مشاهده می‌نماییم که خداوند فرموده است:

«ای پیامبر، آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است برسان...».

می‌پرسیم: آنچه از جانب پروردگار بر پیامبر نازل شده چه بوده؟ چه چیزی نازل شده که پیامبر وظیفه داشته آن را برساند؟

مفسران شیعه و سنی هر یک به گمان خویش جوابی داده‌اند برخی گفته‌اند منظور حرام و حلال بوده است، برخی گفته‌اند منظور پیام حجة‌الوداع بوده است، برخی گفته‌اند منظور جانشینی علی بوده است، برخی گفته‌اند منظور احکام بوده است و خلاصه این که احتمالات زیادی داده‌اند و برای شناخت معنی این آیه باید قرآن را با قرآن تفسیر نماییم و باید قبل و بعد آیه را در نظر بگیریم کما این که اگر ما بخواهیم خانه‌ای بخریم موقعیت محل و خانه‌های اطراف آن خانه‌ای را که می‌خواهیم بخریم در نظر می‌گیریم. با این گونه نگرش به دست می‌آید که آن چیزی که به پیغمبر نازل شده و در آیه می‌فرماید آن را برسان، در خود قرآن است.

با این مقدمه ابتدا آیات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ را ترجمه می‌نماییم خداوند در آیات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ سوره مائده می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾ يٰٓأَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾ قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُتْفِمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَيْنًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾﴾

یعنی: «و اگر اهل کتاب به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده عمل می‌کردند قطعاً از بالای سرشان (نعمت‌های آسمانی) و از زیر پایشان (نعمت‌های زمینی) برخوردار می‌شدند از میان آنها گروهی میانه رو هستند و بسیاری از ایشان بد رفتارند (۶۶) ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد. همانا خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند (۶۷) بگو: ای اهل کتاب، تا هنگامی که به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است عمل نکرده‌اید بر هیچ (آیین

حقی) نیستید و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده بر طغیان و سرکشی بسیاری از آنان خواهد افزود پس بر گروه کافران اندوه مخور (۶۸)».

مشاهده می‌نماییم که آیه ۶۶ درباره اهل کتاب است و آیه ۶۸ نیز بعد از آیه مورد بحث ما، یعنی بعد از آیه ۶۷ است و درباره اهل کتاب است و آیه مورد بحث یعنی ۶۷ بین این دو آیه واقع شده است و با توجه به جمله «الْقَوْمُ الْكَافِرِينَ» که در آخر آیه ۶۷ و در آخر آیه ۶۸ وجود دارد به دست می‌آید که این دو آیه بی ارتباط با هم نیستند و خداوند در قرآن روی حساب صحبت می‌کند و یکباره آیه‌ای را بین دو آیه که با هم ربط دارند نمی‌آورد مگر این که آن آیه با آن دو آیه در قبل و بعد از خود در ارتباط باشد.

پس اگر سؤال نمایید که با این توجه منظور از جملهی ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ چیست؟ یا در واقع پیغمبر وظیفه داشته چه چیزی را ابلاغ نماید؟

می‌گوییم: وظیفه داشته که آیه ۶۸ را برساند و در آیه ۶۸ خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَٱلْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ...﴾

ممکن است بگویید اگر این طور است ابتدا باید آیه ۶۸ بیاید و بعد آیه ۶۷.

می‌گوییم: تشویق به این که پیام را برسان و سپس آوردن پیام برای ایجاد آمادگی در پیامبر است. و شاهد مثال این که در آیات ۶۷ تا ۷۱ سوره بقره ابتدا مشخصات گاوی که بنی‌اسرائیل باید ذبح می‌نمودند بیان نموده است و در آیه ۷۲ از کشته شدن آن شخص که باید گاو را به بدن او می‌زدند تا زنده شود در حالی که به نظر می‌رسد ابتدا باید آیه ۷۲ بیاید و بعد آیات ۶۷ تا ۷۱، ولی سلیقه خداوند این گونه بوده است و در آیات مورد بحث ما برای ایجاد آمادگی ابتدا آیه ۶۷ را فرموده و بعد آیه ۶۸ را و در نتیجه معنی آیه ۶۷ و ۶۸ مجموعاً این گونه می‌شود:

«بگو: ای اهل کتاب، تا هنگامی که به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده عمل نکنید بر هیچ (آیین حقی) نیستید و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود پس بر گروه کافران اندوه مخور (۶۸) ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده (آیه ۶۸) ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از گزند مردم نگره می‌دارد همانا خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند (۶۷)».

در آخر آیه ۶۸ مشاهده می‌نماییم که فرموده: «برگروه کافران اندوه مخور». و در آخر آیه ۶۷ مشاهده می‌نماییم که فرموده: «خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند». و این مطلب می‌رساند که این دو آیه در ارتباط با هم هستند. ببینید چگونه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند؟

اصلاً آنچه که خدا به پیامبر وحی نموده و فرموده آن را برسان باید در خود قرآن باشد. آن‌طور نبوده که خداوند چیزی را به پیامبر وحی کند و بگوید آن را در قرآن ننویسند ولی خودت آن را به مردم برسان و نترس و خداوند تو را از گزند کفار حفظ می‌کند. اگر این گونه باشد آیا این سؤال مطرح نمی‌شود که چرا خدا خودش آن پیام را در قرآن نیاورده است؟

و اگر آیه ۶۷ درباره خلافت علی بود یقیناً خداوند آن را بیان می‌نمود تا همه وظیفه‌ی خود را بدانند ولی همان‌گونه که در فصل امامت نیز اشاره شد نه تنها در قرآن امامانی از جانب خداوند متعال بعد از رسول گرامی اسلام معرفی نشده‌اند بلکه ایمان به امامت نیز در قرآن وجود ندارد.

اولی الامر

سؤال: ممکن است بفرمایید «أولی الأمر» در آیه ۵۹ سوره نساء که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ چه کسانی هستند؟

جواب: عده‌ای از اهل سنت معتقدند که منظور از «اولی الامر» در این آیه

زمامداران کشوری هستند که باید دستورات آنها را همه مسلمانان اطاعت نمایند، عده‌ای از شیعیان واژه «اولی الامر» را منحصر به ۱۲ امام معصوم خود می‌دانند و معتقدند در زمان غیبت امام دوازدهمشان «اولی الامر» نیست.

برخی از شیعیان واژه «اولی الامر» را منحصر به ۱۲ امام خود ندانسته و معتقدند در دوران غیبت، نایبان امام زمانشان که مراجع تقلیدشان هستند ایشان اولی الامر می‌باشند ولی از نظر قرآن همه این عقاید خطا است زیرا:

اولاً، اگر ۱۲ امامی از جانب خدا بودند حتماً خداوند در قرآن که کتاب هدایت است نام و نشانی آنان را ذکر می‌نمود و نه تنها نام و نشانی از اینها در قرآن نیست بلکه چنان چه گفته شد ایمان به امامت نیز در قرآن نیامده ولی ایمان به خدا و روز قیامت و ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران در قرآن آمده و واجب شمرده شده است ولی ذکری از ایمان به امامت در قرآن نیامده است و این می‌رساند که امامتی آن‌گونه که شیعیان می‌پندارند اصلاً وجود ندارد.

و در طول تاریخ اسلام به خصوص تا قرن چهارم هجری فرقه‌سازان به امام‌تراشی و فرقه‌گرایی مشغول بوده‌اند و بیش از صد فرقه در شیعه به وجود آمده است و امامان زیادی را شیعیان برای خود تراشیده‌اند که فرقه امامیه (۱۲ امامی) یکی از آن فرقه‌ها می‌باشد.

کسانی که می‌گویند منظور از «اولی الامر» ۱۲ امام است اول باید ۱۲ امام از جانب خدا را ثابت کنند و بعداً بگویند منظور از «اولی الامر» ۱۲ امام است. ثانیاً این که واژه «اولی الامر» به صورت جمع آمده و این می‌رساند که در زمان نزول این آیه افرادی به عنوان «اولی الامر» وجود داشته‌اند و از آیه ۸۳ همین سوره به دست می‌آید که «اولی الامر» فرماندهان لشکری بوده‌اند و اگر دقت نماییم منظور از «اولی الامر» در امور دینی نیست زیرا دین به کتاب خدا و سنت رسول او تمام می‌شود و نمی‌توان سخن جدیدی را به عنوان دین گفت که در این دو مأخذ نباشد از طرفی در آیه ۸۳ همین سوره مشاهده می‌نماییم که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾

یعنی: «و چون ایشان (منافقین) را خبری از مسائل امنیتی می‌رسد که خوف و هراس در دل‌هایشان ایجاد نماید یا امنیت خاطر بخشد بی‌مهابا انتشارش دهند حال آن که شایسته بود (این‌گونه اخبار را) به رسول و کاردانانی (اولی الامر) که از میان خودشان باشد ارجاع دهند...».

از این آیه که واژه «اولی الامر» در آن است به دست می‌آید که موضوع مربوط به مسائل دینی که انتشارشان هیچ اشکالی ندارد نیست بلکه در ارتباط با اسرار نظامی است که فاش ساختن آن صلاح نیست و به دست می‌آید که «اولی الامر» مأموران و سرپرستان مختلف کشوری و لشکری بودند.

دیگر این که شیعیان می‌گویند در سوره مائده (چند سال بعد از سوره نساء نازل شده) خداوند به پیغمبر امر فرموده که علی را جانشین خود گرداند می‌گوییم به فرض، ادعای شما درست باشد در زمان نزول این آیه (آیه ۵۹ سوره نساء) که در آن «اولی الامر» آمده علی هنوز امام نشده بوده چه برسد به بقیه امامان شیعه که در آیه به آنان اشاره نموده باشد. و در چند صفحه قبل ثابت نمودیم که آیه ۶۷ سوره مائده که شیعیان آن را درباره جانشینی علی می‌دانند درباره چیز دیگری است.

دیگر این که از دنباله آیه ۵۹ سوره نساء به دست می‌آید که «اولی الامر» مرجع مطلق نیستند و می‌توان با ایشان در امر و یا اموری اختلاف داشت، که در این صورت باید مورد اختلاف را به مرجع بالاتر که کتاب و سنت است ارجاع داد.

خداوند در آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خودتان اطاعت نمایید و اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خدا و رسول ارجاع کنید اگر به خدا و روز دیگر ایمان دارید...».

از این آیه به دست می‌آید که مؤمنین در اثر اختلاف در چیزی باید ببینند خداوند در قرآن چه گفته است و سنت رسول او در مورد آن چیز چه بوده است و در این آیه مشاهده می‌نماییم که ذکری از رجوع به اولی الامر نیست و این آیه می‌رساند که مؤمنین با «اولی الامر» نیز می‌توانند تنازع داشته باشند و بعد از اختلاف باید به کتاب خدا و سنت رسول او مراجعه نمایند و لذا در تفسیری در ذیل همین آیه شریفه آمده است که:

زمانی پیامبر عده‌ای را به فرماندهی یکی از مسلمانان برای مقابله با تجاوزی فرستاد در بین راه امیر سپاه خواست فرمانبری سربازان را امتحان کند، آتشی افروخت و به ایشان امر کرد داخل شوند. همگی به استناد ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ از فرمان وی امتناع کردند و گفتند: «در آیه اول اطاعت از خدا است که او هم در قرآن فرموده خود را نکشید و دستور تو وقتی معتبر است که مغایرت با آن نداشته باشد». پیغمبر وقتی از ماجرا آگاه شد عمل سربازان را تأیید کرد.

آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾

سؤال: می‌گویند آیه‌ی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ۝﴾ که در سوره مائده است درباره حضرت علی نازل شده است؛ آن‌گاه که در نماز انگشترش را به سائل داده است. نظر شما در این باره چیست؟

جواب: آیه‌ای را که مطرح نمودید آیه ۵۵ سوره مائده است. ابتدا آن را ترجمه می‌نماییم و سپس به توضیح آن می‌پردازیم.
خداوند در آیه ۵۵ سوره مائده می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ۝﴾

یعنی: «جز این نیست که دوست و یاور شما خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آورده‌اند؛ آنان که نماز را بر پا می‌دارند و با خضوع (طیب خاطر) زکات می‌دهند».

اول این که اگر این آیه در شأن حضرت علی نازل شده بود مگر نمی‌بایست در آن به صراحت نام و نشان حضرت علی ذکر می‌شد؟ مثلاً گفته می‌شد: «جز این نیست که ولی شما خدا و رسول او و علی بن ابی طالب است».

دوم این که در آیه ۵۵ سوره مائده مشاهده می‌نماییم که افعال و ضمائر به صورت جمع آمده‌اند و اگر منظور شخص معینی بود و یک نفر بود باید به صورت مفرد می‌آمد.

دیگر این که رکوع در قرآن به معنی خضوع نیز آمده است و در آیه ۲۴ سوره ص آمده است:

﴿وَطَنَّ دَاوُودُ أَنْمَا فَتَنَّهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ (۲۴)

یعنی: «و گمان نمود داوود که او را آزموده‌ایم پس طلب آمرزش نمود از پروردگار خود و بازگشت به خدا با حالت خضوع».

از این آیه به دست می‌آید که «راکعاً»، به معنی خضوع است و به معنی رکوع در نماز نیست زیرا اگر به معنی رکوع در نماز بود در این آیه باید به صورت جمله «خَرَّ سَاجِدًا وَأَنَابَ» بیاید. و در آیه ۵۵ سوره مائده یعنی آیه مورد بحث ما فرموده: ﴿... وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. یعنی: «... و با حالت فروتنی زکات می‌پردازند».

و این از صفات مؤمنین است که با حالت فروتنی و از طیب خاطر زکات می‌پردازند برخلاف منافقین که با کراهت زکات می‌دهند و وصفشان در آیه ۵۴ سوره توبه آمده است که خداوند درباره آنها می‌فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرْهُونَ﴾ (۵۴)

یعنی: «و هیچ چیز مانع از پذیرفته شدن انفاق‌های آنان نشد جز با (حال) کسالت نماز به جا نمی‌آورند و جز با کراهت انفاق نمی‌کنند».

و از آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره مائده به دست می‌آید که برخی از مؤمنین مایل بودند با یهود و نصاری دوستی برقرار کنند و همچنین منافقان نیز این میل را داشتند که

خداوند در آیه ۵۱ سوره مائده آنان را از این کار نهی می‌کند و در آیه ۵۵ سوره مائده مشاهده نمودید که فرموده است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

و در این آیه سه صفت از صفات مؤمنین را که یکی ایمان است و دیگری برپایی نماز و سومی پرداختن زکات با طیب خاطر، بیان می‌دارد و در حقیقت در آیه ۵۵ سوره مائده فرموده که به جای دوستی گرفتن آن گروه از یهود و نصاری که معاند هستند خدا و رسولش و مؤمنان را به دوستی بگیرند و از قرآن به دست می‌آید که روابط دوستی مؤمنان دو طرفه هست؛ یعنی هر مؤمنی «ولی» (دوست) برای مؤمن دیگر می‌باشد. و در این باره در آیه ۷۲ سوره انفال آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾

یعنی: «همانا آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مال‌ها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند و آن کسانی که پناه دادند و یاری نمودند دوستان (اولیاء) یکدیگرند...». پس به روشنی معلوم است که معنی آیه ۵۵ سوره مائده چیست. در مورد داستان ساختگی انگشتر دادن علی به سائل در موقع نماز، شیخ کلینی در کتاب کافی نوشته است که انگشتری که علی در موقع رکوع به سائل داد خراج چند سال یمن بود و حضرت به عنوان حقی از زکات جمع‌آوری شده به فقیرش داد.

در جواب می‌گوییم این ثروت عظیم را علی چرا به یک فقیر داد؟ دیگر این که همان‌گونه که اشاره نمودیم اگر این آیه درباره حضرت علی نازل شده بود باید افعال و ضمایر به صورت مفرد می‌آمد ولی افعال و ضمایر به صورت (الَّذِينَ - يُقِيمُونَ - يُؤْتُونَ - هُمْ - رَاكِعُونَ) جمع آمده است.

و اگر خداوند می‌خواست علی را جانشین پیامبر کند و یا درباره ولایت او سخن گوید مگر نمی‌توانست در یک آیه به صراحت نام و نشان او را بگوید و از جانشینی

و یا ولایت او سخن به میان آورد؟

در قرآن سوره‌ای به نام انبیاء داریم و سوره‌ای به نام مؤمنون داریم ولی سوره‌ای به نام امامت و یا ولایت نداریم.

و همان‌گونه که مشاهده نمودید معنی آیه ۵۵ سوره مائده چیز دیگری است و شیعیان در طول تاریخ چون دلیلی برای اثبات امامت و ولایت نداشته‌اند به برخی آیات من جمله این آیه که ربطی به مسأله ولایت ندارد متمسک شده‌اند.

دلایل دیگری نیز درباره این که آیه ۵۵ سوره مائده در شأن حضرت علی نازل نشده وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آن دلایل خودداری می‌نمایم.

فناء فی الله

سؤال: نظر شما درباره‌ی «فناء فی الله» چیست؟

جواب: برداشت این جانب از قرآن درباره «فناء فی الله» این است که این عقیده بر خلاف آیات قرآن است، این که برخی می‌گویند از خداییم و به خدا می‌پیوندیم این سخن صحیحی نیست. بلی، ما از خدا هستیم و یا به عبارتی خدا ما را آفریده است ولی از جنس خدا نیستیم؛ نه جسم مان و نه روح مان. و هیچگاه با خدا یکی نمی‌شویم بلکه اگر متقی باشیم در آخرت به بهشت خدا برده می‌شویم و در آیات مربوط به بهشت آیاتی است که نشان می‌دهد در آنجا نیز بین خالق و مخلوق فرق است و مؤمنین در آنجا به حمد خداوند مشغول خواهند بود و در آنجا نعیم مادی وجود دارد و همان‌گونه که در دنیا نیز مخلوق هیچگاه خالق نمی‌شود در آنجا نیز مخلوق است و خالق نیست.

سؤال: پس معنی آیه ﴿... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ چیست؟ مگر نمی‌فرماید که

هدایت شدگان هنگام مصیبت می‌گویند: «... ما از خداییم و به او می‌پیوندیم»؟

جواب: در آیه ۱۵۶ سوره بقره آمده است که در هنگام مصیبت (هدایت شدگان)

می‌گویند: ﴿... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. یعنی: «... برای خداییم و به سوی او رجعت

می‌نماییم».

خداوند ما را برای عبادت نمودن خود آفریده است و در آیه ۵۶ سوره الذاریات می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾

یعنی: «جن و انس را نیافریدم مگر این که مرا عبادت کنند».

پس مشاهده می‌نماییم که معنی «إِنَّا لِلَّهِ» این است که «برای خداییم» نه این که از جنس خداییم. دیگر این که معنی «... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» این است که در قیامت (قبل از ورود به دوزخ یا بهشت) در محکمه الهی قرار می‌گیریم. و خداوند در این باره در آیه ۲۸۱ سوره بقره به رباخواران می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

﴿٢٨١﴾﴾

یعنی: «بترسید از روزی که در آن روز به سوی (محکمه الهی) بازگشت داده می‌شوید سپس به هر نفسی آنچه کسب کرده داده می‌شود و ظلم کرده نشوند».

پس مشاهده می‌نماییم که رجوع به الله، حاضر شدن در محکمه الهی در قیامت است و آن هم قبل از ورود به دوزخ یا بهشت. و ارتباطی به «فناء فی الله» ندارد.

تناسخ

سؤال: آیا تناسخ وجود دارد؟

جواب: خیر، هیچکس یک بار بیشتر به دنیا نمی‌آید و آیاتی در قرآن مؤید این

مدعا است؛ من جمله این که خداوند در آیه ۲۸ سوره بقره می‌فرماید:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ

تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾﴾

یعنی: «چگونه به خدا کافرید در حالی که جماد بودید پس زنده کرد شما را سپس

می‌میراند شما را سپس زنده می‌کند شما را سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید».

این آیه شریفه نشان می‌دهد که برای هر بشری یک زندگی در دنیا و یک مرگ در دنیا و بعد از آن زنده شدن در قیامت است.

سؤال: در این آیه که مطرح نمودید آمده است «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا» یعنی: «مرده بودید» و منظور مرده بودن قبل از آمدن به این دنیا است. نظر شما چیست؟

جواب: جمله «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا» به معنی جماد بودید است و درباره بت‌ها نیز که از سنگ و گِل و امثال آن است کلمه «اموات» به کار رفته که به معنی جماد است. در این باره در آیه ۲۰ و ۲۱ سوره نحل می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۖ أََمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ۖ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۝﴾

یعنی: «آن کسانی را که به غیر از خدا می‌خوانند چیزی را خلق نمی‌کنند و خودشان خلق شده‌اند (۲۰) امواتی (جماداتی) هستند و نه زندگان و درنیابند که چه وقت برانگیخته شوند (۲۱)».

پس به دست می‌آید که طبق آیه ۲۸ سوره بقره برای هرکسی یک زنده شدن در دنیا یک مرگ در دنیا و یک زنده شدن در قیامت است و این آیه، تناسخ را رد می‌نماید.

و همچنین در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون مشاهده می‌نماییم که کسی که از این جهان رحلت نماید به این جهان باز نمی‌گردد بلکه روحش در برزخ تا قیامت خواهد ماند. خداوند در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۝ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ ۚ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝﴾

یعنی: «تا آن‌گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد گوید: پروردگارا، مرا باز گردانید (۹۹) تا شاید من در آنچه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است این سخنی است که او گوینده آن است و ورای ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد (۱۰۰)».

این آیه نشان می‌دهد که هر کس که بمیرد تا قیامت در عالم برزخ خواهد بود و به این دنیا بازگردانیده نخواهد شد.

وحدت وجود

سؤال: درباره وحدت وجود در قرآن چه آمده است؟

جواب: وحدت وجود در قرآن رد شده است هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که در آن گفته شده باشد خداوند عین هر شیئی است بلکه در آیات قرآن خدا را خالق کل شیء معرفی نموده است و همچنین در قرآن آیاتی است که خدا را به هر چیز محیط دانسته است و خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ . یعنی: «... و او با شماست هر جا که باشید و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست».

در این آیه شریفه مشاهده می‌نماییم که فرموده است: «... خدا با شماست هر جا که باشید.» و فرموده است «خدا عین شماست». عالم محدود است و خدا نامحدود است و قبل از این که عالم را خدا به وجود آورده باشد خدا وجود داشته است و از ازل وجود داشته است ولی عالم حادث است و محدود و خدا قدیم است و نامحدود. در خطبه اول نهج البلاغه تفسیر جالبی از آیاتی که درباره خدا در قرآن است نموده و گفته است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يَذُرُّهُ بَعْدَ الْهَمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مُحَدَّدٌ، وَلَا نَعْتُ مَوْجُودٌ، وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ. فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَنَشَرَ الرِّيَّاحَ بِرَحْمَتِهِ، وَوَتَّدَ بِالْصُّخُورِ مَيْدَانَ أَرْضِهِ. أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالَ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَكَمَالَ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالَ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَكَمَالَ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ،

وَمَنْ قَالَ: «فِيمَ» فَقَدْ صَمَتَهُ، وَمَنْ قَالَ: «عَلَامَ؟» فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ. كَأَنَّ لَا عَنْ حَدِّثٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَةِ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْجِشُ لِفَقْدِهِ. أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً، بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا، وَلَا تَجَرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا، وَلَا حَرَكَةٍ أَحَدَثَهَا، وَلَا هَمَامَةَ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا...». یعنی: «ستایش مخصوص آفریننده‌ای

است که سخنگویان فصیح به کمترین پایه‌ی توصیف او نرسند و محاسبان دقیق نعمت بی‌شمارش را به تعداد در نیاورند. خداپرستان که در اطاعتش می‌کوشند آن گونه که لایق اوست نمی‌توانند او را پرستش کنند. افکار بلندنظران به حقیقت ذاتش راه نیابد و عقول عالیه هوشمندان در دریای حقیقتش غوص نتواند. خدایی که اوصاف کمالیه‌اش را حدّ و نهایت نیست و به وصف و تعریف درنیاید و در حدود زمان و امتداد زمانی ننگجد. جهانیان را به قدرت کامله خود بیافرید. باده را برای انبساط رحمت خود در جهان برانگیخت و عرصه زمین را به کوه‌ها استوار ساخت. نخستین پایه دین ایمان و معرفت اوست و کمال مرتبه توحید اخلاص به اوست و کمال اخلاص منزّه دانستن ذات یکتا و یگانه‌اش از هر وصفی که عقول در او بیندیشد می‌باشد زیرا هر صفتی مغایر با موصوف و هر موصوفی مباین با صفت است. پس هر که خدا را توصیف کند به صفاتی که عین ذات او نباشد برای او قرین ثابت کرده و هر که قرین برای او بیندیشد از مقام شناسایی و توحید او درمانده و به ورطه شرک افتاده است و هر که در او مشرک گردد وی را به یکتایی نشناخته و مرکب پنداشته و چنین کس جاهل به معرفت خدا و جاهل به توحید اوست و دلیل جهل به توحید خدای متعال اشاره کردن به اوست زیرا لازمه اشاره مکانی به او حدّ و اندازه و تعدّد وی است و خدا از آن معانی منزّه است و هر که خدا را در مکان پندارد او را محاط دانسته و هر که خدا را بر چیزی تصور کند عالم را از احاطه او خالی تصور کرده است. خداوند موجود ازلی است. نه حادث است که از عدم به وجود آمده باشد. با همه موجودات هست ولی نه به طور اتصال و بیرون از هر موجودی هست ولی نه به صورت دوری و به وسیله و حرکت نیازمند نیست. خداوند بیناست به حقایق موجودات پیش از آن که اشیاء را به عرصه وجود درآورد و او فرد یگانه است زیرا موجودی که به او انس جوید نبود و از این یگانگی وحشتی نداشت. خلاق را به نظمی که علم ازلی او مقتضی بود ایجاد فرمود بی آن که به فکر و تأمل و حرکت و تجربه نیازمند باشد...».

این خطبه که الهام گرفته شده از آیات قرآن است خدا را به خوبی وصف نموده و وحدت وجود را رد می‌کند.

بینایی چشم یعقوب به وسیله پیراهن یوسف

سؤال: در سوره یوسف آمده است که پیراهن یوسف را وقتی به روی صورت یعقوب انداختند چشم یعقوب بینا شد. چگونه می‌شود که یک پیراهن باعث بینایی کوری شود؟

جواب: این معجزه الهی بوده است همچنان که عصای موسی باعث شکافته شدن دریا شد.

نکته‌ای را که باید در این مورد در نظر داشت این است که هر پیراهنی باعث بینایی کسی نمی‌شود و فقط پیراهن یوسف بوده است که باعث بینایی یعقوب شده است. دیگر این که پیراهن یوسف باعث بینایی پدرش یعقوب شده و اگر آن پیراهن را به روی صورت کورهایی که در آن زمان بودند می‌انداختند آنها بینا نمی‌شدند و در تاریخ سراغ نداریم که نوشته شده باشد آن پیراهن باعث بینایی کورها در جامعه یوسف شده است. دیگر این که پیراهن یعقوب که پیامبر بوده باعث بینایی اش نشده است و اگر پیراهن یعقوب شفا می‌داد آن را به روی چشمش می‌انداخت تا بینا شود و دیگر احتیاجی به پیراهن یوسف نبود و همان‌گونه که گفته شد خداوند اراده کرده بود که پیراهن یوسف باعث بینایی پدرش شود و معجزه الهی در آن زمان بوده است و عصای موسی که باعث شکافته شدن دریا شد و همچنین هنگامی که آن را به سنگ زد باعث فوران آب شد معجزه الهی بوده است و آن عصا در دست موسی باعث شد که دریا شکافته شود و یا از سنگ آب بیرون بیاید و اگر دست شخص دیگری بود و آن را به دریا می‌زد دریا شکافته نمی‌شد و اگر آن را به سنگ می‌زد آب از سنگ بیرون نمی‌آمد بلکه خداوند اراده نمود که اگر موسی آن عصا را در هنگام فرار از فرعونیان به دریا بزند دریا شکافته شود و خشکی در دریا پدید آید. و همچنین اراده نمود که بعد از طلب آبی که موسی از خدا نمود به دستور خدا موسی

عصایش را به سنگ بزند و چشمه‌هایی از آب ظاهر شود و چه بسا در حالت عادی موسی عصایش را اگر به دریا می‌زد دریا شکافته نمی‌شد و یا اگر عصایش را به سنگ می‌زد چشمه‌ها پدید نمی‌آمد و در مورد پیراهن یوسف نیز یک‌بار خداوند اراده نمود که به وسیله این پیراهن یعقوب را بینا گرداند و این معجزه الهی به وقوع پیوست و لذا اگر کسی خاصیتی برای پیراهنی و یا شیء دیگر قائل شود و بگوید آن پیراهن و یا آن شیء ذاتاً شفا می‌دهد بت پرست می‌شود و به خدا افترا می‌بندد.

البته غسل و داروها و میوه‌ها گاهی باعث شفا می‌شوند و این برای خاصیتی است که خداوند در آنها نهاده است ولی پیراهن و یا شیئی دیگر که خاصیت فوق طبیعی ندارند باعث شفا نخواهند شد و اعتقاد به شفا بخشی آنها شرک است.

آیه تطهیر

سؤال: منظور از «اهل بیت» در آیه تطهیر که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾ چه کسانی هستند؟

جواب: شما تنها نیمی از آیه را خواندید باید به نیمه قبل آیه و همچنین آیات ماقبل و مابعد توجه کنیم. آیات قرآن را باید همه جانبه مورد بررسی قرارداد. خداوند در آیات ۲۸ تا ۳۳ سوره احزاب، همسران پیامبر را مخاطب قرار می‌دهد و ارشاد می‌نماید و در آیه ۳۳ به آنان می‌فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾﴾

یعنی: «و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار نکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و رسولش را فرمان برید جز این نیست که خدا اراده می‌نماید آلودگی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

آیه‌ای که شما در سؤال مطرح نمودید همین آیه ۳۳ احزاب است که با توجه به

آیات قبل از آن و همچنین خود آیه و آیه بعد از آن معلوم است که مقصود از (اهل بیت) در این آیه همسران پیامبر هستند.

و اهل بیت حضرت ابراهیم نیز همسر ابراهیم بوده است زیرا در آیه ۷۳ سوره هود مشاهده می‌نمایید که رسولان الهی به همسر ابراهیم می‌گویند:

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ (۷۳)

یعنی: «(رسولان الهی به همسر ابراهیم) گفتند: آیا تو از کار خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت باد و همانا او (خدا) ستوده‌ای بزرگوار است».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که همسر ابراهیم را اهل بیت ابراهیم معرفی می‌نماید و آیات ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ سوره احزاب به روشنی نشان می‌دهد که منظور از اهل بیت پیامبر در درجه اول همسرانش می‌باشند و این احتمال وجود دارد که علاوه بر همسران، دختران پیامبر را نیز که در زمان نزول این آیه در بیت پیامبر بوده‌اند شامل شود. حال ممکن است این سؤال به نظر برسد که در آیه ۳۳ سوره احزاب چرا ضمیر (کم) آمده است و چرا ضمیر «کن» که برای جمع مخاطب مؤنث است به کار نرفته است؟ جواب این است که چون پیامبر نیز اهل آن بیت بوده است برای قاعده تغلیب ضمیر را به صورت مذکر آورده است و اگر دقت نماییم در آیه ۷۳ سوره هود نیز که مخاطب همسر ابراهیم است ضمیر به جای (ک) به صورت (کم) آمده است چون ابراهیم نیز از اعضای بیت خودش بوده است و دلیل دیگر اینکه چون ضمیر «کم» به اهل که مذکر است بر می‌گردد بصورت جمع مذکر آورده شده است.

پس به روشنی معلوم است که مقصود از «أَهْلَ الْبَيْتِ» در آیه ۳۳ سوره احزاب همسران پیامبر بوده است.

نکته دیگری که در این آیه است اراده خدا بر پاک نمودن خانواده پیامبر از پلیدی است و این اراده تشریعی بوده و اراده تکوینی نیست. خداوند به وسیله آیات قرآن که بر پیامبر فرستاده اراده نموده که خانواده پیامبر را از پلیدی پاک گرداند و یا به

عبارتی اگر آنان از دستورات قرآن پیروی نمایند به پلیدی اصلاً آلوده نگردند. و این بستگی به خود آنها داشته که تا چه اندازه مطیع فرامین و آیات قرآن باشند. کما این که درباره وضو نیز خداوند خواسته به وسیله وضو مؤمنین را پاک گرداند و این به خود مؤمنین بستگی دارد که تا چه اندازه مقید به نماز خواندن و وضو گرفتن باشند. و در آیه ۶ سوره مائده که درباره وضو است می فرماید:

﴿... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ...﴾

یعنی: «(به وسیله احکام وضو و غسل و تیمم) خدا نمی خواهد بر شما تنگ گیرد ولی اراده می کند شما را پاک گرداند...».

در این آیه مشاهده می نماییم که خداوند اراده نموده به وسیله احکام وضو و غسل و تیمم (جسم و روح) مؤمنان را پاک گرداند و اراده خدا در این جا تشریعی است و اراده تکوینی نیست. و لذا اگر برای نماز کسی وضو نگیرد و یا هنگامی که جنب است غسل نکند البته به اجبار پاک نمی شود بلکه اطاعت از فرامین خدا که در قرآن است باعث پاک شدن می شود و در مورد آیه تطهیر نیز اطاعت از قرآن است که باعث پاکی خانواده پیامبر می شود و خداوند به وسیله قرآن و ارشادات در آن اراده نموده که خانواده پیامبر را پاک گرداند و یا به عبارتی آنها به وسیله پیروی از قرآن به رجس و گناه آلوده نشوند. حال اگر آنان از قرآن پیروی نمی نمودند به اجبار پاک نمی شدند پس به روشنی معلوم است که منظور از «اهل بیت» در آیه ۳۳ سوره احزاب همسران پیامبر می باشند.

آیا در آخر زمان بندگان صالح زمین را به ارث می برند؟

سؤال: آیا در آخر زمان بندگان صالح زمین را به ارث می برند؟

جواب: خیر، این طور نیست و در قرآن نیامده که صالحین در آخر زمان زمین را به ارث می برند.

سؤال: مگر خداوند در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء نمی فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (۱۰۵)

یعنی: «در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند».

جواب: بلی، خداوند این آیه را فرموده است ولی اگر به آیات قبل از این آیه توجه کنیم مشاهده می‌نماییم که آن آیات درباره قیامت است دیگر این که اگر به زبور حضرت داوود که در آیه، آدرس آن داده شده است مراجعه نماییم در آیه ۲۹ مزامیر ۳۷ مشاهده می‌نماییم که می‌فرماید: «صالحان وارث زمین خواهند شد و در آن تا ابد سکونت خواهند کرد».

این آیه از کتاب زبور اشاره به بهشت است که مؤمنین در آن تا ابد سکونت خواهند نمود. اشاره به زمین بهشت است نه اشاره به زمین دنیا. زیرا کسی در دنیا تا ابد زندگی نخواهد کرد و فانی خواهد شد و بالاخره قیامت برپا می‌شود و در آیه ۷۴ سوره زمر مشاهده می‌نماییم که منظور از «ارض» زمین بهشت است و می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ^ط

فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ﴾ (۷۴)

یعنی: «بهشتیان در بهشت خواهند گفت) سپاس برای خدایی است که به وعده خویش وفا نمود و به ما زمین را به ارث داد. جای گیریم از بهشت هر جا که خواهیم و چه خوب است پاداش عمل کنندگان».

و از آیات ۱۴ و ۶۴ سوره مائده به دست می‌آید که تا قیامت نصاری در روی زمین هستند و میان برخی از آنان دشمنی است و همچنین تا قیامت یهود بر روی زمین هستند و میان برخی از آنان دشمنی است. پس جامعه ایده‌آلی را که برخی می‌پندارند که در دنیا به وجود می‌آید طبق این آیات و برخی دیگر از آیات قرآن هرگز به وجود نخواهد آمد و صالحان وارثان کُل زمین خواهند شد.

آیه: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا﴾

سؤال: می‌گویند آیه ۵ سوره القصص که در آن می‌فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۝﴾ یعنی: «اراده کردیم که منت نهیم بر کسانی که مورد استضعاف در زمین قرار گرفتند و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم» دلیل بر این است که مستضعفان وارثان زمین خواهند شد؟

جواب: در تفسیر هر آیه از قرآن باید ما قبل و ما بعد آیه را مورد توجه قرار داد حال از یک آیه قبل تا یک آیه بعد از آیه ۵ را مورد توجه قرار می‌دهیم. خداوند در آیه ۴ تا ۶ سوره القصص می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۝ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۝ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَمْلَانَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ۝﴾

یعنی: «فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت و مردم آنجا را گروه گروه ساخت، گروهی از آنان را زبون می‌داشت پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده بر جای می‌گذاشت و از فسادکاران بود (۴) و اراده نمودیم بر کسانی که در آن سرزمین زبون شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و آنان را وارث آن (زمین) کنیم (۵) و در زمین قدرتشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آن بیمناک بودند بنمایانیم (۶)».

به روشنی معلوم است که منظور از مستضعفین در این آیات، مستضعفین بنی‌اسرائیل در زمان موسی هستند که سرزمین‌های فرعون و فرعونیان را به ارث بردند و خداوند در آیه ۱۳۷ سوره اعراف به ارث بردن زمین‌ها توسط مستضعفان بنی‌اسرائیل اشاره می‌فرماید:

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُّونَ مَشْرِقِ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا ۖ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ بِمَا صَبَرُوا ۖ وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ

فِرْعَوْنَ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾

یعنی: «و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند (بخش‌های) باختری و خاوری سرزمین (فلسطین) را که در آن برکت قرار داده بودیم به میراث عطا کردیم و برای آن که صبر کردند وعده نیکوی پروردگارت به بنی‌اسرائیل تحقق یافت و آنچه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند ویران کردیم».

پس مشاهده می‌نماییم که منظور از مستضعفین در آیات ۴ و ۵ و ۶ سوره القصص همان مستضعفین بنی‌اسرائیل هستند که وارث آن سرزمین‌ها شدند.

حال ممکن است کسی سؤال نماید که چرا در آیه شماره ۵ فعل «نُرِيدُ» به صورت مضارع آمده است؟ و اگر مربوط به فرعون و مستضعفان آن دوره بوده است پس چرا به صورت ماضی نیامده است؟ جواب این است که اولاً چون افعال «عَلَا - جَعَلَ» به صورت ماضی است و فعل «نُرِيدُ» که بعد از آن افعال به صورت مضارع است این فعل (نُرِيدُ) ماضی استمراری را معنی می‌دهد. ثانیاً: چون اراده خدا به زمانی بعد از استضعاف قوم بنی‌اسرائیل بوده است به صورت مضارع بیان فرموده است و همچنین در آیه ۴ سوره القصص مشاهده می‌نماییم که فعل «يُذَبِّحُ» (سر می‌برد) نیز به صورت مضارع آمده است در صورتی که می‌دانیم فرعون در گذشته در زمان موسی پسران را سر می‌بریده است ولی چون فعل «عَلَا» و «جَعَلَ» که به صورت ماضی هستند در قبل از فعل «يُذَبِّحُ» هستند فعل «يُذَبِّحُ» ماضی استمراری را معنی می‌دهد و به معنی «سر می‌برد» است و همچنین چون سر بردن قوم توسط فرعون بعد از استضعاف قومش بوده است به صورت مضارع بیان شده است. و همچنین در آیه ۶ مشاهده می‌نماییم که افعال «نُمَكِّنَ» - «نُرِي» به صورت مضارع آورده شده است در صورتی که فرعون و هامان در گذشته بوده‌اند پس به روشنی معلوم است که منظور از مستضعف در آیات ۴ و ۵ و ۶ سوره القصص همان مستضعفین بنی‌اسرائیل در زمان فرعون می‌باشند.

آیه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ﴾

سؤال: در آیه ۹ سوره صف، خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

یعنی: «او (خدا) کسی است که پیامبرش را با هدایت و آئین حق به سوی مردم فرستاد تا آئین او را بر تمام آیین‌ها پیروز گرداند هرچند که مشرکان را خوش آیند نباشد. آیا این آیه دلیل بر این نیست که بالاخره تمام مردم جهان در آینده مسلمان می‌شوند؟

جواب: در مورد این آیه باید دانست که برخی از علمای شیعه این آیه را تحقق یافته در صدر اسلام می‌دانستند که پیغمبر و اصحابش بر جزیره العرب مسلط شدند و اسلام بر همه آن مکان‌ها غلبه نمود؟ من جمله آقای ابوالقاسم خویی در کتاب «البیان» در بحث اعجاز قرآن این آیه را تحقق یافته در صدر اسلام می‌داند و برخی از مفسرین می‌گویند اسلام در میدان‌های جنگ بر یهود و نصاری و کفار غلبه یافت.

حال ما روشن می‌سازیم که این آیه در چه موردی است:

۱- در این آیه قید «أَرْسَلَ رَسُولَهُ» آمده است یعنی خداوند رسولش را فرستاد تا آیین خود را بر آیین‌های دیگر غالب گرداند پس معلوم می‌شود غلبه آیین حق به وسیله رسول یعنی محمد ﷺ باید انجام شود و بدین جهت است که برخی گفته‌اند در میدان‌های جنگ محمد ﷺ بر کفار و اهل کتاب غلبه نمود.

۲- در قرآن در آیه ۱۴ و ۶۴ سوره مائده تصریح نموده که نصاری و یهود تا روز قیامت وجود دارند و محو نخواهند شد و اگر ما بگوییم این آیه (آیه ۹ سوره صف) می‌گوید تمام ادیان از بین می‌روند و همه در جهان مسلمان می‌شوند با آیه ۱۴ و ۶۴ سوره مائده مغایر می‌شود. خداوند در آیه ۶۴ سوره مائده می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَاللَّيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ...﴾

یعنی: «یهودیان گفتند که دست خدا بسته است دستشان بسته باد و لعنت کرده شدند به واسطه آنچه گفتند، بلکه دست (قدرت) خدا باز است انفاق می کند آن گونه که بخواهد و البته آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده کفر و طغیان آنها را زیاد می کند و میانشان تا روز قیامت کینه و دشمنی افکنديم...».

از این آیه به دست می آید که تا روز قیامت یهود وجود دارند و میان برخی از آنان کینه و دشمنی وجود خواهد داشت و همچنین از آیه ۱۴ سوره مائده نیز به دست می آید که تا روز قیامت نصاری وجود خواهد داشت و میان برخی از آنان کینه و دشمنی وجود خواهد داشت و به عبارتی هیچ گاه بر روی کره زمین همه مسلمان نخواهند شد و در حقیقت، این آیات نشان می دهند که مهدویت یک عقیده بی اساسی است.

۳- در آیه ۹ سوره صف که در ابتدای سؤال مطرح نمودید خداوند نفرموده است که رسول را فرستاد تا ادیان دیگر را محو نماید بلکه فرموده بر آنها غالب گرداند و خداوند در آیه ۲۱ سوره مجادله می فرماید:

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي...﴾

یعنی: «نوشت خدا که پیروز می شوم من و رسولانم...».

و می دانیم که برخی از رسولان الهی را کشتند و در ظاهر رسولان شکست خوردند. پس منظور از غلبه، غلبه معنوی است نه غلبه ظاهری. و منظور از غلبه دین حق بر همه ادیان غلبه معنوی می باشد.

آیه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾

سؤال: خداوند در آیه ۵۵ سوره نور فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾

یعنی: «وعدده داد خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل های صالح انجام داده اند که

آنها را در زمین خلیفه گرداند همان‌طور که کسانی را که قبل از ایشان بودند در زمین خلیفه گردانید و برای ایشان دینشان را که برایشان برگزید مکنت دهد و ترس آنها را بعد از خوفشان تبدیل به امنیت گرداند تا این که مرا عبادت کنند و شریکی برایم قرار ندهند و هر کس بعد از آن کافر شود آنان فاسقان خواهند بود».

آیا این آیه دلیل بر این نمی‌شود که در آخر زمان حکومت عدل تشکیل می‌شود و همه‌ی زمین از آن مؤمنین خواهد شد؟

جواب: ۱- در این آیه ذکر «ءَامَنُوا مِنْكُمْ» به طور خطاب است که معلوم می‌شود درباره کسانی است که در زمان پیامبر بوده و این آیه را از پیامبر شنیده‌اند.

۲- در این آیه قید شده: ﴿كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ یعنی: «(ایمان آورندگان از شما را جانشین می‌سازد) همان‌گونه که قبل از ایشان را جانشین گرداند».

و اگر در قرآن دقت نماییم مشاهده می‌نماییم که خداوند کسانی را که قبل از محمد (ﷺ) بوده‌اند و در این آیه ذکر فرموده بر تمام کره زمین خلافت و سلطنت نداده است. مثلاً در آیه ۲۶ سوره ص می‌فرماید:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾

یعنی: «ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم پس بین مردم مطابق حق حکم کن...».

از این آیه به دست می‌آید که منظور از «خلیفه فی الأرض» خلیفه شدن در تمام کره زمین نیست. زیرا حضرت داوود بر بخشی از زمین حکومت نموده و بر تمام اهل آن حکومت نمی‌کرده است. زیرا در قرآن در داستان حضرت سلیمان مشاهده می‌نماییم که سلیمان که فرزند داوود بوده و جانشین او بوده از شهر دیگری که در نقطه‌ای دور از فرمانرواییش وجود داشته بی‌خبر بوده است و هدهد برای او خبر آورده است و همچنین در آن شهر مردم خورشید پرست بودند و اگر داوود (پدر سلیمان) بر تمام کره زمین در آن زمان حکومت می‌کرد آیینش به آن شهری که افراد آن خورشید پرست بودند می‌رسید. پس معلوم می‌گردد که مقصود از خلیفه شدن مسلمانان که خداوند در آیه ۵۵ سوره نور به آنان وعده داده است جانشین ساختن آنها به جای

کفار و غلبه آنها در ناحیه مکه و اطراف آن است که در صدر اسلام به وقوع پیوست و در دعای وحدت که هنگام فتح مکه خوانده شده آمده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، وَحْدَهُ، وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ».

و منظور از «أَنْجَزَ وَعْدَهُ» همان وعده خلافت مسلمین در مکه است که در آیه ۵۵ سوره نور وعده آن داده شده است.

در نهج البلاغه آمده است که هنگام جنگ مسلمین با ایران، علی به این آیه اشاره نموده و به عمر گفت: «وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنْجِزُ وَعْدِهِ». یعنی: ما بر وعده‌ای از خدا قرار داریم و خدا وفا کننده به وعده‌اش می‌باشد. و این جمله از نهج البلاغه نشان می‌دهد که خداوند به صحابه رسول وعده داده است اگر در آینده (پیروزی بر ایران) نیز مؤمن باشند و عمل صالح انجام دهند آنان را پیروز گرداند.

و تنها پیروزی بر ایران نبوده بلکه در فتح مکه نیز آنها را بر کفار مکه پیروز گرداند و فتوحات دیگری را نیز مسلمین داشتند. دیگر این که کلمه «الْأَرْضِ» در این آیه (۵۵ سوره نور) با الف و لام آمده است که می‌توان گفت الف و لام عهد است و بخشی از زمین را شامل می‌شود نه همه کره زمین را کما اینکه در آیه ۷۶ سوره الاسراء می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا...﴾

یعنی: «و (کفار) نزدیک بود که بلغزانند از زمین تا تو را از آن بیرون کنند...».

و پر واضح است که منظور از «الْأَرْضِ» زمین مکه است که کفار می‌خواستند هنگامی که پیغمبر در مکه بود او را از آنجا خارج کنند، نه تمام زمین. و مشاهده می‌نماییم که رسول‌الله و صحابه‌اش در مکه و بخش‌هایی در روی کره زمین حکومت پیدا نمودند و این مهم تحقق آیه ۵۵ سوره نور بود که در آن فرمود:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾

بقیه الله

سؤال: بقیه الله کیست؟

جواب: صحیح این است که سؤال شود بقیه الله چیست؟ در قرآن فقط یک آیه است که کلمه «بقیه الله» در آن است و آن آیه ۸۶ سوره هود است.

خداوند در آیه ۸۶ سوره هود می‌فرماید:

﴿بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ...﴾

یعنی: «آنچه خدا برای شما باقی گذارد بهتر است برای شما اگر ایمان دارید...» برای درک صحیح معنی یک آیه باید قبل و بعد آیه را مورد توجه قرار دهیم و بدین منظور ما آیات قبل و بعد آیه ۸۶ سوره هود را مورد توجه قرار می‌دهیم. خداوند در آیات ۸۴ تا ۸۷ سوره هود می‌فرماید:

﴿وَإِلَىٰ مَدَیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ يَاقَوْمُ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَیْرُهُ ۖ وَلَا تَنقُصُوا الْمِکْيَالَ وَالْمِیزَانَ ۖ إِنِّي أَرٰنُكُمْ بِخَیْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ مُّحِیْطٍ ۝۸۴ وَیَقَوْمُ أَوْفُوا بِالْقِسْطِ ۖ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِیْنَ ۝۸۵ بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۖ وَمَا أَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیْظٍ ۝۸۶ قَالُوا یٰشُعَیْبُ أَصَلٰوْنُكَ تَأْمُرُکَ أَنْ تَتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوَالِنَا مَا نَشَآؤُا إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِیْمُ الرَّشِیْدُ ۝۸۷﴾

یعنی: «به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم گفت: ای قوم من، عبادت کنید خدا را معبودی برای شما جز او نیست و از پیمانه و ترازو کم مگذارید من خیر شما را می‌خواهم از عذاب فراگیر بر شما بیمناکم (۸۴) ای قوم من، پیمانه و ترازو را تمام بدهید و حقوق مردم را کم مدهید و در زمین به فساد سر برمدارید (۸۵) باقیمانده خدا برای شما بهتر است اگر مؤمن هستید و من بر شما نگهبان نیستم (۸۶) گفتند: ای شعیب، آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟ راستی که تو بردبار فرزانه‌ای (۸۷)».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که منظور از «بقیة الله» سود حلالی است که از کسب به دست می‌آید و در تفسیر «مجمع البیان» که از تفاسیر شیعی است در ذیل این آیه می‌گوید: «البقیة به معنی الباقي أي ما أبقى الله تعالى لكم من الحلال بعد إتمام الكيل والوزن خیر من البخس والتطفیف وشرط الإیمان فی كونه خیرا لهم لأنهم إن كانوا مؤمنین بالله عرفوا صحة القول». یعنی: «بقیه در این آیه به معنای باقی مانده است آن چیزی است که خدای تعالی از حلال برای شما گذارد پس از آن که شما کیل و ترازو را کامل و تمام نمایید و بهتر است برای شما از کم‌دادن و کم‌فروشی و منظور از شرط ایمان که در این آیه ذکر شده یعنی تمام دادن پیمانه و ترازو برای ایشان بهتر است اگر به خدا ایمان داشته و صحت این قول را بفهمند».

و نه فقط در تفسیر مجمع البیان بلکه در تفاسیر دیگری از شیعه نیز «بقیت الله» سود حلال ناشی از کسب و کار معنی شده است.

نکته دیگر این که باید ببینیم جمله ﴿بَقِيتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾^(۸۶) را چه کسی گفته است آیا این سخن را مستقیماً خداوند به مؤمنینِ زمانِ محمد^(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و مؤمنینِ زمانِ بعد از محمد^(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که قرآن را مطالعه می‌کنند فرموده است؟ و یا این سخنی است که محمد^(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به قومش گفته و یا سخن شعیب به کم فروشانِ زمانِ خودش بوده است.

اگر بگوییم: این سخن مستقیم خداوند به مؤمنینِ زمانِ پیامبر و مؤمنینِ زمانِ بعد از او باشد با این اشکال مواجه می‌شویم که در همین آیه فرموده است:

﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾^(۸۶) یعنی: «... من حافظ شما نیستم». در صورتی که در آیات دیگر قرآن، خداوند خود را حافظ هر چیزی دانسته است. پس این خطاب خداوند به مؤمنین نیست اگر بگوییم جمله ﴿بَقِيتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾^(۸۶) سخن محمد^(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به قومش است این گفته ما نیز صحیح نمی‌باشد چون در آیات قبل و بعد سخن شعیب است و اگر این جمله سخن

محمد ﷺ به مؤمنین بود لا اقل باید به صورت «یا ایها النبی قل بقیت الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین...» می آمد.

و چاره‌ای نداریم جز این که قبول نماییم که ﴿بَقِیْتُ اللّٰهَ خَیْرٌ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ...﴾ سخن شعیب به کم فروشان زمان خودش می باشد که خداوند آن را در قرآن ذکر نموده است.

پس به روشنی معلوم است که «بقیت الله» سود حلالی است که از کسب و کار به دست می آید و شعیب در زمان خودش مردم را از کم فروشی نهی نموده و از آنان خواسته که به سود حلال قناعت نمایند.

راسخون در علم چه کسانی هستند؟

سؤال: در آیه ۷ سوره آل عمران گفته شده است که تفسیر قرآن را به جز الله و راسخون در علم کسی نمی داند. شما درباره این برداشت از آیه چه نظری دارید؟
جواب: اولاً در آیه ۷ سوره آل عمران گفته نشده است که تفسیر قرآن را به جز الله و راسخون در علم کسی نمی داند بلکه گفته شده غیر از الله تأویل قرآن را کسی نمی داند و تأویل با تفسیر فرق دارد.

ثانیاً، آیه نمی گوید جز الله و راسخون در علم تأویل قرآن را کسی نمی داند بلکه می گوید: به غیر از الله، تأویل قرآن را کسی نمی داند.
خداوند در آیه ۷ سوره آل عمران می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾

یعنی: «او کسی است که کتاب را بر تو نازل نمود بخشی از این کتاب محکماتی است که اصل کتاب است و بعضی دیگر متشابهات است پس کسانی که در قلب هایشان میل به باطل

است پیروی کنند آنچه را متشابه است از آن، برای فتنه‌جویی و تأویل جستن. در حالی که تأویل آن را جز الله کسی نمی‌داند و راسخون در علم می‌گویند به آن ایمان آوردیم تماماً از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند».

تأویل با معنی و تفسیر فرق دارد و به معنی بازگشت دادن چیزی می‌باشد. همان‌گونه که در سرگذشت موسی و آن بنده خدا می‌خوانیم که او کارهایی در سفر خود انجام داد که هدف آن روشن نبود (مانند سوراخ نمودن کشتی) و به همین علت موسی ناراحت گردید اما هنگامی که هدف خود را در پایان کار برای موسی بیان نمود و گفت منظورش نجات کشتی از چنگال سلطان غاصب بوده است اضافه نمود: ﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ [الکھف: ۸۲] یعنی: «این هدف نهایی کاری است که تو در برابر آن صبر نداشتی».

و بدین جهت است که برخی از مفسرین معتقدند که متشابهات قرآن همان آیات قیامت است و در آیه ۵۳ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿... يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ...﴾ یعنی: «... روزی که تأویل عذاب بیاید...».

و در واقع منظور رسیدن به هدف نهایی و آشکار شدن عذاب در قیامت می‌باشد که در این جهان در قرآن، کفار را از آن ترسانیده است.

نکته دیگر این که در آیه ۷ سوره آل عمران مشاهده می‌نماییم که می‌فرماید: ﴿... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسُخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ ۚ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا...﴾

یعنی: «... تأویل متشابهات را جز الله، نمی‌داند و راسخون در علم می‌گویند ایمان آوردیم به آن که تماماً از جانب پروردگار ما می‌باشد...».

همان‌گونه که در ابتدای این بحث گفتیم برخی تصور می‌کنند که الله و راسخون در علم، تأویل متشابهات را می‌دانند در صورتی که در آیه می‌فرماید: «جز الله کسی تأویل متشابهات را نمی‌داند و راسخون در علم می‌گویند ایمان آوردیم به آن تماماً از جانب پروردگار ما می‌باشد».

در رسم الخط‌های قرآنی می‌بینیم در بالای کلمه الله، در آیه ۷ سوره آل عمران «م» گذاشته‌اند که به معنی وقف لازم است و در برخی از رسم الخط‌ها در بالای کلمه الله «قلی» گذاشته‌اند که به معنی «وقف ترجیح دارد» می‌باشد یعنی باید و یا ترجیح دارد وقتی به کلمه «الله» می‌رسیم وقف کنیم و در نتیجه معنی آیه این می‌شود که تأویل متشابهات را جز الله کسی نمی‌داند.

اگر بگوییم تأویل متشابهات را جز الله و راسخون در علم کسی نمی‌داند در معنی نمودن قسمت بعد آیه دچار مشکل می‌شویم زیرا می‌فرماید: ﴿... يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا...﴾ یعنی: «... می‌گویند ایمان آوردیم به آن تماماً از جانب پروردگار ما می‌باشد...».

در حالی که می‌دانیم الله پروردگار است و پروردگاری ندارد که به او ایمان بیاورد. پس حتماً باید بر سر کلمه الله وقف نماییم و نتیجه این می‌شود که تأویل متشابهات را جز الله کسی نمی‌داند و راسخون در علم می‌گویند «... ایمان آوردیم به آن که تماماً از جانب پروردگار ما می‌باشد...».

دیگر این که ببینیم راسخون در علم چه کسانی هستند؟

در آیه ۱۶۲ سوره نساء می‌فرماید:

﴿لَّٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ...﴾

یعنی: «دانشمندان در علم (راسخون در علم) از اهل کتاب و نیز مؤمنان به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند...».

از این آیه شریفه به دست می‌آید که راسخون در علم محققین و دانشمندان اهل کتاب می‌باشند البته در میان مسلمانان نیز مفسرین موحد و محققین اسلامی که حقایق اسلام را یافته‌اند مصادیقی از راسخون در علم می‌باشند.

و راسخین در علم در آیه ۷ کسانی هستند که به دنبال تأویل متشابهات نیستند و ایمان به همه قرآن دارند و در خطبه ۹۰ نهج البلاغه در تعریف راسخون در علم آمده

است: «... وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السَّدِّ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الْإِفْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ اللَّهُ - تَعَالَى - اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا...». یعنی: «... بدان کسانی که در علم راسخ هستند کسانی هستند که اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و آنچه از تفسیر آن عاجزند آنان را از کاوشی در پیرامون آنها بی‌نیاز ساخته است. خدا آنان را که به مطلبی آگاهی ندارند و می‌گویند نمی‌دانیم مدح نموده است. خدا این کنجکاوی نکردن در مطلبی را که مجبور به بحث از آن نیستند رسوخ نامیده است...».

بنابراین از آیات و روایات به دست می‌آید که تأویل متشابهات را جز خدا کسی نمی‌داند و کسانی که در قلب‌هایشان میل به باطل است به دنبال تأویل متشابهات می‌روند و راسخون در علم به جهل خود برای فهم تأویل متشابهات اعتراف دارند و ایمان به همه آیات قرآن دارند.

آیا قبل از قیامت کسی به دنیا باز می‌گردد؟

سؤال: آیا قبل از قیامت کسی به دنیا باز می‌گردد؟

جواب: آیات قرآن نشان می‌دهند که قبل از قیامت هیچکس به دنیا باز نمی‌گردد.

خداوند در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره زمر می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿٣١﴾﴾

یعنی: «تو می‌میری و ایشان نیز خواهند مرد (۳۰) سپس شما در روز قیامت نزد پروردگارتان به مجادله خواهید پرداخت (۳۱)».

این آیه نشان می‌دهد بعد از مرگ، محمد (ﷺ) و کفار در قیامت است که زنده خواهند شد و به مجادله خواهند پرداخت. و در مورد حضرت عیسی در آیه ۳۳ سوره مریم می‌فرماید:

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾﴾

یعنی: «سلام بر من روزی که متولد شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده مبعوث شوم».

این آیه سخن عیسی را در هنگامی که زنده بود بازگو می‌کند و نشان می‌دهد که عیسی بعد از مرگش در روز قیامت مبعوث می‌شود و طبق آیات قرآن، من جمله آیه ۵۵ سوره آل عمران مشاهده نمودید اکنون عیسی (علیه السلام) مرده است و طبق آیه ۳۳ سوره مریم که مشاهده نمودید در قیامت مبعوث می‌شود. و در این آیه نشانی از رجعت او به دنیا وجود ندارد. و این که می‌گویند قبل از قیامت محمد (صلی الله علیه و آله) به دنیا رجعت می‌کنند مدرک قرآنی ندارند بلکه آیات خلاف آن را نشان می‌دهند.

در آیه ۱۵ سوره مریم یک تولد و یک مرگ و یک مبعوث شدن برای حضرت یحیی قائل شده است. همان یحیی را که کسی قائل به رجعتش قبل از قیامت به دنیا نیست. در آیه ۳۳ سوره مریم که مشاهده نمودید هم یک تولد و یک مرگ و یک مبعوث شدن را برای عیسی قائل شده است عیناً همانند یحیی.

و در مورد کفار در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾

یعنی: «تا آن گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد گوید پروردگارا، مرا بازگردانید ۹۹ شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم. نه چنین است این سخنی است که او گوینده آن است و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد».

از این آیه به دست می‌آید که کفار تا قیامت در عالم برزخ هستند و قبل از قیامت به دنیا باز نمی‌گردند و در نامه ۳۱ نهج البلاغه حضرت علی به فرزندش حسن نوشته است:

«وَأَعْلَمُ، أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَوُودًا، الْمُخِيفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقِلِ، وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ، وَأَنَّ مَهْبطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِلَّا عَلَىٰ جَنَّةٍ أَوْ عَلَىٰ نَارٍ، فَارْتَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَوُطِّئَ الْمُنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ، وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ». یعنی: «بدان که در جلوی تو گردنه بسیار دشواری است که در آن سبکبار از

گرانبار خرسندتر است و کند رفتار از تندرو زشت و درمانده‌تر است و فرودگاه تو در آن ناچار بهشت است یا بر آتش. پس پیش از رسیدن به (آن سرای) برای خود پیشروی بفرست و پیش از رفتن منزلی آماده ساز که بعد از مرگ وسیله خشنود گرداندن نیست و کسی به دنیا باز نمی‌گردد».

از این نامه به‌دست می‌آید که بعد از مرگ کسی به دنیا باز نمی‌گردد.

آیه: ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾

سؤال: در آیه ۸۳ سوره نمل، خداوند می‌فرماید: «و روزی که از هر امتی گروهی از کسانی را که تکذیب آیات ما نمودند محشور می‌گردانیم...».

آیا این آیه نشان نمی‌دهد که قبل از قیامت عده‌ای به دنیا باز می‌گردند؟

جواب: اولاً اینکه خداوند نمی‌فرماید: «از هر گروهی عده‌ای از تکذیب کنندگان را مبعوث می‌کنیم» بلکه فرموده: «محشور می‌کنیم». و محشور کردن با مبعوث کردن فرق دارد. محشور کردن بعد از مبعوث کردن است و در روز قیامت که طبق آیات قرآن خداوند همه را مبعوث می‌کند بعداً به تدریج گروه‌هایی را محشور می‌گرداند و در ایستگاهی که برای آنها تعیین شده گرد می‌آیند (محشور می‌شوند) و لذا مشاهده می‌نماییم که در آیه ۸۵ سوره مریم به محشور شدن متقین اشاره نموده، ﴿يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ۝۸۵﴾ یعنی: «(یاد کن) روزی را که متقین را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم (گرد می‌آوریم)».

همچنین حیوانات نیز در قیامت محشور خواهند شد در آیه ۵ سوره تکویر در این باره آمده است:

﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ۝۵﴾

یعنی: «و آنگاه که وحوش محشور شوند»

ثانیاً: این که اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند یعنی وقتی گفته می‌شود از هر امتی گروهی مجرم را محشور می‌گردانیم دلیل بر این نمی‌شود که دیگران را محشور نکند.

و همچنان که مشاهده نمودید در قرآن علاوه بر محشور شدن مجرمین در قیامت به محشور شدن متقین و وحوش نیز اشاره شده است. علاوه بر اینها اگر منظور این بود که قبل از قیامت تکذیب کنندگان پیامبران باز می‌گردند باید کلمه «نرجع» را به جای «نحشر» به کار می‌برد که بازگشت به دنیا را معنی می‌داد.

و در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون مشاهده نمودیم که تکذیب کنندگانی که هنگام مرگ از خدا خواستند که آنها را به دنیا بازگرداند خداوند خواهش آنان را قبول ننموده است و فرموده است پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که مبعوث شوند.

آیه: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً﴾

سؤال: خداوند در آیه ۸۲ سوره نمل فرموده است:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾

یعنی: «و آن گاه که قول عذاب بر آنها تحقق یابد برایشان از زمین جنبنده‌ای خارج سازیم که با آنان سخن گوید زیرا که مردم (چنان که باید) به آیات ما یقین نداشتند». لطفاً در این باره توضیح دهید.

جواب: در موقفی (ایستگاهی) در قیامت جانوری با کسانی که در دنیا به آیات خدا ایمان نداشتند تکلم می‌کند بر خلاف متقین که فرشتگان الهی مژده بهشت به آنان می‌دهند. و در واقع باید گفت که آنها لایق این نیستند که فرشتگان الهی در قیامت با آنها تکلم نموده و وعده بهشت به آنان بدهند و اگر هم فرشتگانی به آنها وعده می‌دهند وعده عذاب است و فرشتگان غضب هستند.

در این آیه منظور از «وَقَعَ الْقَوْلُ» وقوع عذاب در آخرت است و از آیات دیگر نیز این معنی به دست می‌آید. در آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ سوره سجده می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٢﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾﴾

یعنی: «و اگر ببینی هنگامی که گناهکاران نزد پروردگارشان سرهایشان را به (زیر) افکنده باشند گویند: پروردگارا، دیدیم و شنیدیم پس ما را بازگردان تا کار شایسته انجام دهیم بی گمان ما یقین کرده‌ایم (۱۲) و اگر می‌خواستیم به هر شخصی هدایتش را می‌دادیم ولی وعده از جانب من تحقق یافته است که جهنم را از جن‌ها و مردمان پرکنم (۱۳) پس به سزای آن که دیدار امروztان را فراموش کردید (عذاب را) بجشید ما نیز شما را فراموش کرده‌ایم و عذاب جاودانه را به کیفر کردارتان بجشید (۱۴)».

از این آیه شریفه به دست می‌آید که کلمه «الْقَوْلُ» به معنی «وعده عذاب» می‌باشد کلمه «وَقَعَ الْقَوْلُ» به معنی وقوع وعده عذاب است که قیامت شروع عذاب جسمی و روحی برای کفار می‌باشد.

دیگر اینکه در آیه ۸۲ سوره نمل (آیه مورد بحث ما) ضمیر «هم» وجود دارد که به منکران زمان پیامبر برمی‌گردد و در واقع در قیامت است که آن «دابه» با منکران سخن می‌گوید.

دیگر این‌که در آیه ۸۲ سوره نمل کلمه «دَابَّةٌ مِّنَ الْأَرْضِ» آمده است و از آیات دیگر قرآن به دست می‌آید که «دابه» موجود پستی است و چیزی شبیه جانور و یا خود جانور است. و خداوند در آیه ۶۰ سوره عنکبوت می‌فرماید:

﴿وَكَايْنٍ مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾﴾

یعنی: «و چه بسا از جانورانی (دابه) که روزیشان را بر دوش نمی‌کشند خداوند به آنها و شما روزی می‌دهد و او شنوای داناست».

از این آیه نیز به دست می‌آید که «دابه» با بشر فرق دارد و در حد جانور است و به عبارتی خود جانور معنی می‌دهد و همچنین در آیه ۳۸ سوره انعام درباره دابه

آمده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾

یعنی: «هیچ دابه‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که با دو بال خویش پرواز می‌کند نیست مگر این که امت‌هایی چون شما هستند هیچ چیز را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکردیم سپس به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند».

از این آیه شریفه نیز به دست می‌آید که دابه با بشر فرق دارد و جانور معنی می‌دهد. حال دوباره آیه ۸۲ سوره نمل را با توجه به توضیحاتی که دادیم معنی می‌نماییم: «و آن گاه که قول (وعده عذاب) بر آنها (در قیامت) تحقق یابد برایشان از زمین دابه‌ای (جانوری) خارج سازیم که با آنان سخن گوید برای این که به آیات ما یقین نداشتند».

آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾

سؤال: آیا جمله ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ در آیه ۲۳ سوره شوری درباره دوست داشتن خویشاوندان پیامبر است؟

جواب: خیر، معنی آیه چیز دیگری است. البته مؤمن باید مؤمن دیگری را دوست داشته باشد من جمله مؤمنانی از خویشاوندان پیامبر را، آیه عام است و اگر منظور از آیه دوست داشتن خویشاوندان پیغمبر باشد تمام خویشاوندان او را در زمان نزول این آیه در بر می‌گیرد و ما می‌دانیم که بسیاری از خویشاوندان پیامبر در زمان نزول این آیه دشمن پیامبر بوده‌اند من جمله ابولهب که در قرآن از او به بدی یاد شده است.

دیگر این که لفظ «الْقُرْبَىٰ» عام بوده و به معنای مطلق خویشاوند است و اگر منظور خویشاوندان پیغمبر بود جمله باید لا اقل به صورت «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي قُرْبَاي» بیان می‌شد.

دیگر این که این آیه در سوره شوری که در مکه نازل شده و در سال های نخستین بعثت بوده است وجود دارد و در آن موقع از کسانی که برخی آنان را خویشاوندان پیامبر در این آیه می دانند جز فاطمه و علی اثری نبوده و خویشاوندانی چون حمزه و خدیجه و دیگر خویشاوندان پیامبر وجود داشته اند و اگر منظور از آیه دوستی خویشاوندان پیامبر باشد این صحیح نیست که بگوییم در آیه اشاره به حمزه سیدالشهدا و یا خدیجه همسر فداکار پیامبر نشده و فقط اشاره به علی و فاطمه و تعداد معینی از اولاد نسل آنهاست که هنوز به دنیا نیامده اند.

روایاتی است که در آنها جمله «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»

... [الشوری: ۲۳] را محبت مؤمنین با یکدیگر معنی کرده اند.

برخی از مفسرین جمله «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» را دوستی خدا معنی نموده اند و برخی آیه را این گونه معنی نموده اند که: بگو از شما پاداشی نمی خواهم مگر این که رعایت خویشاوندی با من را بنمایید (و مرا آزار ندهید و حق قرابت با من را که قریشی هستم ادا نمایید).

به هر حال آنان که تصور نموده اند که معنی آیه این است که بگو: «از شما مزدی نمی خواهم مگر این که خویشاوندان مرا دوست بدارید»، و خویشاوندان پیامبر را محدود به افراد خاصی نموده اند و در دوستی آنان راه افراط را پیموده اند این افراط در دوستی به فردپرستی و شرک انجامیده است و همان گونه که گفته شد مؤمنین باید به طور متعارف یکدیگر را دوست بدارند و در حق هیچ کسی غلو نکنند و لذا در آیه ۹ سوره حشر مشاهده می نماییم که انصار مهاجرینی را که به مدینه مهاجرت می نمودند دوست داشتند. و در آیه ۹ سوره حشر آمده است:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ...﴾

یعنی: «و آن کسانی که قبل از ایشان در دارالاسلام جای گرفتند کسانی را که به سوی ایشان هجرت کردند (مهاجرین) دوست می دارند...».

و در آیات دیگری نیز از برادری مؤمنین با یکدیگر و دوست بودن مؤمنین با یکدیگر سخن رفته است.

و یک مؤمن باید خدا را از همه کس و همه چیز بیشتر دوست بدارد. و در این باره در آیه ۱۶۵ سوره بقره آمده است: ﴿... وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾.

و در آیه ۲۴ سوره توبه که از آخرین سوره‌هایی است که به پیغمبر وحی شده آمده که یک مؤمن باید در درجه اول خدا و بعد رسول او و بعد جهاد در راه خدا را از همه بیشتر دوست بدارد. خداوند در آیه ۲۴ سوره توبه فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾

یعنی: «بگو: اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و مال‌هایی که آن را به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که آنها را می‌پسندید در نزد شما از خدا و رسولش و جهاد در راه خدا محبوب‌ترند پس در انتظار باشید تا خداوند حکمش را به میان آورد و خداوند گروه فاسقین را هدایت نمی‌کند».

پس مشاهده می‌نماییم دوست داشتن افراد در مقایسه با دوست داشتن خدا و رسول او و جهاد در راه خدا بی‌ارزش است و متأسفانه مشاهده می‌نماییم کسانی که به غلط آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾ را سفارش به دوست داشتن چند تن از خویشاوندان پیغمبر می‌دانند و در این دوستی غلو می‌نمایند، گمان می‌نمایند فقط دوست داشتن افرادی از خویشاوندان پیغمبر کافی است در حالی که رستگاری در ایمان به خدا و رسولش و تقوا داشتن و جهاد نمودن و عمل صالح می‌باشد.

مهر

سؤال: آیا رسول گرامی اسلام در نمازشان مهر می‌گذاشته‌اند؟

جواب: خیر، در آن زمان‌ها اصلاً مهری در نماز وجود نداشته است.

سؤال: آیا پیغمبر غیر از خاک بر چیزهای دیگر نیز سجده می‌نمودند؟

جواب: آری، در کتاب «بحارالانوار» جلد ۸۵ صفحه ۱۵۷ از حضرت علی نقل

شده «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى عَلَى حَصِيرٍ» یعنی: «رسول خدا ﷺ بر حصیری نماز گزارد». و در همان صفحه از حضرت صادق نقل شده «أَنَّهُ صَلَّى عَلَى الْخُمْرَةِ» یعنی: «او بر خمره نماز گزارد».

سؤال: خمره چیست؟

جواب: زیراندازی بافته شده بوده است از حصیر یا شاخ و برگ گیاهان و مانند آنها.

دیگر این که در کتاب «فتح الباری» جلد ۱ صفحه ۵۹۹ آورده‌اند: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ لَهُ حَصِيرٌ يَبْسُطُهُ وَيُصَلِّي عَلَيْهِ». یعنی: «رسول خدا ﷺ حصیری داشت که آن را پهن می‌کرد و بر آن نماز می‌گزارد».

و همچنین در کتاب (مسند احمد بن حنبل جلد ۲۱ ص ۷۴، و الطبقات الکبری ابن سعد جلد ۱ صفحه ۳۶۲) آمده است: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ أُمِّ سُلَيْمٍ عَلَى حَصِيرٍ قَدْ تَغَيَّرَ مِنَ الْقِدَمِ، وَنَضَحَهُ بِشَيْءٍ مِنْ مَاءٍ، فَسَجَدَ عَلَيْهِ. یعنی: «از انس نقل شده که گفت: رسول خدا در منزل ام سلیم روی حصیری که در اثر فرسودگی سیاه شده بود و بر آن آب پاشید و بر همان نیز سجده کرد».

در کتاب (جامع الصغیر سیوطی جلد ۲ صفحه ۱۱۷) آمده است: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَسْجُدُ عَلَى مَسْحٍ. یعنی: «از ابن عباس گزارش شده که گفت: رسول خدا بر پلاس سجده می‌نمود».

در کتاب (المصنف ابن ابی شیبہ جلد ۱ صفحه ۴۰۰) آمده است: «عَنْ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ قَالَ: «رَأَيْتُ عَلِيًّا، يُصَلِّي عَلَى مُصَلًّى مِنْ مُسُوِّجٍ يَرْكَعُ عَلَيْهِ وَيَسْجُدُ»». یعنی: «بکر بن وائل نقل می‌کند که علی بن ابی طالب را دیدم که روی مسح (پلاس) نماز می‌خواند و بر همان نیز سجده می‌نمود».

در وسائل الشیعه (کتاب الصلوة أبواب ما یسجد علیه) سعد بن عبدالله از داوود الصرمی نقل می‌کند گفت: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ فَقُلْتُ: هَلْ يَجُوزُ السُّجُودُ عَلَى الْقُطْنِ وَالْكَتَّانِ مِنْ غَيْرِ تَقِيَّةٍ؟ فَقَالَ: جَائِزٌ». یعنی: «از امام رضا سؤال کردم که آیا سجده بر پنبه و کتان اگر در حال تقیه هم نباشد جائز است؟ گفت: جائز است». این روایت می‌رساند که اگر زیرانداز یا فرش از پنبه و یا کتان هم باشد می‌توان بر آن سجده نمود. و همچنین در وسائل الشیعه در همان باب از سعد بن عبدالله او هم از حسین بن علی بن کیسان الصنعانی روایت می‌کند که گفت: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ أَسْأَلُهُ عَنِ السُّجُودِ عَلَى الْقُطْنِ وَالْكَتَّانِ مِنْ غَيْرِ تَقِيَّةٍ وَلَا ضَرُورَةٍ فَكَتَبَ إِلَيَّ ذَلِكَ جَائِزٌ». یعنی: «نامه‌ای به امام رضا نوشتم و از او درباره سجده بر پنبه و کتان سؤال نمودم که در حالت تقیه نباشد و ضرورتی هم اگر پیش نیاید. در جواب به من نوشت که جایز است».

در این باره روایات در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نمایم.

برخی این گونه عادت نموده‌اند که در سجده چیزی را جلوی روی خود بگذارند و بر آن سجده کنند که این خطر نیز وجود دارد که نماز که امری مقدس به شمار می‌رود اگر ابزار ویژه‌ای (مانند مهر) داشته باشد به تدریج آن ابزار نیز در اذهان مقدس شود چنان‌که امروزه در محیط شیعیان مشاهده می‌نمایم که مهر نماز برای برخی مقدس گشته و آن را می‌بوسند.

در مصنف عبدالرزاق جلد ۲ صفحه ۴۷۷ آورده‌اند: «أَنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ، دَخَلَ عَلَى عَتَبَةَ أَخِيهِ، وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى مِسْوَاكِ يَرْفَعُهُ إِلَى وَجْهِهِ، فَأَخَذَهُ فَرَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَوْمَ إِيمَاءٍ وَلَتَكُنْ رُكْعَتُكَ أَرْفَعَ مِنْ سَجْدَتِكَ». یعنی: «از عبدالله بن مسعود آمده که او بر برادرش عتبه وارد شد در حالی که وی نماز می‌گزارد و بر مسواکی سجده می‌کرد و آن را بلند کرده به صورتش می‌رساند. ابن مسعود آن را از او گرفت و به کناری انداخت سپس گفت: در وقت سجده به اشاره سجده کن و رکوع تو باید بلندتر از سجودت باشد».

و عبدالرزاق در المصنف جلد ۲ صفحه ۴۷۶ آورده است که کسی از عبدالله بن عمر سؤال کرد: «أَيُّصَلِّي الرَّجُلُ عَلَى الْعُودِ وَهُوَ مَرِيضٌ» آیا جایز است که مرد به هنگام بیماری بر چوب عود نماز گزارد؟ ابن عمر پاسخ داد: «لَا أَمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا، مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يُصَلِّيَ قَائِمًا فَلْيُصَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَجَالِسًا، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَمُضْجِعًا يَوْمِيَّ إِيْمَاءً». یعنی: «به شما دستور نمی‌دهم که غیر از خدا بت‌ها را انتخاب کنید هر کس توانایی دارد که ایستاده نماز گزارد پس ایستاده نماز گزارد و اگر نتوانست نشسته بخواند و چنان‌چه قادر نبود خوابیده نماز گزارد (و به هنگام رکوع و سجود) اشاره کند».

در قرآن نیز مشاهده می‌نماییم که در هنگام سجده چیزی را مقابل خود قرار نمی‌داده‌اند در سوره شعرا مشاهده می‌نماییم که ساحران در زمان موسی وقتی به حقانیت موسی پی می‌برند سجده می‌نمایند و خداوند سجده آنان را تأیید می‌نماید. آنان به دنبال مهر و یا سنگریزه‌ای نمی‌گردند بلکه وقتی به حقانیت موسی پی می‌برند همان جا بر روی زمین افتاده و خدا را سجده می‌نمایند و در روایات نیز مشاهده می‌نماییم که پیامبر بر روی همان حصیر و یا مسح و خمره‌ای که نماز خوانده سجده می‌نموده و چیزی را مقابل خود نمی‌گذاشته است.

در سنن کبری بیهقی جلد ۲ صفحه ۴۳۷ آورده‌اند: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ صَلَّى عَلَى بَسَاطٍ، ثُمَّ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَسَاطٍ». یعنی: «از ابن عباس گزارش شده که بر فرش نماز گزارد سپس گفت: «رسول خدا بر فرش نماز می‌گزارد».

برخی از مراجع شیعه نیز سجده بر فرش و زیلو و نظایر آن را جایز دانسته من جمله آقای شیخ محمد صادقی تهرانی که از مراجع شیعه است در رساله توضیح المسائل خود در مسأله ۲۹۴ نوشته است: «بنابراین اگر بپرسید که بر فرش یا زیلو می‌توان سجده کرد زیرا نه در حالت کنونی و نه هیچ حالتی دیگر قابل پوشیدن نیست باید گفت: آری که هرگز و هیچگاه پوشیدنی نیست».

رسول اکرم ﷺ فرمودند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». یعنی: «نماز گزارید آن گونه که دیدید من نماز می‌گزارم».

و پیغمبر هیچوقت از خاک قبر کسی برای خود مهر درست نکرده است. ابراهیم پدر امت اسلام است که در قرآن به این مهم اشاره شده است ولی پیغمبر از خاک قبر او مهری نساخت و در نماز قرار نداد.

در آیه ۲۱ سوره مائده به بیت المقدس سرزمین مقدس گفته شده است ولی هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که در آن گفته شده باشد از خاک بیت المقدس مهری تهیه نمایید و بر آن سجده نمایید. و همچنین پیغمبر در هیچ جا اشاره‌ای به آن ننموده است.

خانه خدا در مکه می‌باشد و خداوند در قرآن به مکه سوگند یاد نموده است ولی هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که در آن گفته شده باشد از خاک مکه مهری تهیه نمایید. و در روایات نیز مشاهده می‌نماییم که پیغمبر بر روی حصیر نماز می‌خواند و بر همان حصیر نیز سجده می‌نمود و مهری از خاک مکه نساخته که آن را روی حصیر بگذارد و بر آن سجده نماید.

اگر بگوییم که خاک کربلا مقدس گشته به خاطر آن که امام حسین در آنجا شهید شده است باید بپذیریم که خاک مکه نیز مقدس است زیرا مؤمنان زیادی در مکه و مدینه شهید شدند و خداوند در قرآن آنان را تأیید نموده است و مضاعف بر آن، این که خانه خدا در مکه است و خداوند به مکه سوگند یاد نموده است.

آیا محمد (ﷺ) از خاک مکه و مدینه مهری ساخت و در نماز پیشانیش را بر روی آن قرار داد؟ آیا از خاک قبر آن شهیدان مهری ساخت و در نماز بر آن سجده نمود؟ جواب منفی است.

دیگر این که چه کسی گفته است اگر در سرزمینی کسی شهید شود آن سرزمین مقدس می‌شود؟ دیگر این که چه کسی گفته است نماز بر خاک مقدسی ثواب بیشتر دارد؟ و اگر سجده بر خاک مقدسی ثواب بیشتری داشت رسول گرامی اسلام که اسوه برای مؤمنین است مهرهایی را از خاک مکه و خاک بیت المقدس تهیه می‌نمود. مگر خانه خدا در مکه نیست؟ مگر خدا در قرآن به مکه قسم نخورده است؟ با این

وصف مشاهده می‌نماییم که پیامبر بعد از فتح مکه به مدینه باز می‌گردد و خاکی را به عنوان مهر از مکه به مدینه نمی‌برد و تا آخر عمر که در مدینه اقامت می‌نماید مهري از خاک مکه ندارد.

و این مهرهایی هم که وجود دارد از خاک قبر امام حسین نیست زیرا مگر قبر ایشان چه مقدار خاک دارد که این همه مهر از آن ساخته‌اند؟ با این وصف برای برخی مقدس گشته و مایه تکریم قرار گرفته است. و اگر سجده بر خاک کسی در موقع نماز ثواب داشت خداوند در قرآن می‌فرمود که از خاک قبر شهدا و یا پیامبرش در بعد از رحلت پیامبرش مهر بسازند و در نماز بر آن سجده کنند و یا پیامبرش سفارش به این کار می‌نمود ولی همان گونه که ذکر نمودیم اثری از مهر و سفارش به مهر در قرآن وجود ندارد، بلکه ضد آن در داستان موسی و فرعون وجود دارد و رسول گرامی اسلام از خاک هیچ شهیدی مهر نساخت و در نماز به کار نبرد و همچنین از خاک مکه و بیت المقدس مهر نساخت بلکه بر حصیر و فرش و پلاس و خمره و گلیم سجده نمود تا مسلمانان نیز به ایشان اقتدا نموده و از خطر دچار شدن به پرستش غیر خدا به دور باشند.

امام زمان

سؤال: لطفاً درباره امام زمان توضیح دهید.

جواب: مطالعه کنندگان این کتاب بهتر است اگر فصل امامت را در این کتاب مطالعه ننموده‌اند ابتدا آن فصل را مطالعه نمایند. در هر صورت مجلسی در کتاب «بحارالانوار» جلد ۱۳، روایاتی را درباره مهدی جمع‌آوری نموده است که تحت عنوان «مهدی موعود» ترجمه علی دوانی به چاپ رسیده است. در بخشی از آن کتاب روایاتی را درباره مادر امام آورده است که به صورت مجمل به ذکر آن روایات می‌پردازیم:

مجلسی از صدوق نقل می‌کند که در اکمال الدین از استادش ابن ولید قمی و او از محمد بن عطار از حسین بن رزق‌الله و او از محمد بن القاسم بن حمزه بن الامام موسی بن جعفر و او از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی روایت نموده که گفت:

«امام حسن عسکری مرا خواست و فرمود: عمه، امشب نیمه شعبان است نزد ما افطار کن که خداوند در این شب فرخنده کسی را به وجود می‌آورد که حجت او در روی زمین می‌باشد. عرض کردم مادر این نوزاد کیست؟ فرمود: نرجس خاتون. گفتم: فدایت گردم اثری از حاملگی در نرجس خاتون نیست. فرمود: همین است که می‌گویم. سپس به خانه حضرت درآمد و سلام کرده و نشستم ... سپس نماز شام را گزاردم و افطار کردم و خوابیدم. سحرگاه برای ادای نماز شب برخاستم بعد از نماز دیدم نرجس خوابیده و از وضع حمل او خبری نیست ...».

توضیح: این روایت نشان می‌دهد که نام مادر امام، نرجس بوده و در آن وقت که حکیمه خاتون او را معاینه نموده اثری از وضع حمل در او نیافته است.

روایت دیگر:

در صفحه ۲۱۰ کتاب مهدی موعود آمده است:

«... و هم در آن کتاب از حکیمه خاتون نقل می‌کند که در نیمه شعبان سال ۲۵۵، امام حسن عسکری برای من پیغام فرستاد که افطار را نزد ما صرف کن تا خداوند تو را به میلاد مسعود ولی و حجت خود و جانشین من مسرور گرداند. من بسی شادمان گشتم و همان وقت لباس پوشیده به خدمتش رسیدم. دیدم آقا در صحن خانه نشسته و کنیزان اطرافش را گرفته‌اند گفتم قربانت گردم فرزند شما از چه زنی خواهد بود؟ فرمود: از سوسن. من کنیزان را نگریستم و در هیچکدام جز سوسن اثر آبستنی ندیدم».

توضیح: این روایت نیز که از حکیمه خاتون نقل شده بر خلاف روایت قبل است زیرا اولاً نام مادر امام را سوسن ذکر می‌کند و ثانیاً می‌گوید اثر آبستنی در او می‌باشد در صورتی که مشاهده نمودیم که در روایت قبلی گفته شده بود نام مادر امام نرجس است و اثری از آبستنی در او مشاهده ننموده است.

روایت دیگر:

در صفحه ۱۸۸ از غیبت شیخ طوسی از بشر بن سلیمان برده فروش روایت کرده

که گفت: روزی کافور، غلام امام علی النقی نزد من آمد و مرا احضار کرد چون خدمت حضرت رسیدم فرمود: ای بشر، تو از اولاد انصار هستی، دوستی شما نسبت به ما اهل بیت پیوسته میان شما برقرار است به طوری که فرزندان شما آن را به ارث می‌برند و شما مورد وثوق ما می‌باشید.

می‌خواهم تو را فضیلتی دهم که در مقام دوستی با ما است و با این رازی که با تو در میان می‌گذارم بر سایر شیعیان پیشی‌گیری سپس نامه پاکیزه‌ای به خط و زبان رومی مرقوم فرمود و مهر آن را با خاتم مبارک مهر نمود و کیسه زردی که دویست و بیست اشرفی در آن بود بیرون آورد و فرمود: این را گرفته به بغداد می‌روی و صبح فلان روز در سر پل فرات حضور می‌یابی چون کشتی حامل اسیران نزدیک شد و اسیران را دیدی، می‌بینی بیشتر مشتریان فرستادگان اشراف بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب می‌باشند. در این موقع مواظب شخصی به نام (عمر بن زید) برده‌فروشی باش که کنیزی را به اوصافی مخصوص که از جمله دو لباس حریر پوشیده و خود را از معرض فروش و دسترس مشتریان حفظ می‌کند به مشتریان عرضه می‌دارد. در این وقت صدای ناله او را به زبان رومی از پس پرده رقیقی می‌شنوی که بر اسارت و هتک احترام خود می‌نالد. یکی از مشتریان به عمر بن زید خواهد گفت: عفت این کنیز رغبت مرا به وی جلب نموده او را به سیصد دینار به من بفروش. کنیزک به زبان عربی می‌گوید: اگر تو حضرت سلیمان و دارای حشمت او باشی به تو رغبت ندارم بیهوده مال خود را تلف مکن.

فروشنده می‌گوید: پس چاره چیست؟ من ناگزیرم تو را بفروشم. کنیزک می‌گوید: چرا شتاب می‌کنی؟ بگذار خریداری پیدا شود که قلب من به او، و وفا و امانت وی آرام گیرد. در این هنگام نزد فروشنده برو بگو حامل نامه لطیفی هستم که یکی از اشراف با خط و زبان رومی نوشته و کرم و وفا و شرافت و امانت خود را در آن نامه شرح داده، نامه را به کنیزک نشان بده تا درباره نویسنده آن بیندیشد. اگر به وی مایل بود و تو نیز راضی شدی من به وکالت او کنیز را می‌خرم.

بشر بن سلیمان می‌گوید: آنچه امام علی النقی فرمود امتثال نمودم. چون نگاه کنیزک به نامه حضرت افتاد سخت بگریست. سپس رو به عمر بن زید کرد و گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگند یاد نمود که اگر از فروش او به صاحب وی امتناع کند خود را هلاک خواهد کرد و من در تعیین قیمت با فروشنده گفت و گوی بسیار کردم تا به همان مبلغ که امام به من داده بود راضی شد. من هم پول را به وی تسلیم نمودم و با کنیزک که خندان و شادان بود به محلی که در بغداد اجاره کرده بودم آمدم. در آن حال از بی‌قراری زیاد نامه را از جیب درآورده و می‌بوسید و روی دیدگان و مژگان خود می‌نهاد و بر بدن و صورت می‌کشید... من ملیکه دختر یسوعا هستم...

چون او را به سامره خدمت امام علی النقی آوردم حضرت از وی پرسید: عزت اسلام و ذلت نصاری و شرف خانواده پیغمبر را چگونه دیدی؟ گفت: درباره چیزی که شما از من دانایتر می‌باشید چه عرض کنم؟...

در این وقت امام دهم به کافور خادم فرمود: خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید. چون آن بانوی محترمه آمد فرمود: خواهر، این زن همان است که گفته بودم. حکیمه خاتون آن بانو را مدتی در آغوش گرفت و از دیدارش شادمان گردید. آن‌گاه امام علی النقی فرمود: عمه، او را به خانه شوهر خود ببر و فرایض دینی و اعمال مستحبیه را به او بیاموز که او همسر فرزندانم حسن و مادر قائم آل محمد است.

توضیح: در این روایت اولاً نام کنیز ملیکه گفته شده که با روایت قبلی مغایر است ثانیاً در دو روایت قبل حکیمه از امام حسن عسکری می‌پرسد که مادر قائم کیست؟ و او در یکی می‌گوید نرجس و در دیگری می‌گوید سوسن.

ولی در این روایت حکیمه خاتون می‌دانسته که قبل از ازدواج کنیز با امام حسن عسکری مادر قائم کیست و همین کنیز است که ملیکه نام دارد.

روایتی دیگر:

مجلسی در بحار به روایت کتاب (مهدی موعود) از کتاب اکمال الدین از ابوعلی

خیزرانی و او از خادمه امام حسن عسکری روایت نموده که گفت: «من موقع ولادت امام زمان حاضر بودم مادر آقا نامش صیقل بود...».

چگونگی ولادت آن حضرت

در کتاب مهدی موعود صفحه ۱۸۴ از حکیمه خاتون نقل می‌کند:

«... چون روز هفتم به حضور امام شرفیاب شدم فرمود: عمه، فرزندم را بیاور او را در قنداقه پیچیده نزد حضرت بردم. امام مانند بار اول فرزند دلبندهش را نوازش فرمود و زبان مبارک آن‌چنان در دهان او می‌نهاد که گویی شیر و عسل به او می‌خوراند...».

توضیح: از این روایت به دست می‌آید که روز هفتم تولد امام زمان، حکیمه خاتون وی را در قنداق پیچیده و نزد امام حسن عسکری برده است.

روایتی دیگر:

در صفحه ۲۰۵ کتاب مهدی موعود از حکیمه خاتون نقل می‌کند که گفت: «... هنوز سخن امام تمام نشده بود که نرجس از نظرم ناپدید شد مثل این‌که میان من و او پرده‌ای آویختند ... سپس دیدم طفلی سجده می‌کند بعد روی زانو نشست و در حالی که انگشتان به سوی آسمان داشت گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیرالمؤمنین... در این وقت امام حسن عسکری با صدای بلند فرمود: عمه، او را بگیر و نزد من بیاور. چون او را در بغل گرفته نزد پدر بزرگوارش بردم به پدر سلام کرد. حضرت هم او را در بر گرفت ناگهان دیدم مرغانی چند دور سر او در پروازند. امام یکی از آن مرغان را صدا زد و فرمود: این طفل را ببر و نگهداری کن و در هر چهل روز به ما برگردان ... حکیمه می‌گوید از امام پرسیدم آن مرغ چه بود؟ فرمود: روح القدس بود که مراقب ائمه است ... بعد از چهل روز بچه را نزد برادرزاده‌ام برگردانید... من هر چهل روز آن طفل نازنین را می‌دیدم...».

توضیح: این روایت نیز که از حکیمه خاتون نقل شده است نشان می‌دهد که روز اول ولادت تا روز چهارم، مرغی بچه را برده است و او در روز چهارم بچه را دیده

است. در صورتی که در روایت قبل که از حکیمه خاتون نیز نقل شده بود مشاهده نمودیم که در روز هفتم بچه را در قنداقه پیچیده و نزد پدرش برده است.

روایتی دیگر:

در صفحه ۲۱۰ کتاب مهدی موعود از غیبت شیخ طوسی نقل می‌کند و در آن از حکیمه خاتون نقل شده است:

«... امام صدا زد: عمه، فرزندانم را بیاور. او را نزد پدرش بردم حضرت نور دیده‌اش را گرفت و زبان مبارک بر روی چشم‌های او مالید تا دیده گشود سپس زبان در دهان و گوش‌های طفل نهاد و او را در دست گذارد ... امام حسن عسکری او را به من داد و فرمود: عمه، او را به نزد مادرش ببر تا دیدگانش روشن گردد و محزون نشود و بداند که وعده خدا حق است چون بچه را نزد مادرش برگرداندم صبح صادق دمیده بود من هم خداحافظی کردم و به خانه برگشتم تا روز سوم که به شوق دیدار دوست خدا باز سری به آنها زدم. نخست وارد اتاقی شدم که سوسن جای داشت ولی بچه را ندیدم پس به خدمت امام رسیدم اما نخواستم ابتدا سخن کنم امام فرمود: عمه، بچه در کنف حمایت خداست ...».

توضیح: این روایت نشان می‌دهد که بچه در روز سوم نبوده است.

روایتی دیگر:

در صفحه ۲۱۲ کتاب مهدی موعود از غیبت شیخ طوسی از محمد بن ابراهیم از حکیمه خاتون نقل کرده که گفت:

«امام حسن عسکری در نیمه شعبان سال ۲۵۵ مرا خواست و می‌گوید به حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله، مادر این مولود کیست؟ فرمود: «نرجس».

چون روز سوم شد شوق دیدار دوست خدا در دلم افزون گشت. پس به خانه آنها شتافتم و یک‌راست به اتاق نرجس رفتم دیدم به عادت زنانی که وضع حمل کرده‌اند نشسته و لباس زردی پوشیده و سرش بسته است. سلام کردم و به گوشه خانه نظر افکندم دیدم گهواره‌ای نهاده‌اند و پارچه سبزی روی آن است. پیش رفتم و

پارچه را برداشتم دیدم دوستِ خدا بی‌قنداق به پشت خوابیده تا مرا دید چشم گشود و با حرکت دست‌ها مرا طلب کرد».

توضیح: چنان‌که مشاهده نمودید این روایت برخلاف روایت قبل است که حکیمه خاتون گفت که در روز سوم به دیدار بچه رفته و بچه نبوده است ولی در این روایت آمده که در روز سوم که به دیدار بچه رفته او درگهواره بوده است. و این روایات علاوه بر ضد و نقیض‌هایی که در آنهاست برخلاف قرآن و عقل می‌باشد و یک فرد آگاه به قرآن به راحتی به ساختگی بودن این روایات پی خواهد برد.

تاریخ ولادت

در کتاب مهدی موعود آمده است: «شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از عقید خادم روایت نموده که فرزند امام حسن عسکری در شب جمعه ماه رمضان سال ۲۵۴ متولد گردید و نیز در همان کتاب از حکیمه خاتون نقل می‌کند که وی در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد گردید و نیز در همان کتاب روایت شده که فرزند امام حسن عسکری در هشتم شعبان ۲۵۶ به دنیا آمد».

و همچنین در کتاب مهدی موعود آمده است: «بهاءالدین علی بن عیسی اربلی موصلی در کتاب کشف الغمه نوشته است ولادت آن حضرت در بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال ۲۵۸ بوده است».

چگونگی رشد

درباره رشد امام زمانِ ساختگی، مجلسی در بحار الانوار روایاتی را آورده که اولاً با یکدیگر تناقض دارند و ثانیاً با قرآن مغایرند مثلاً در صفحه ۲۰۶ کتاب مهدی موعود آورده است:

«... عرض کردم آقا، این طفل که دو ساله است؟ امام تبسمی نمود و فرمود: فرزندان انبیاء و اولیا که دارای منصب و خلافت هستند نشو و نمای آنان با دیگران فرق دارد

کودکان یک ماهه ما مانند بچه یک ساله می‌باشند کودکان ما، در شکم مادر حرف می‌زنند و قرآن می‌خوانند و خدا را ستایش می‌کنند و در ایام شیرخوارگی فرشتگان به پرستاری آنها مشغول و هر صبح و شام برای اطاعت فرمان آنان فرود می‌آیند». توضیح: در این روایت مشاهده می‌نماییم که گفته شده است که کودکان یک ماهه ما مانند بچه یک ساله می‌باشند.

در صفحه ۲۱۳ آمده است (در این روایت حکیمه می‌گوید):

«چون روز چهلّم شد به حضور امام حسن عسکری شرفیاب شدم دیدم امام زمان در خانه راه می‌رود صورتی نیکوتر از رخسار او و زبانی بهتر از گفتار او ندیدم امام حسن عسکری فرمود: عمه، این مولود پیش خدا بسیار عزیز است عرض کردم: آقا، آنچه باید ببینم از چهل روزه او می‌بینم امام تبسمی کرد و فرمود؟ عمه جان، نمی‌دانی رشد یک روزه ما ائمه برابر با رشد یک ساله دیگران است».

توضیح: در این روایت مشاهده می‌نماییم که می‌گوید رشد یک روزه ما، مانند رشد یک ساله دیگران می‌باشد برخلاف روایت قبلی که رشد یک ماهه آنان را مانند رشد یک ساله دیگران می‌داند و علاوه بر این در روایات مطالبی آمده که برخلاف قرآن و عقل می‌باشد من جمله این که در این روایات آمده «بچه‌های ما، در شکم مادر حرف می‌زنند و قرآن می‌خوانند» که همه اینها ساختگی است و در مبحث امامت ثابت نمودیم که بعد از محمد صلی الله علیه و آله کسی از جانب خدا برای هدایت مردم فرستاده نمی‌شود و وحی به حضرت محمد ختم شده است و لذا مشاهده می‌نماییم که اثری از نام و نشان ائمه شیعه در قرآن نیست.

دیگر این که در تورات سفر خروج باب دوم مشاهده می‌نماییم که رشد موسی در کودکی مانند رشد دیگران بوده است. با این که موسی پیامبر الهی بوده است و با این که مادرش از ترس فرعونیان سه ماه او را پنهان می‌کند و بعد او را در صندوقی می‌گذارد و به نیل می‌اندازد وقتی موسی به دست فرعونیان می‌رسد او را کودک شیرخواری می‌یابند و فرعون به دنبال دایه برای موسی می‌گردد. و همچنین در تاریخ

زندگانی امامان شیعیان نیز مشاهده می‌نماییم که رشدشان مانند رشد دیگران بوده است. در کتاب «منتهی الامال» شیخ عباس قمی باب وفات حضرت محمد دیده می‌شود که در هنگام رحلت آن حضرت، حسن و حسین در آن زمان همان کودکان ۴ و ۵ ساله بوده‌اند که خود را به آغوش پیغمبر انداخته‌اند و علی خواسته آنها را دورکند. و مردی و یا جوانی نبوده‌اند و این روایات که می‌گوید: «رشد یک روز ما ائمه با رشد یک ماهه و در برخی از روایات می‌گوید با رشد یک ساله دیگران برابر است» به روشنی معلوم است که ساختگی است و یا در جایی دیگر از کتاب مهدی موعود مشاهده می‌نماییم که در همان ماه‌های اول ولادت مهدی، حکیمه به خانه حسن عسکری می‌رود و مردی را می‌بیند و حسن عسکری می‌گوید این همان مهدی است. که این روایت نیز با روایاتی که مشاهده نمودیم مغایر است و روایات درباره امام زمان با یکدیگر مغایرند و هم متن عبارت برخلاف قرآن و عقل می‌باشد و به طور مسلم ساختگی است.

در کتاب «فرق الشیعه» که در نیمه قرن دوم هجری نوشته شده و مؤلف آن ابو محمد حسن بن موسی (نوبختی) است و از علمای شیعه می‌باشد در صفحه ۱۳۹ ترجمه محمد جواد مشکور آمده است:

«حسن بن علی (امام حسن عسکری) در ماه ربیع الآخر سال ۲۳۲ زاییده شد. در آدینه شب هفتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در ۲۸ سالگی به «سر من رای» درگذشت و ابو عیسی بن المتوکل بر وی نماز گزارد او را در سرای خودش در همان اتاقی که پدرش مدفون بود به خاک سپردند. روزگار امامتش پنج سال و هشت ماه و پنج روز بود. بمرد و از وی نشانی باز نماند چون از او فرزندی نیافتند میراث او را میان برادرش جعفر و مادرش تقسیم کردند. مادرش کنیز بود و نخست عسفان نام داشت و سپس ابوالحسن او را حدیث نامید.

باری، یاران (امام حسن عسکری) پس از او بر سیزده دسته شدند: (از صفحه ۱۴۰ کتاب فرق الشیعه به بعد، آمده است) **گروه نخستین** گفتند که حسن بن علی

(امام حسن عسکری) نمرده است و زنده و مهدی قائم است و او را هیچ فرزند نبود و غایب شد و نشاید که بمیرد.

گروه دوم گفتند که (امام حسن عسکری) درگذشت و پس از مرگ، زندگی را از سرگرفت و او مهدی قائم است زیرا بنابه روایتی که رسیده قائم آن است که پس از مرگ برخیزد و قیام کند و فرزندی از وی باقی نمانده باشد.

گروه سوم از شیعیانش گفتند (امام حسن عسکری) درگذشت و برادرش جعفر پس از وی به امامت نشست. چه وی را حسن جانشین خویش ساخت و او نیز این امر را پذیرفت و امامت به وی رسید.

گروه چهارم گفتند که امام پس از (امام حسن عسکری) جعفر است.

گروه پنجم گفتند که امامت به محمد بن علی که در روزگار پدرش درگذشت بازگشته و گفتند که حسن و جعفر هر دو دعوی باطل می کردند.

گروه ششم گفتند که حسن بن علی (امام حسن عسکری) پسری داشت که او را محمد نامید و به وی اشارت کرد.

گروه هفتم گفتند که چون هشت ماه از مرگ حسن بگذشت او را پسری پدید آمد کسانی که گویند وی را در روزگار خویش فرزندی بود سخنان دروغ و گفتارشان پریشان و بی فروغ است اگر او را در حقیقت فرزندی بودی پوشیده و پنهان نماندی چنانکه چیزهای دیگر پنهان نماند. چون درگذشت از وی فرزندی باز نمانده بود و در این سخن جای هیچ ستیز و گفت و گو نیست.

گروه هشتم گفتند که اصلاً حسن را فرزندی نبود زیرا پس از آزمایش و جست و جوی بسیار او را پسری نیافتیم. اگر بگوییم که او بمرد و وی را در نهان فرزندی بود لازم آید که چنین سخنی را درباره هر مرد بی فرزندی که مرده باشد بتوان گفت.

گروه نهم گفتند که حسن بن علی (امام حسن عسکری) و پدر و نیاکان وی درگذشته اند و بنابه اخباری که رسیده مردن ایشان به راستی پیوسته است و این اخبار را دروغ نتوان داشت و همچنین صحیح است که امامی پس از حسن نبود زیرا

همان سالی که پیغمبری از محمد ﷺ قطع گشت روا بود که امام نیز قطع شده و رشته آن بگسلد.

(گروه دهم)... این گروه، امامت امام حسن عسکری را باور نداشته گفتند که پدرش او را جانشین خود نساخته و وصیت خویش را درباره محمد تغییر نداده و نامزدی وی به امامت درست بوده است و بدین روش جعفر را امام دانسته و در آن باره به گفت و گو برخاستند.

گروه یازدهم کسانی بودند که چون از ایشان پرسیده شد آیا جعفر یا کسی دیگر را امام می‌دانند گفتند ما نمی‌دانیم در این باره چه گوییم و نمی‌دانیم امامت از پشت حسن است یا از برادران او.

گروه دوازدهم که به شیعه امامیه معروفند منتظرند پسر امام حسن عسکری ظهور کند. **گروه سیزدهم** معتقدند که از امام حسن عسکری فرزندی باقی نمانده و امام در نزد ایشان به ناچار جعفر بن علی است.

پس مشاهده می‌نماییم در زمان امام حسن عسکری شیعیانش هم معتقد به داشتن فرزند برای او نبودند مگر تعداد خیلی، چه برسد به اکثریت که شیعه نبوده‌اند.

در هر صورت، اینها شیعیان و پیروان حسن عسکری در زمان خودش بودند و درباره فرزند حسن عسکری عقیده‌شان چنین است چه برسد به دیگران. آیا حجت خدا چنین باید باشد؟ دیگر این که این حجت خدا چه خاصیتی دارد؟ چه هدایت و راهنمایی در اوست؟ به علاوه چرا از این امام محجوب نام و نشانی در قرآن نیست؟ مگر ایمان به مهدی که به قول اینها هر لحظه باید در انتظارش باشند از ایمان به مردانی که در گذشته می‌زیستند و صدها سال از وفاتشان گذشته مانند لقمان و ذوالقرنین کمتر است که خداوند در قرآن از آنها یاد کند و از امام شیعیان یاد نکند؟ آیا روش کتاب هدایت باید چنین باشد که مطالبی را که اهمیت آن کمتر است مفصل توضیح دهد و مطالبی که مهم است کتمان کند؟ و یا اصلاً قضیه چیز دیگری

است زیرا اگر چنین امامی وجود داشت و خدا معین نموده بود در قرآن به روشنی بیان می نمود.

درباره کیفیت ظهور مهدی در روایات چیزهایی آورده اند من جمله خبر مفضل بن عمر است که چهل صفحه از کتاب مهدی موعود را به آن اختصاص داده اند که برای اختصار به چند نکته از آن می پردازیم:

در صفحه ۱۱۴۵ کتاب مهدی موعود آمده است: در یکی از تألیفات علمای شیعه به سلسله سند از مفضل بن عمر روایت است که گفت: از آقایم حضرت صادق پرسیدم آیا مأموریت مهدی منتظر وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟ فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آن را بدانند.

مفضل گفت: آقا، مهدی در کدام سرزمین ظهور می کند؟ فرمود: هنگام ظهورش هیچکس او را نمی بیند. هرکس جز این به شما بگوید او را دروغگو بدانید.

عرض کردم: آقا، آیا مهدی هنگام ولادتش دیده نمی شود؟ فرمود: چرا به خدا قسم از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرش که دو سال و نه ماه است دیده می شود اول ولادتش موقع فجر شب جمعه ماه شعبان ۲۵۷ تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ است.

توضیح: تاریخ ولادت مهدی با آنچه از حکیمه خاتون نقل شده که در نیمه شعبان بوده است مغایر می باشد همچنین سال ۲۵۷ با روایاتی که می گوید در سال ۲۵۵ است مغایر می باشد و همچنین با روایاتی که می گوید در سال ۲۵۶ است مغایر می باشد.

در صفحه ۱۱۵۳ آمده است: «... مفضل گفت: آقا، آیا این هفتاد و دو نفر که با امام حسین در کربلا شهید شدند هم با آنها ظهور می کنند؟

فرمود: فقط اباعبدالله الحسین بن علی، با دوازده هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین در حالی که حضرتش عمامه سیاه پوشیده است ظهور می کنند».

توضیح: در همین فصل (پرسش و پاسخ) با استناد به آیات قرآن ثابت نمودیم که قبل از قیامت هیچکس به دنیا باز نمی‌گردد. و جواب به سؤال مفضل عمر در این روایت خلاف قرآن می‌باشد.

در صفحه ۱۱۵۶ آمده است: «... قائم به وی می‌گوید داستان خود و برادرت را شرح ده. آن مرد می‌گوید: من با برادرم در لشکر سفیانی بودیم و از دمشق تا زرواء هر جا آبادی بود ویران ساختیم و به حال خراب گذاشتیم سپس کوفه و مدینه را نیز خراب کردیم و منبر پیغمبر را شکستیم و قاطران خود را در مسجد بستیم». توضیح: این راوی دروغگو پنداشته که در آخر زمان هم مردم با قاطر رفت و آمد می‌کنند.

در صفحه ۱۱۶۱ آمده است: «... سپس مهدی به آنجا (مدینه) آمده و روی قبرهای آنها (ابوبکر و عمر) را بر می‌دارد و به نقبای خود می‌گوید: قبرهای اینان را بشکافید و آنها را جست و جو کنید. نقبا هم با دست‌های خود آنها را جست و جو کرده تا آن که تر و تازه مانند روز نخست بیرون می‌آورند دستور می‌دهد کفن‌های آنها را بیرون آورند. بر درخت پوشیده و خشکی بر دارکشند فی‌الحال درخت سرسبز و پرشاخ و برگ و خرم می‌شود سپس دستور می‌دهد آنها را از بالای دار پایین بیاورند و به امر خدا زنده می‌گرداند و دستور می‌دهد تمام مردم جمع شوند آن‌گاه اعمال آنها را در هر دوره‌ای شرح می‌دهد تا آن‌که داستان کشته شدن هابیل فرزند آدم و برافروختن آتش برای ابراهیم و انداختن یوسف در چاه و زندانی شدن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و دارکشیدن عیسی و شکنجه‌دادن جرجیس و ... را به گردن ابوبکر و عمر می‌اندازد...».

توضیح: این راوی علاوه بر دروغ‌هایی که بر سر هم نموده است بسیار اطلاعاتش درباره قرآن کم بوده و گمان نموده که عیسی را به دار زده‌اند در صورتی که در آیه ۱۵۷ سوره نساء به صراحت آمده عیسی را نه کشتند و نه به صلیب کشیدند بلکه

(حقیقت امر) بر آنان مشتبه شده. و ایرادات بسیاری بر خبر مفضل بن عمر و بقیه روایات درباره مهدی وجود دارد که برای اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نماییم.

سؤال: آیا اهل سنت نیز به آمدن مهدی معتقدند؟

جواب: اولاً، اهل سنت معتقدند که شخصی به دنیا خواهد آمد و او مهدی می‌باشد برخلاف شیعه که می‌گویند پسر امام حسن عسکری مهدی است و هم اکنون زنده است.

ثانیاً، روایاتی که درباره مهدی، اهل سنت به آن استناد می‌کنند آن مهدی را وصف می‌کند که نامش نام پیغمبر و نام پدرش نام پدر پیغمبر است در صورتی که مهدی شیعه نام پدرش حسن می‌باشد و عبدالله نمی‌باشد.

ثالثاً، ابن خلدون در مقدمه‌اش به نقد روایات اهل سنت درباره مهدی پرداخته و آنها را از نظر سند ضعیف دانسته است.

رابعاً، اگر بخواهیم بینیم چیزی را که به نام اسلام می‌گویند صحیح است یا نه؟ باید آن را به قرآن عرضه بداریم و در این مورد در قرآن اصلاً اشاره‌ای هم به وجود مهدی و ظهور او وجود ندارد و اگر شخصی از جانب خدا در آخرالزمان مبعوث می‌شد ایمان به او واجب بود و یقیناً در قرآن نام و نشانش به صراحت بیان می‌شد.

سؤال: در برخی از کتب شیعه برای اثبات مهدویت به آیاتی استناد نموده‌اند. نظر شما در این باره چیست؟

جواب: ما، در همین فصل (پرسش و پاسخ) آیاتی را که در اثبات مهدی به آنها استناد نموده‌اند مطرح نموده‌ایم و به آنها پاسخ داده‌ایم.

سؤال: در روایات است که مهدی همه را مسلمان می‌کند در قرآن در این باره چه آمده است؟

جواب: اولاً در قرآن اثری از مهدی نیست چه برسد به مسلمان نمودن همه.

ثانیاً، طبق آیه ۱۴ سوره مائده تا قیامت نصاری وجود خواهند داشت و بین آنها دشمنی و کینه وجود خواهد داشت. و طبق آیه ۶۴ سوره مائده تا قیامت یهودی

وجود خواهند داشت و بین آنها دشمنی و کینه وجود خواهد داشت که در صفحات قبل نیز به این آیات اشاره نمودیم.

به فرض کسی در آخرالزمان ظهور کند و همه کفار آن زمان را به زور مسلمان نماید چه فایده به حال ما و کسانی که قبل از ما بوده‌اند و منتظر ظهور بوده‌اند دارد؟ و چه فایده به حال کسانی دارد که قبل از ظهور او فوت نموده و در دنیا نباشند؟ می‌گویند قائم پنج سال حکومت می‌کند و به دست پیرزن ریش‌داری کشته می‌شود و مدت بیشتری را نیز برای دوران حکومت او ذکر کرده‌اند ولی در هر صورت باید گفت با وجود این اوصاف چه فایده برای ظهور مترتب است؟

خداوند متعال امام زمانی نازل نموده که تا قیامت در میان مردم است و به سؤالات پاسخ می‌دهد و پیروی از دستورات او باعث رستگاری در دنیا و آخرت می‌باشد و آن امام زمان قرآن است

سؤال: درباره بعد از مرگ مهدی در روایات چه گفته‌اند؟

جواب: در صفحه ۱۲۳۸ کتاب مهدی موعود سطر اول آمده است:

«صدوق در اکمال الدین از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: به حضرت صادق عرض کردم یابن رسول الله از پدرت شنیدم می‌گفت بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود.

حضرت صادق فرمود: پدرم فرموده دوازده مهدی و نفرموده ۱۲ امام، آنها مردمی از شیعیان ما هستند که مردم را دعوت به دوستی و شناسایی ما کنند».

توضیح: از این روایت به دست می‌آید که ۱۲ مهدی بعد از قائم خواهد بود. در صفحه ۱۲۳۸، سطر ششم از غیبت شیخ طوسی از ابوحمزه ثمالی روایت می‌کند که حضرت صادق ضمن حدیث طولانی فرمود «ای ابوحمزه، ما را بعد از مهدی یازده مهدی خواهد بود که همه از اولاد حسین می‌باشند».

توضیح: این دو روایت که منسوب به امام صادق است خلاف یکدیگرند. در روایت قبل گفته بود بعد از قائم دوازده مهدی است و در این روایت گفته است یازده مهدی است.

در صفحه ۱۲۳۸، کتاب مهدی موعود، سطر ۱۴ آمده است:

«... شیخ مفید در ارشاد می گوید: بعد از دولت قائم آل محمد دولتی نخواهد بود ... می گوید: مهدی چهل روز پیش از قیامت می میرد و در آن چهل روز هرج و مرج خواهد شد و علامت بیرون آمدن و روز رستاخیز برای حساب و پاداش اعمال آشکار خواهد شد».

در صفحه ۱۲۳۹، کتاب مهدی موعود آمده است:

«عیاشی در تفسیر خود از جابر بن یزید جعفی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت باقر می فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگ مهدی سیصد و نه سال سلطنت می کند.

عرض کردم: این چه موقع خواهد بود؟

فرمود: بعد از مرگ قائم است.

عرض کردم: قائم در عالم خود چقدر می ماند؟

فرمود: نوزده سال از موقع قیام تا هنگام مرگش.

عرض کردم: آیا بعد از مرگ قائم هرج و مرج می شود؟

فرمود: آری، پنجاه سال.

آنگاه امام منتظر به دنیا باز می گردد برای خونخواهی خود و یارانش. وی بی دینان را به قتل می رساند و به اسارت می برد تا جایی که می گویند اگر این شخص از دودمان پیغمبران بود این همه مردم را به قتل نمی رساند. طبقات مردم از سفید و سیاه چنان در اطراف او اجتماع کنند که از کثرت و فشار مردم ناگزیر شود پناه به حرم خدا برد. وقتی گرفتاری وی شدت پیدا کرد و امام منتصر وفات یافت، امام سفاح به دنیا باز می گردد در حالی که از مرگ امام منتصر غضبناک است. پس تمام

دشمنان ستمگر ما را می‌کشد و تمام زمین را مالک می‌شود و خداوند کار او را اصلاح می‌کند و سیصد و نه سال سطنت می‌کند.

آنگاه امام باقر فرمود: ای جابر، می‌دانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر، حسین و سفاح امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است.

توضیح: این روایت نیز برخلاف روایت قبلی است.

در این جا این کتاب را به پایان می‌رسانیم هر چند که آن را مختصر نگاشتیم و این امکان وجود داشت که هر فصلی از آن را با توضیحات بیشتری تبدیل به کتابی مفصل نماییم و امیدواریم که کوشش ما، در این پژوهش مورد قبول خداوند تبارک و تعالی قرار گرفته باشد و خوانندگان گرامی را سودمند باشد.

م- عبداللهی

۱۴۲۵ هجری قمری

۱۳۸۳ هجری شمسی